



Ketabton.com

اختصاصی از اخبار و وقایع مهم کشور و جهان



دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی هنگام صحبت با رئیس هیات امریکایی بنیاد ملی پارکر

بنیاد ملی محمد نعیم هنگام ملاقات با بنیاد ملی سارین شاک وزیر خارجه حکومت اتحاد ملی کمبودیا

دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی در قصر صدارت ملاقات نمود.

۲۸ جدی: یک هزار و سه صد پنجاه نفر از فارغان امسال ده لیسه شهر کابل در یوم امتحان شمول در پوهنتون را سپری نمودند.

۲۹ جدی: بنیاد ملی محمد نعیم نماینده خاص بنیاد ملی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم بنا بر دعوت حکومت کویت برای یک مسافرت رسمی و دوستانه عازم آن کشور گردیدند.

۳۰ جدی: پوهاند دکتر محمد ابراهیم عظیم معین وزارت صحتیه دیروز بسر ای اشتراک در پنجاه و پنجین جلسه بود اجرائیه موسسه صحتی جهان عازم ژنیو گردیدند.

۱ دلو: فارغ التحصیلان یکمده از پوهنځی های پوهنتون کابل دیروز به پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف معرفی گردیدند.

۲ دلو: بنیاد ملی محمد نعیم نماینده خاص بنیاد ملی محمد داود و صدراعظم به تاریخ ۲۹ جدی با و لاه حضرت صباح السالم الصباح امیر کویت ملاقات و پیام رئیس دولت رابه ایشان تسلیم داد.

۳ دلو: چارشنبه دهم محرم الحرام و اهداف باروز شهادت حضرت امام حسین (رض) بود مراسم یاد و بودی ازین حادثه المناک تاریخی اسلام در سراسر کشور برگزار گردید.

۴ دلو: بنیاد ملی دریل پارکر رئیس ادا ره انکشاف بین المللی امریکا بتاریخ ۳۰ دلو بادو کتور محمد حسن شرق

۲۸ جدی: در کنفرانس صندوق و چینی بین المللی تعاقب فیصله دیروزی برای ایجاد صندوق کمک های اضطراری برای ممالک صدمه رسیده از ناحیه نفت و حمل مشکلات شدید اقتصادی و تسدیل سیستم تعاملات پولی ادا مه دارد.

۲۹ جدی: چونتلاي مجددا به حیث صدر اعظم جمهوریت مردم چین انتخاب شد.

۳۰ جدی: اولین دسته از مهاجرین ترکیه قبرس پس از پرواز از پایگاه کویتریه در قبرس به ترکیه رسیدند و مورد استقبال گرم قرار گرفتند.

۳۰ جدی: یاسر عرفات رهبر موسسه آزادی بخش فلسطین گفته است که وی هیچ چیز از جنگ رانمی بیند که به سوی شرق میانه قریب تر می گردد.



دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی هنگام ملاقات با وزیر امور خارجه حکومت اتحاد ملی کمبودیا



بنیاد ملی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه در نزدیکی کابل از بنیاد ملی سارین شاک وزیر امور خارجه حکومت اتحاد ملی کمبودیا استقبال نمود.



در این شماره

نفر خد متی که ده سال در انتظار یک سرقت معطل ماند

...

افغانستان مهد آثار تاریخی است

...

کانون لفظه به لفظه هیجانی دلپره

...

در آغوش همای کهن



شرنگ شرننگ ز نهان یک داستان همیشه

...

کمیته انجمن زنان در ننگرهار



بافال حافظ بخت خود را پیش بینی کنید

مرگ بی پناهی و سقوط پرنگاهی که کرامت انسانی در آن معدوم می شود.

اسلام تجلی کرد با روشنایی های کواریب طبیعت انسان، اسلام تجلی کرد با درسیای بزرگ با ارشاد و تلقین سترگ اسلام تجلی کرد تا حق و باطل از هم تمیز شود تا فرزندان آدم در کوچه راه زندگی همراه و در بیابان هستی از اغوی فتنه های نفس، شهوات، خسود پرستی ها، تجاوز گری ها و جنود و حلق ناسناسی ها در امان بمانند.

اسلام دعوت تا مکارم اخلاق تا بان شود تا از این دبستان بزرگ، علم زندگی دست بشر را بگیرد و او را با لطف پر فروغ و وسیع رفاه و رفاه مادی و معنوی متوجه گرداند، اسلام آمد تا بنیاد مساوات و عدالت استوار و کاخ ظلم و اجحاف، تن پروری و غطالت، تبعیض و تفریق و از کون گردد، اسلام آمد تا ادمیان بدون تمیز رنگ و بو در برادری و برابری کنار هم زیست نمایند و در مروت و مدارا یاور و مددگار هم باشند و با دستگیری هم در تامین حوائج و معاش بکوشند و از همت و سعی، جهد و تلاش خود به آرزو برسند.

مکتب اسلام تعدی زور گوئی، خود سری و خود رانی را تحریم نمود تا انسان آزاده زندگی کند، اصل مشورت و تقاضای احترام گذاشت تا مردم با اتحاد و اتفاق رای در همین سرنوشت خود و جامعه خود احساس مسوولیت نمایند و مرجع صلاحیت باشند.

بالتوفیق این تعالیم مقدس و شعایر عالی بود که حضرت حسین رضی در برابر منجرین راه راست و آقا نیکه خواستند مکتب اسلام را فراموش کنند و راه و رسم دور از ارشاد این دبستان اخلاق و فضایل را بیسوی نمایند قیام کرد، قیامی که ذجعه خونین دود نساک کربلا را بوجود آورد و تا امروز خاطر حقیق خواهان و حق طلبان را متول و متکبر می سازد، این خاطره درد آلود و جانگزا اگر سنگین است در سینه بیکه در طایفه آن فداکاری و ایثار به خاطر حفظ حیثیت حقوق و نجات مردم و جانبازی در راه حق و پاسداری از عدالت تا امروز می درخشد و راهی را حران باین اصول و تعالیم که منظر کرامت و حافظ حریت و ناموس، حیثیت و شرف اوست متوجه میگرداند. از همین حیث است که عواطف ما روز بروز در قبال قیام حضرت حسین رضی، رفیق تر و علایق ما با زعمیم جانبازان کربلا و اسیر تشنه لبان کارزار قادسیه استحکام می پذیرد و این بغا طریقه اودر راه نجات جامعه امروز و در راه حق و عدالت درخندوسر سپرد ...



پیک شرننگ

ما سعادت و آرامی خود را تنها در پیرامون سعادت و آرامی اکثریت مردمان وطن عزیز خویش سراغ کرده ایم تا سرا سعادت و آرامی ما بیوند تا گسستی به سعادت و آرامی اکثریت مردم ما و سر بلندی افغانستان عزیز ما دارد.

از بیانات رئیس دولت

پنجشنبه ۱۰ دلو ۱۳۵۳ - ۱۸ محرم الحرام ۱۳۹۵ - ۲۰ جنوری ۱۹۷۵

تشنگان قادیسیه

دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری قمری یک روز مهتاب زاء در تاریخ بسر

روزی از روز های سال چارم هجرت بود، اواخر ربیع الاول ۱۳۹۱ سال پیش از امروز در آنروز فرزندی در خاندان رسول خدا (ج) دنیا آمد که بعدها یغون خود جهاد فی سبیل الله را در اوراق تاریخ بشریت ثبت کرد، او را حسین (رضی) نامیدند. این نبیست که در حقیقت امر پیام علیه ظلم و استبداد و جهاد در برابر ساد و باطل، بیعدالتی و حق تلفی است مقارن با دهم محرم الحرام سال ۱۶ هجری از کنار رود سر کش گرات در آنروزی که سر زمین کربلا از خون های پاک حق طلبان به مرگ و نیستی، سقوط و تزلزل منتهی می شود

نامه‌های چارودان

ماندگار است

عاشورا یک روز بزرگ اسلام

در دهم محرم الحرام سال ۱۶ هجری قمری حادثه المناکی در فاصیة آنروزو کربلای امروز اتفاق افتاد که در تاریخ مهابت زاء و برفروغ اسلام خونین تر خاطرۀ فداکاری در راه عقیده و ایمان را ثبت نموده و برای پیروان این آیین مقدس بزرگترین درس زندگی و ایستادگی در برابر ناحق را درمغان کرده است .

ماجرای کربلا در تاریخ بزرگ

اسلام، در قیامت آلوده بخون آن راه مرد بزرگوار و پاکدل و همرا هانش که جز کا میا بی امت محمدی علیه صلواة والسلا م هدفی ندا شت. ماجرای کربلا پر چمی است افراشته در نخستین صفوف فدا کا ران این امت بزرگ، پر چمی که بر آن آیت صبر تقوی و پیکار در راه حق نگاشته شده.

ماجرای کربلا، جنگ بسیار بزرگ نبود، که در آن هزاران هزار با هزاران هزار رو برو شوند مگر شهادت آن دسته، که بشمار اندک، و از روی بزرگی ایمان بسیار عظیم بودند، به آن مبارزه، صفت بزرگترین پیکار های گذشته اسلام را (پس از رحلت سید المرسلین) بخشید.

حضرت حسین رضی الله عنه، در آن بیابان، آروت این جهان را نمی جست و کسب قدرت سیاسی را آرزو نداشت. آن بزرگمرد، یک مقصد داشت، و آن این بود که در راه حق، تاجان بتن دارد، پیش رود و چنان کرد و جان فدای حق نمود و مانند همه شهادت راه حق در جمله مردگان شامل نشد بلکه در پیشگاه خداوند پادجل و علی شانه زنده بر ایستاد .

آن دسته فدا کا ران که باوی همراه بودند، بر نقش قدم او پا گذاشتند، و در رو شنائی تیغ او پیکار نمودند

و یکجا باوی بسر منزل شهادت رسیدند. این شهادت هما نست که پا کائرا بهتر ازان سر منزل نیست. سر منزل راهی که نام آن راستی و خدادوستی است. عارفان گفته اند که دور کعبت است در نماز عشق، که و ضوی آن درست نیاید الا به خون! ماجرای کربلا، مصداق همین گفته است. شهادت نوادۀ رسول اکرم (ص) سر مشقی است به خط گلگون، همه مسلما نان را، که جز راستی نه جویند، و در کار راستی کو تاهی نپذیرند و چون درین کار جان دادن به کار باشد، ازان دریغ نکنند. شهادت آن قهرمان ایمان، آرزوی تقدیر ربانی واقع گردید و حکمت آن این است که مسلما نان نمونه جانبازی را تا روز رستاخیز درین ماجرا بشناسند.

شهادت آن بهادر راه حق، علامت ثبات در راه جلال و بزرگی اسلام و یگانگی امت اسلام است. همه گویند گان کلمه حق، و همه آنا نکه خویشان را از جمله امت سید المرسلین میخوانند، هر جا باشند، با یستی چنان یکدیگر دوستی ورزند، که کشتگان والا گهر کربلا، تا دم جان دادن یکدیگر رادوست میداشتند، یکجا زنده بودند، یکجا بمجا دله پرداختند، و یکجا جان بحق سپردند. در آن زمان میان ایشان سخن ازین نبود که کیستند، و از کجا می آیند! همه سالاران راه حق شناسی و جانبازی بودند، و فرق و تمیزی میان ایشان نبود، همه حضرت حسین (رض) را رهبر خویش میدانستند، و رهبری او را نشانه یگانگی جمعیت خویش می شمردند.

چنین است حالت نیکان و پاکان در سر تا سر امت سلامی، از آغا زنا انجام، و از خاور تا باختر. همه مسلمانان، اعضای یک امت اند، و ایشانراست که با کمال محبت یکدیگر بدون تفریق و تمیز در راه خدا پرستی و حق شناسی جانبازی کنند، و میان ایشان هیچ کینه و ناراستی را راه نباشد، و بدانند که در پیشگاه پروردگار، جز خدا پرستی و حق شناسی ارزشی ندارد، و هرگونه تمیز رنگ و بو و فرقه و طریقه بیهوده است، و راستان هر جا باشند دو ستان اند و وارسته اند از هر گونه خود پرستی و فرقه پرستی و ناراستی!

دعای گرویدگان حق تعالی این است: الهی از برکت جانبازی کشتگان کربلا دلهای ما را پاک گردان و ما را در راه حق پایدار کن!

و آغاز کنندگان دوستی

موقف رسمی فرانسه و مصر راجع به طریق حل مراغه شرقیانه دیده نمیشود .

فرانسه طوریکه ژسکار در بیانیه اول خودگفت: معتقد است که : «حل این مساله ممکن است بشرطیکه اول حق عرب هادرا عاده سرزمین های شان احترام شود دوم حق کشور اسرائیل برای داشتن سرحدات نه تنها مصون بلکه تضمین شده بین المللی رعایت گردد وحق ملت فلسطین برای داشتن يك «خانه ملی» تحقق یابد» همین هارا سادات نیز میگوید وحتی چند ساعتی قبل از حرکت بسوی پاریس گفت: که حاضر است بااسرائیل معاهده صلح امضاء نماید معاهده صلح در حقوق بین الدول معنی احترام تمامیت يك کشور رادرجوگات سرحدات آن دارد.

حتی درساحه بحران انرژی که يك پدیده کامل نومیباشد مصر و فرانس هم نظر بودند و سادات گفت : که از پیش نهاد فرانسه دایر بر تشکیل يك کنفرانس سه جانبه مولدین ، مستهلکین ومعالک دروبانکشاف طوریکه در آن نه تنها قیمت نفت بلکه قیمت سایر مواد اساسی مطرح شود، حمایت دارد .

ملاقات سران مصر و فرانس فقط متصل ختم کنفرانس اعضای اوپک صورت گرفت و کنفرانس اوپک بشیهاد فرانسه راباتفاق نظر تأیید کرد .

مساله انرژی برای فرانسه و هر مملکت صنعتی دیگر قضیه حیاتی است طوریکه مساله غصب روی اسرائیل از سرزمین اعراب برای مصری ها و هر کشور عرب دیگر مساله حیات ملی است .

اشتراک نظردو طرف درین موضوع خانه خالی در دوستی شان باقی نمانده است و اما در ساحه های کوچکتر فرانسه میتواند در انکشاف بقیه در صفحه ۶۲

باین ترتیب دوگول موسس حیات نوین فرانس و ناصر موسس جمهوریت مصر ختم کنندگان دوره دشمنی بین عرب و فرانسه بودند ولی فرصت نیافتند آغاز کنندگان دوره دوستی وعلاق نزدیک نیز باشند چنین معلوم شد که ایمن ژسکار و سادات هستند که دروازه دوم را گشودند و اینک چشم انداز وسیعی از همکاری های سیاسی، نظامی اقتصادی، تکنالوژیک، سیاسی و فرهنگ ایجاد شده است .

سفر سادات به پاریس يك خلائی ناخواسته راز سر راه ترقب هر دو کشور بسوی هم برداشت .

قبل ازینکه سادات به فرانسه میرفت تنها آن دشمنی هیزی که در اول متذکر شدیم وجود نداشت، بلکه نظرات آنها چه در صحنه بین المللی وجه در مساله خاص شرقیما نه شباهت عجیبی بهم میرساند .

مصر و فرانسه طوریکه در سیافست شب اول سادات متذکر شد هر دو مخالف اتکای کامل به قدرتهای بزرگ یابسخن دیگر طرفدار درخشش ناسیونالیزم در سیاست در اقتصاد در صلح و در جنگ و در همه چیز میباشند .

فرانسه که سابقه طولانی در مبارزه برای شکستن حلقه تسلط خواهی قاره جوان در بر اعظم اروپا دارد از نحوه روش مصری خوششان می آید که باوصف خوردن ضربه های بیپوش کننده دشمن آنها را در آغوش غمخیزان شان خواب نبرد . و روی يك منبع کمک حساب نکردند شکی نیست که فرانسه با دانش پیشرفته تکنالوژی خود منبع عمده دیگر مصری شود . منصور گمال بدری وزیر تولیدات نظامی مصر در حیات مصری نشان میدهد که معامله نظامی صورت گرفته است .

در ساحه محلی تفاوت واضحی در

جنگ الجزایر دوازده سال قبل پایان یافت، خاطره حمله مثلث هزده سال قبل برسویز در پهنه زمان هر چه بیشتر خیره میشود و آن صد ها میراژ که در ۱۹۶۷ در بیابان سینا معشر کرده بودند دانه دانه از دست تسلیحات اسرائیل فرومی افتد .

صدای آشتی دو ناسیونالیزم آمیخته باغرور از هر دو کناره بحیره مدیترانه هر چه بیشتر بلند میگردد و اینک با اولین سفر يك رئیس دولت مصر به فرانسه دیگر از آغاز يك عصر کاملا متفاوت دینانیت بین دنیای عرب برهبری مصر، و اروپای غرب برهبری فرانس چیزی باقی نمانده است .

اینها میوه های يك معقولیت است و ثمره يك درک درست زمان حاضر و حدس صائب سیاسی است از زمان مابعد که خصوصیت هر سیاستمدار موفق میباشد .

رهبر تجربه کار فرانسوی شارل دوگول يك ناسیونالیست بود و میدانست که با یغال کردن غرور ناسیونالیزم چه دردی دارد او این درد رابا اشغال فرانسه در جنگ بین المللی دوم و اضمحلال پرستیژ آن حس کرده بود در آن عصری که دوگول سربازانش راز الجزایر فراخواند .

و در آن صبحی که با پایان جنگ شش روزه سیاست دولتش را بتفع عرب چرخاند و راه اسلحه فروشی بر اسرائیل رامسود کرد در برابر او عبدالناصر بود که بحیث سمبول غرور ناسیونالیزم عرب سگان سرتوشت این کمیته یکصد ملیونی را بدست داشت. و آن يك آغاز بود و ناصر و دوگول که هر دو امروز در قید حیات نیستند تا پایان عمر نتوانستند از آنچه در دیپلوماسی خود گاشتند نمر بردارند

اینک ژسکار گرچه عقیده مند سپرده «دوگولیسیم» نیست و سادات پیرو تمام عیار راه و رسم «ناصریزم» محسوب نمیشود معالک هر دو این رهبران برای پیش رفتند که اسلاف شان باز کردند .

وقایع

مهم

سیاسی

مفیدی

بنامیت خاموشی ناپیتگام عبدالصمد آصفی فیلمساز و عکاس معروف کشور .

لحظه‌های

گمشده

ساعت يك بعد از نیمه شب بود که برگشتم بیمارستان خالی و در سر سرای پائین جز دو پرستار خواب آلود کسی دیگری دیده نمی‌شد .

زنها بایرمان های شب هنرمندان با ساعتی قبل این سر سرا چنان مزدحم بود که بزحمت میشد حرف کسی را شنید . مهمانان خارجی - هنرمندان - کارمندان افغاننقل و مامورین سر گردان مضطرب باقیافه های که ناپاوری



تصویری از آبدۀ میوند اثر جاوید آصفی



آصفی شیفته بند امیر و مظاهر فریبای طبیعی آن بود. «عکس هنر اوست»



مرحوم آصفی در نخستین شب سال در میان خانواده اش

در آن منعکس است تقریباً همه کس صدای طنین می اندازد ... واقعیت را میدانند ولی هیچکس حاضر نیست آنرا بپذیرد .

در فضای آندو هباری که دود سکرت و بوی عطر در آن بخش شده صدای گریه - ضجه هاسوا لبای بیهم وهم گون می پیچیدویه دنبال آن سکوت مرگباری همه چیز را خفه میکند و باز صدا هازز نوجوان میاید .

از پرستار می پرسم او را بردند! - نه هم نجاست . (با سر اتاقی مقابل را نشان میدهد).

در پرتو خیره چراغی وسط اتاق زیرروچائی سپیدی کسی خوابیده است انگار کسی آنجا نیست - فقط تصادفاً آن ملافه سپید را با چنان وضعی بین کرده اند.

نزدیک ایروم روچائی را پس میزنم . آصفی دوست من - عکاس هنرمند و فیلمساز محبوب به آرامی خوابیده است ... تکنائی باز پیراهن سپید و دریشی سیاهش را هنوز به تن دارد - چند ساعت قبل او پهلوی من دم در رستوران استاده بود تا مهمانان را مشایعت کنم و خدا حافظ بگویم ... و ناگهان تعادل خود را از دست داد و او افتاد همه دویدند بلندش کردیم ... او دیگر در میان ما نبود ... بعداً اشک می ریزم ... اما جدا از من پهلوی من کسی با صدای بلند میگرید صورتم را بر میگردانم ... لطفی در کنارم ایستاده است ... این گریه از وست .

زیر باران گلوله که از تپه مقابل میبارد (لطفی - کامران - سعروت) در پناه يك موتور لاری که چپه شده خود را گرفته اند و بیسیم به آتش دشمن پاسخ میدهند .

گلوله ها به جرابهای گندم به پیشه لاریه زمین و به سنگ ها میخورد و دود و خاک و آتش بهوا میخیزد .

صدای طنین می اندازد ... - لطفی احتیاط کن گلوله ها واقعی است ... - جرها همه احتیاط کنید ... این صدای آصفی است

موتور والگا در جاده خالا آلود حرکت میکنند . من و او پهلوی هم نشستیم ایم واز میدان فلمبر داری بر میگردیم .. - توفکر میکتی این فلم تا ۲۶ سر طان ساخته شود ؟ جواب میدهم :- - آری یقین دارم .

(روز بعد فریاد لطفی بلند است او با مشت روی میز میکوبد: من اسب میخوام اسب . این خیمه لازم دارم موتور های اطفایه نیامده - حق الزمه های هنر پیشگان اجرا نشده امکان ندارد . با این همه مشکل من حاضر نیستم فیلم روز های دشوار را تمام کنم .

و (آصفی) با لبخند همیشگی و با حوصله بی یاریانی که خاصه خود او بود همه چیز را میشنود بز هم وعده میدهد و لطفی را با فلمبر داران روانه کار میسازد .

من بطرف لطفی که همچنان میگرید نگاه میکنم . مثل اینکه افکار هم دیگر را خوانده ایم . - برویم بمنزل آصفی - زن و بچه هایش اطلاع دارند ؟ - نهیدانم ... مثل اینکه هنوز نه!

قبل از اینکه موتور را روشن کنم عبدالله شادان را می بینم که با احتیاط از روی یخ عبور میکند و بما نزدیک میشود . - صبر کنید منم باشما میایم . از خیابان های خالی شب عبور می کنیم و زیاد در بند مقررات ترافیک نیستیم .



کوهستان های پراز برف - توریست ها این تصاویر را خریدند و چون یادگار هانس از کشوری که در آن مهمان بودند به عزیزان ندان فرستادند . ولی این تصاویر جان داشت در آن ها قلب اصفی می تپید و از شکوه و زیبایی میهن عزیز حکایت میکرد .

(پایان)

۷ دلو زمستان ۱۳۵۳

کابل

درین صفحات :

نمودی از آثار هنری اصفی .

پهلوی من عبدالله شادان نقش آفرین بکتاش محبوب رابعه نشسته است . چقدر او مرهون اصفی و کمک های اوست - نمی شود اندازه بر آن قایل شد .

چقدر اصفی یاری کرد و از جان و دل هم یاری کرد تا فیلم رابعه ساخته شود . نمیتوان حدودی بر کمک این انسان گرانبه قایل شد فیلم رابعه منعکس کننده آرزوئی هست-آرزوی شناسائی عظمت های گمشده و فراموش گشته در پهنای تاریخ .

حال این آرزو تاجه حدی درین فیلم باز تایید به آن کاری نداریم :-

اما بکتاش پهلوی من نشسته است . من اوو (حاکم روز های دشوار) روانه منزل اصفی هستیم .

در منزل اصفی در طبقه پائین چند نفری نشسته ایم و همه باخبر از واقعه در بالا همسر و فرزندان او هنوز اطلاعی ندارند . سکوت تلخی در سالون سنگینی میکند . در بیرون سحر گاه یخ زده و سردی در حال دمیدن است .

حرفهای خیلی آهسته که دو سه نفری بین خود میزنند - خیلی بلند شنیده میشود . - اعلان راقبل از اخبار باید نشر کرد . - موتر چنازه را خبر گردید؟! - بگوئید خیمه رانیز احتیاطی بیاورند . - تصویری به دیوار آویزان است یک منظره از لندن .

بلی سال گذشته همین وقت من و او در آن شهر مه آلود و بی آفتاب بودیم . بحران انرژی بیداد میکرد . همه جا سرد و تاریک بود .

زیر باران پای پیاده در خیابان (واردور) دروازه شرکت های سینمایی رامی گرفتیم و فیلم ارزان و خوب میخواستیم بخریم ، چیزیکه کمتر میسر میشود . گاهی بخاطر کار نکردن لفت ها ده پانزده طبقه از پله ها بالا میرفتیم در چنین حالاتی اصفی از پادر میآمد .

اما حاضر نبود کار رانیمه تمام بگذارند برابر اصرار من نفس زنان میگفت - حتما باید برویم این کمپنی فیلمهای خوب دارد!

گاهی لحظات طولانی در پله های نشستیم قلب او هر لحظه اختار میکرد اما او میان قلب و کار خودی را برگزیده بود . در آئین بغالک سپردن سزندگینامه اسرا خواندند و چند سخنرانی و موعظه برگور او بارید و چند تاج گل رادوستان و همکاران و هنرمندان بر مزارش نثار کردند

جمعیت انبوهی که او را تا آخرین منزلگه هستی بدرقه کرد آرام آرام پراکنده شد وقتی بر میگشتیم در کناره راه چند سیاح خارجی از فروشنده دوره گردی پست کارت های از مناظر افغانستان رامی خریدند . نسیم کابل - بند امیر - بلخ - سالتنگ - باغ های پراز شگوفه - دشت های پراز لاله و شقایق



بالا: محمد جانخان و پ . راست: از دهکاه های نزدیک کابل . پایان: اصفی باوحدت و سایر اعضای هیئت ایرانی بعد از امضای قرار داد . خدیوچم

دانشمندان ایرانی شاهد مرگ نابهنگام اصفی بود

در صفحه (۵۹)



زیارتگاه در حصه پایان نهر واقع شده است در آخر های تابستان مردم به خشک آبی دچار میگردند. در شمال زیارتگاه دریای بزرگ هریرود پیوسته ساحلش را با موج های عنان گسیخته می میساید و در جنوب شاخهیی از سیاه کوه دیوا ساه خفته است. در شرق زیارتگاه روضه باغ و در غرب آن حسن آباد و ولسوالی زنده جان قرار دارد. دهقانان زیارتگاه هر کدام باغی دارند درین باغها پرورش انگور زیاد معمول است. البته تمام هرات از نظر پیدایش انگور شهرت دارد ولی این شهرت مخصوصاً نصیب زیارتگاه گردیده است. که بصورت خاص از انگور فخری پشت گل آنجا یاد کردیم.



جوانان هرات با تن ملی جشن پستونستان را تجلیل مینمایند

میکنند و از این حیوانات برده بار برای آشنایی با مردم آنجا. برای فروش به شهر میبرند استفاده می کنند.

زمین داران زیارتگاه دورا دور زمین های زراعتی خود درختان توت را تربیه میکنند. برای آنکه از شاخ و برگ این درختان در پرورش کرم ابریشم استفاده شود. پرورش کرم ابریشم در زیارتگاه زیاد معمول است.

نهرگذره زیارتگاه را آب میدهد و این بزرگترین نهر است که از هریرود خروشان و مست جدا میشود. چون

هفته یکبار مسافرتی در عالم اندیشه ما با ما داشته اید. آنهم برای دیدار گوشه های مختلف کشور عزیز.

برای آشنایی با مردم آنجا ها برای شناخت زندگی ایشان ان شاء الله فراموش نفرموده اید که مسافرت ما به محض دیدن زیبایی های طبیعی یک ناحیه پایان نمی پذیرد. بلکه دقت بیشتر در جهان بینی ها و معتقدات شان نیز به عمل می آید. امیدواریم این سیر در شهر هامیان مردم مملکت عزیز برایتان گوارا و به پسند خاطر شما باشد.

در این شماره زیارتگاه را معرفی میکنیم. ذریعه موتر از کابل تا قندهار و از جانب هرات ... از میر داؤد مسی گذرید. جای سر سبز و خوش آب و هوایی است در فاصله بین میر داؤد و هریرود در غرب سرک به فاصله بیست کیلو متری جنوب شهر هرات زیارتگاه واقع است.

سر سبزی باغ ها رویا انگیز است اینجا شما مل بیست قریه و محلات مختلف میباشند که غوران یکی از قریه های مشهور آن بوده میوه های مختلف از قبیل سیب، ناک، زردالو توت و انگور در آن جابه کثرت پیدا میشود.

انگور فخری پشت گل آن نهایت شیرین است. و تا برج جوزا در آنجا بافت میشود مردم میان جویه های ناک انار می نشانند. انار زیارتگاه

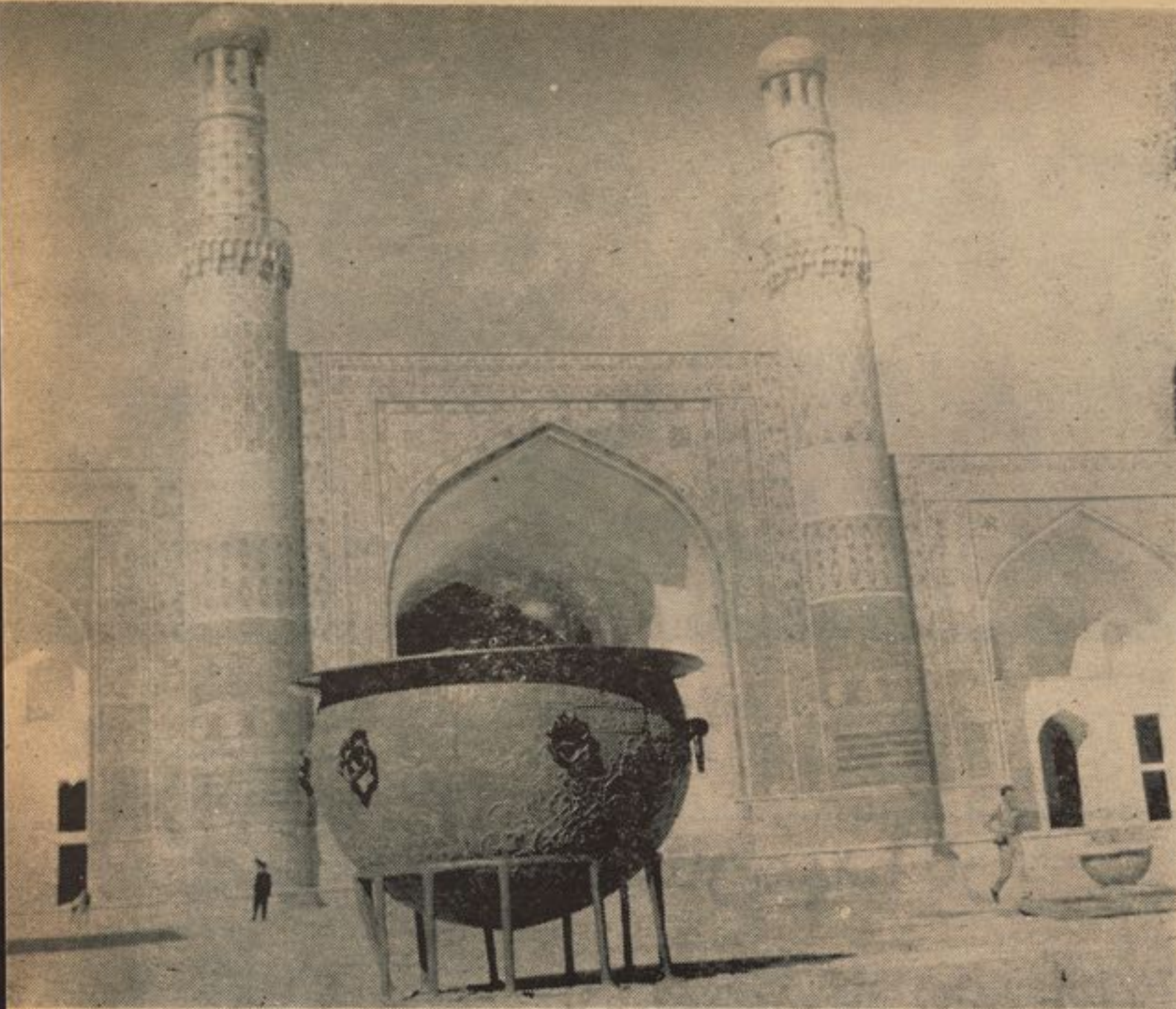
ژوندون معرفی می کنیم

زیارتگاه

بدرجه اول وانگور آن بدرجه دوم شهرت دارد. مردم زیارتگاه به زراعت و مالداري و باغداری مشغول اند. زراعت شان بیشتر گندم است. پرورش گوسفند و گاو نیز معمول است. قسمتی از مردم، شتر تربیه



گوشه ای از کوتل سبزک یا معبر یکه هرات باستانی را با صفحات شمال غرب و شمال کشور هر تبط میسازد ژوندون



جامع مدرسه بزرگی هم از روزگار باستان وجود دارد. در این مدرسه علوم دینی و عربی تدریس میشود و مردم از گوشه های دور به آنجا میشتابند و درس میخوانند.

در جنوب زیارتگاه در دامنه کوه آن زیارت و چشمه آبی موجود است که درختان زیادی پیرامون آن روئیده است. علاوه بر مردم زیارتگاه از شهر هرات و قریه های دیگر نیز مردم به آنجا رفته گوسفند میکشند و باساز و آراز های محلی ساعتها راخوش میگذرانند.

زنان محله های مختلف برای باییدن اولاد شان نذر میگیرند به آنجا می روند نام این زیارت «ملانا سینده» می باشند و مردم به این عقیده اند که اگر در ملانا سینده هرچه را بگذارید کم شدنی نیست که از جمله اینگونه روایات و قصه ها و قصه دیک میان مردم شهرت دارد.

قصه چنین است که مردی دیک را از ملانا سینده دزدید و روزها آنرا بالای سرش گشاند و عاقبت آورده به جایش گذاشت و نتوانست آنرا بفروشد یا جای دیگر ببرد.

دشت یلان در شمال زیارتگاه زمین های بزرگ گیاه اندود است که چراگاه مواشی این محل به حساب میرود.

دشت یلان بین هریرود و زیارتگاه قرار دارد. آخذ زاده ها که در کنار مدرسه بزرگ زیارتگاه زندگی می

مسجد جامع هرات از بنا های مشهور اسلامی و از شهرکار های معماری شهر هرات است

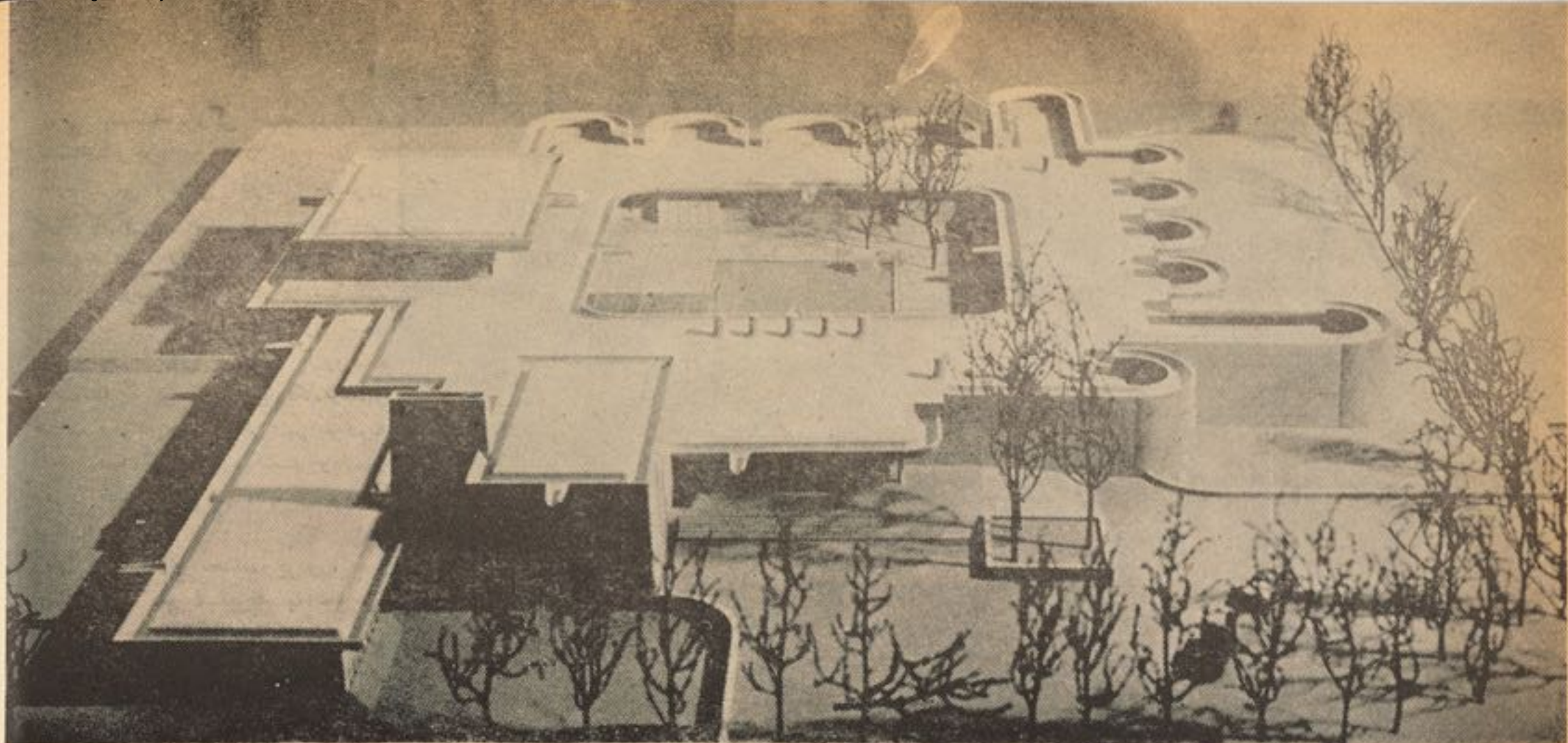
کنند خاواده های بزرگ علمی آنجا است سنگ اندازی و دیگر ورزش به شمار میروند. هاشم در آن جا معمول است. از آلات کشتی گیری ورزش محبوب مردم موسیقی دوتار نی چو پانی دف و تال میشود یاد آوری کرد. خواندن دوبیتی های محلی شخص مخصوصی نمی خواهد، جوانان زیارتگاه هنگام بندرفشانی و باغداری دست راست

را به گوش خود گرفته با آهنک های محلی سکوت مزرعه و کشتزارها را می شکند و از شکست هاو عشق های برباد رفته افسانه ها میبرد ازند و با این ترتیب دل خود را خالی و خاطر خود را از زیر بار غمها آزاد میسازد و این افسانه ها را با موج های هوادر میان میگذراند و با درختهای سبزه و انبوه درد ورنج خود را قسمت می کنند.

زیارتگاه دارای بنونخی های ابتدایی و مکاتب دهاتی است که فرزندان منطقه را از فیض معارف عصری بهره مند میسازد تدریس در خانه هاشم رواج دارد. از خوانندگان محلی زیارت گاه، (باقی) را میتوان نام برد.



منظره زیبایی از دره اوبی



نمایی از مکتب موزیم عصری که در کابل اعمار می گردد.

موزیم ، گنجینه گرانبهای کشور :

از گل احمد زهاب نوری

افغانستان مهد آثار

ارزشمند تاریخی است

در شماره قبیل، این سلسله گزارش های زونون آغاز گردید و وعده دادیم که در هر هفته قسمتی از آثار تاریخی موزیم راه برای شما معرفی خواهیم کرد ، اینک در ین شماره معلوماتی که پیرامون تاریخچه موزیم کابل، انکشاف آن در آینده و اعمار یک موزیم عصری در شپس گرد آورده ایم، تقدیم میکنیم و سراز شماره های آینده، به معرفی آثار موزیم ادامه خواهیم داد .

در موزیم موجوده کابل آثار گران بها ویر ارزشی گرد آورده شده، که هر کدام معرف دوره از تاریخ آرت و هنر، این سرزمین است، از جمله آثار موجوده، فیصد آثار مندیکنگ، هفت فیصد آثار حده، ده فیصد آثار بگرام، چهار فیصد آثار سرخ کوتل، بیست فیصد آثار شترک، هجده فیصد آثار بامیان به نمایش گذاشته شده است .

همچنان از آثار کشف شده فندفستان سرو چهار فیصد آن، از آثار دوره اسلام یکتیم فیصد آن، از آثار اتنوگرافی دهات افغانستان ده فیصد آن و از آثار دیگر هنری قسمت کمی برای تماشای علاقمندان در موزیم کابل گنجانیده شده است .

جنابعلی احمدی معتمدی مدیر عمومی موزیم های وزارت اطلاعات و کلتور ضمن اظهار این مطلب گفت :

به اثر تحقیقات هیات های باستانی، آثار زیادی، از مناطق مختلف افغانستان بدست آمده، که محدودیت اتاق های موزیم موجوده کابل امکان نمایش همه آنها را ندارد .

برای توسعه موزیم وزارت اطلاعات و کلتور پروگرام خاصی دارد و قرار است قسمتی از آثار دیگر هنری نیز، در سال آینده در موزیم به نمایش گذارده شود .

همچنان توسعه ساحه موزیم و اعمار بعضی

گذاشته ایم و بقیه را برای قعلا در تحویلخانه ها، نگهداری میکنیم ، با توسعه موزیم، قسمت بیشتری از ین آثار به نمایش گذاشته خواهد شد .

جنابعلی معتمدی در برابر سوالی گفت :

دولت جمهوری به بسط و گسترش موزیم و علاقمندی خاصی دارد به همین منظور قطعه زمینی در ساحه ۳۰۰۰۰ متر مربع، برای اعمار یک موزیم عصری در کابل اختصاص داده است. این موزیم در ساحه بین هتل آریانا تا عقب وزارت دفاع ملی که در مرکز شهر و متصل راه میدان هوایی بین المللی کابل است، اعمار میشود و مطابق نقشه عصری ترین موزیم های جهان ساخته خواهد شد .

اتاق های دیگر در آن نیز شامل این پروگرام است .
مدیر عمومی موزیم های وزارت اطلاعات و کلتور گفت :
چون تراکم آثار در هر اتاق سبب میشود، نامتبعین و علاقمندان، بدرستی نتوانند ، آثار هنری و باستانی را مشاهده کنند، ما قسمتی از آثار را در اتاق های معرض تماشای مردم



این ساحه از طرف دولت برای اعمار یک موزیم عصری اختصاص یافته است .

- نقشه موزیم جدید کابل توسط متخصصین یونسکو طرح ریزی شده و پس از غور و مطالعه مهندسی و انجمنیان داخلی منظور گردیده است .

در موزیم جدید که به شکل یک منزله و عصری نقشه شده سالون نمایش آثار دیگر سالک، اتاق های نمایش آثار عتیقه، آثار هنری آثار اتنوگرافی محلی، لابراتوار ها، ادیتوریم و دفاتر مدنظر گرفته شده است.

همچنان برای اینکه علاقمندان بتوانند، از همه آثار موجود دیدن کنند، تحویلخانه موزیم جدید، طوری نقشه گردیده، که بصورت یک نمایشگاه علیحده مورد استفاده محققین میتواند قرار گیرد .

شکل عمومی موزیم جدید با الهام از معماری افغانی طرح ریزی شده و شرایط عصری ترین موزیم های جهان، در آن پیش بینی گردیده است .

مدیر عمومی موزیم ها افزود:

- برای نمایش آثار هنری، دولت تصمیم دارد، تا موزیم موجوده را نیز انکشاف دهد . موزیم کابل که معرف سیر تحول تمدن های افغانستان در طی قرون است، در سال ۱۳۹۷ در عمارت باغ بالاناسیس گردیده، در ابتدا آثاریکه در موزیم ملی کابل به نمایش گذارده بودند، از زره ها، اسلحه، لباس های محلی، زردوزی ها، علم های جهاد و کتب قلمی تشکیل میشد. در سال ۱۳۰۹- این آثار پس از انتقال به

چند محل مختلف به عمارت بلدیة دارالاسان نقل داده شد .

پس از عقد قرارداد های باستانشناسی بین افغانستان و فرانسه تحقیقات باستانسی در افغانستان شروع شد و بر تعداد آثار مکشوفه باستانی روز، بروز افزوده گردید .

حفریات باستانشناسی که از سال ۱۳۲۱ به اینطرف در کشور ما جریان دارد، پیوسته، موزیم های مارا، از نگاه آثار خوب هنری و باستانی غنی ترمیسازد .

همچنان در پیلهوی آثار عتیقه، مسکوکات و لباس های محلی، سایر اشیای کلتوری که حایز اهمیت است، نیز در موزیم کابل به نمایش گذاشته شده است .

های موزیم کابل، بصورت کروئولوژیک، به معرض نمایش قرار داده شده است .

همچنان آثار مختلفی از دوره های اسلامی، نمونه های از لباس های محلی، اسلحه های قرن نوزدهم، تصاویر تاریخی، مسکوکات سلاطین افغانستان از دوره یونان باختری تا عصر حاضر نیز درین موزیم موجود می باشد.

شاغلی معتمدی در مورد مقدار آثار در موزیم عصری که قرار است در آینده اعمار شود، گفت: - به اساس مطالعات ابتدایی مصارف اعمار موزیم جدید در حدود هفت ملیون دالر پیشبینی شده است .

وزارت پلان در قدم اول برای ترتیب این

- موزیم کابل، برای معرفی قسمت بیشتر آثار تاریخی و باستانی کشور در سال آینده توسعه داده میشود .
- نقشه اعمار یک موزیم عصری، در منطقه عقب وزارت دفاع ملی طرح ریزی شده است.
- موزیم کابل فعلا گنجایش همه آثار موجود را ندارد ...

پروژه و نقشه های مشرح ساختمانی، یک بودجه معینی را در نظر گرفته است، که البته پس از تکمیل مدارک مالی و اكمال پلان های ساختمانی آن در آینده اعمار خواهد شد .

طبق پلان ابتدایی فیصدی آثاریکه در موزیم جدید به نمایش گذاشته خواهد شد، اینطور پیش بینی شده است .

آثار اتنوگرافی سی و هشت فیصد .
آثار دوره اسلامی ده فیصد .

مدیر عمومی موزیم ها، در برابر سؤال دیگری گفت :

- قبلا علاقمندان بطور رایگان از آثار موزیم دیدن میکردند، بعدها برای جبران قسمتی از مصارف موزیم تصویب گردیده، تا تکت ادخال موزیم پنج افغانی تعیین گردد .

آثار عتیقه یونان و بودایی، مجسمه های گچی بودا، بودیس، مجسمه ها و آثار باستانسی ساسانو بودایی، از دوره های مختلف در اتاق

- آثار هندوستان سی و یک فیصد .
- آثار بامیان پنجاه و نه فیصد .
- آثار شترک سی فیصد .
- آثار مکشوفه سرخ کوتل پنج فیصد .
- آثار بگرام بیست و هشت فیصد .
- آثار حده بیست و شش فیصد .

آثار هندیک ده فیصد .

وی در اخیر این گفت و شنود، علاوه کرد :

- موزیم ملی کابل، با وجود محدودیت جای

یکی از غنی ترین موزیم های منطقه بوده و آثار

باستانی و هنری در آن، بطور کروئولوژیک

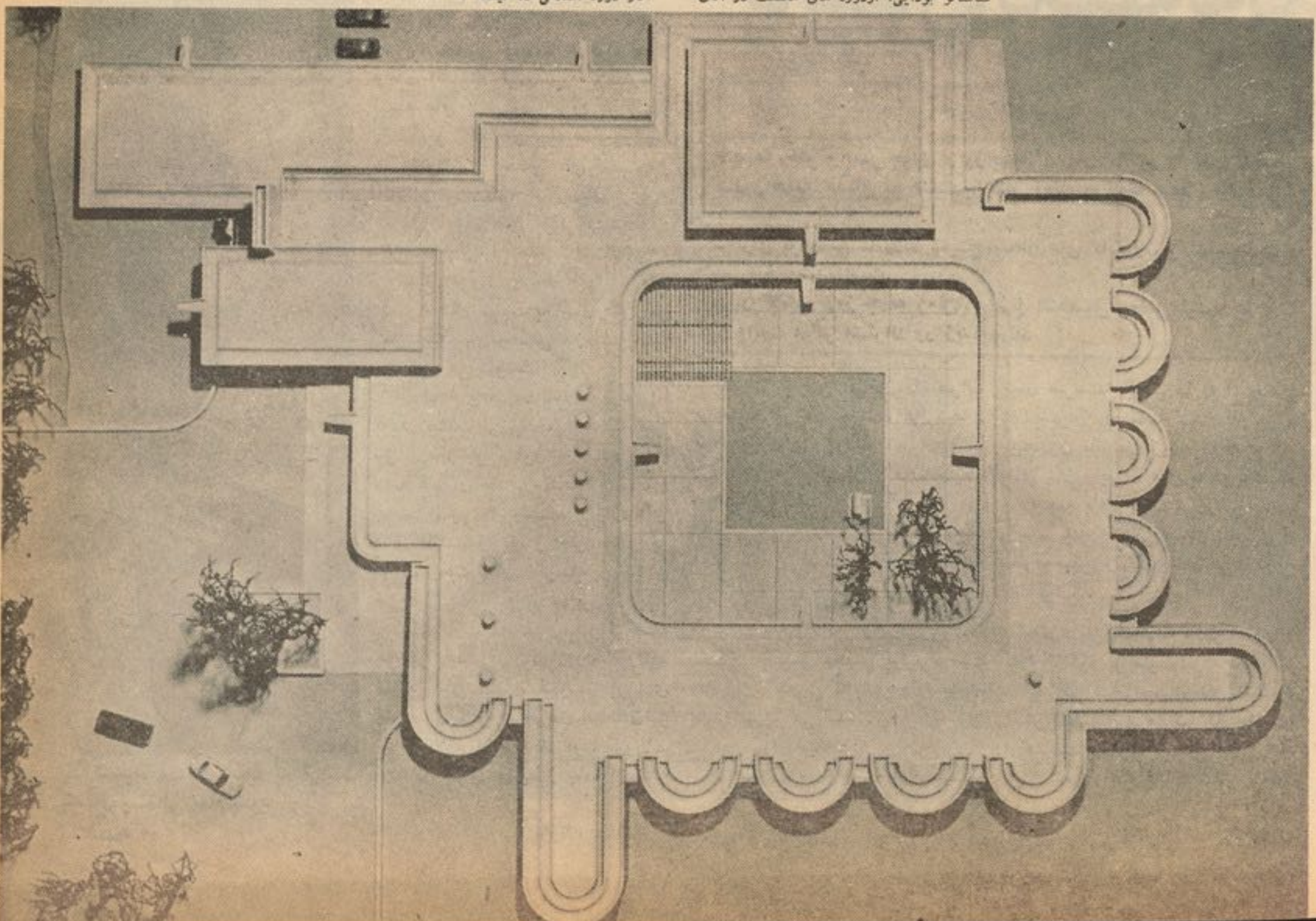
مطابق اساسهای موزیم داری در جهان بنمایش

گذاشته شده است .

همچنان در مورد ترمیم و حفاظت آثار نیز

اقدامات اساسی به عمل آمده است .

موزیم جدید کابل که در آینده نزدیک اعمار میگردد یکی از معدن ترین ساختمانها خواهد بود.





به حل سوالات می پردازند
 های اجتماعات، السنه، ریاضی،
 استعداد که اشتراک کنندگان در
 جریان تحصیلات دوره لیسسه، قسما
 آموخته بودند، طرح شده و برای هر
 دسته سوال ها، وقت معینی تعیین
 گردیده بود.

پوهنتون شویم و تحصیلات خود را
 ادامه دهیم، اما امروز...
 او سکوت کرد، پرسیدم، چه؟
 امروز چه؟
 گفت:
 - بلی! امروز بعضی ها به این آرزوی

شاملین کانکور با دقت و توجه زیاد
 ساحه پوهنتون کابل، صبح روز
 جمعه، پر از جمعیت بود، در دهلیزها
 در آفتاب رخ عمارات، در سرك ها،
 در همه جا جوانان بودند، همه پی
 در بین شان پیچیده بود... کانکور...
 کانکور...

... کانکور، کانکور، بر سر زبان ها
 تکرار می شد، چه سه سه ها، در آن
 صبحگاهی از شدت سرما، رنگ
 باخته بود، خنک پیکر جوانان را به
 لرزه می انداخت.
 سر ویس ها، یکی پی دیگری
 توقف میکرد، دسته دسته جوانان
 پیاره می شدند، دختران پسران و حتی
 تک تک مردان میانه سال...

و این آغاز کانکور امسال پوهنتون
 کابل بود، کانکوری که هزاران
 دختر و پسر، پس از سال ها تحصیل
 با امید و بیم انتظار آنرا داشتند.
 يك منبع پوهنتون کابل گفت:
 - در کانکور روز جمعه (۱۳۵۰)
 فارغ التحصیل لیسسه های ذکور
 وانات اشتراک کرده بودند و فارغان
 لیسسه های باقیمانده بروز دو شنبه
 در کانکور اشتراک خواهند ورزید.
 همچنان در چانس های بعدی
 کانکور نیز دسته های دیگری از
 فارغان لیسسه های مرکز اشتراک
 خواهند ورزید.
 منبع افزود:
 - امسال نسبت به سال های دیگر
 تعداد بیشتری محصل تازه شامل
 پوهنتون می شوند.

کانکور، لحظه به لحظه

صد ها دختر و پسر جوان، روز جمعه، امتحان کانکور را گذرانند.
 - روز جمعه، فضای پوهنتون کابل لحظه به لحظه هیجان انگیز
 می شد.
 - برای بررسی علل دلانگیز نتایج امتحان های کانکور، ترتیبات
 خاصی اتخاذ شده است.
 - در کانکور روز جمعه (۱۳۵۰) فارغ التحصیل بعضی لیسسه های
 ذکور وانات مرکز اشتراک ورزیده بودند.

قبل از شروع امتحان، اضطراب
 از چهره جوانان خواننده می شد،
 همه هیجان زده بودند، یکی از فارغان
 لیسسه نادره که خودش را محمد حنیف
 معرفی کرد گفت:
 - من خوب درس خوانده ام، چند
 هفته متواتر است، که سخت مطالعه
 می کردم و برای کانکور خودم را
 آماده ساخته ام، اما بازم میترسم...
 یکنوع احساس عجیبی برایم دست
 داده و از لحظه بی که به اینجا رسیده ام
 قلبم تند تر می تپد...
 این جوان می گفت:
 - همه آرزو داریم که شامل

شان میرسند، بعض ها نه... چندتن
 از دختران در حصه جمناناز یوم
 پوهنتون قدم می زدند، با لا پوش
 های دراز و بوت های بلندی پوشیده
 بودند همه باهم حرف می زدند، تندتند
 و بلند بلند... یکی سوال الجبری را
 مطرح میکرد و دیگری قسمتی از تاریخ
 را تکرار...
 به آن ها نزدیک شدم و نظر شان را در
 باره کانکور پرسیدم:
 - یکی شان حمیده نام داشت،
 قدش بلند و موی ها کمرنگی داشت،
 او می گفت:
 - خوب، هر چه با شد، کانکور

عقر به های ساعت آهسته آهسته
 به عدد هشت نزدیک میشد، که سیل
 جوانان به پوهنتون رسیده بود
 و آمد آمد آن ها، تا ساعت های
 هشت و نیم دوام داشت، دروازه های
 اتاق ها مسدود بود و دهلیزها را به
 شدت، تحت نظارت گرفته بودند.
 بقول يك منبع پوهنتون کابل،
 برویت کارت ها، قبلا صنوفیکه
 هر نفر باید در آن امتحان رامیگذرانید
 تعیین گردیده بود، همچنان برای
 نظارت و کنترل جریان امتحان نیز
 تدابیر لازم اتخاذ شده بود. سوالات
 امتحان کانکور بسیط و جامع از رشته



يك اشتباه ممکن است به قیمت
 یکسال پسمانی تمام شود



یکی از استادان پوهنتون، در برابر سوالی گفت:

— امسال در جریان امتحان کانکور نظم خاصی حکمفرما بود، جوانان بر عکس سال های قبل آماده تر، امتحان را گذرانند، در اتاقی که من مؤظف بودم جوانی و جود داشت که نسبت بدیگران کم سن تر بود، ولی قبل از تمام شدن وقت هر قسمت سوال ها او کارش را تمام میکرد، اما کمی آنظر فتر جوان دیگری بود که چند بار کلکش را به عنوان سوال بالا میکرد، و قتی نزدش می رفتم، جواب درست سولی را می پرسید و تلاش داشت تا من برایش کمک کنم... البته من جز لبخند، چیز دیگری نمیتوانستم بحیث خیر مقدم ورود به پوهنتون تقدیمش کنم... روی هم رفته نخستین کانکور امسال لیسه های مرکز، غرض شمول پوهنتون، در فضای بسیار آرامی سپری شد، با وجود یکه هوا، در بیرون اتاق ها بسیار سرد بود، ولی داخل اتاق ها و صحنه امتحان گرم و محیط مساعدی برای داوطلبان بود...

بعضی ها به حکم قرعه سوالات را حل میکنند

بر رسی پارچه های امتحان، تدابیر اساسی بی انتخاب شده که از هرگونه امکان منفی جلوگیری می شود.

یک منبع پوهنتون در اخیر گفت: نتایج امتحان های کانکور، پس از غور و بررسی عمیق و عادلانه، در آینده اعلام خواهد گردید، در جذب تعداد محصلین استعداد و لیاقت داوطلبان تاثیر دارد و بر ای

شده اند. جوانی را که سخت خوشحال به نظر می رسید، در دهلیز پوهنتون شرعیات دیدم، او چند لحظه قبل از امتحان فارغ گردیده بود، از او درباره سوال های کانکور پرسیدم، او که عبدالله نام داشت، گفت:

— سوال ها بسیار ساده و آسان بود، از طرف دیگر سیستم سوال ها، طوری بود، که با کمی مطالعه و گوشش شما گرد می توانست همراه حل کند، اما به عقیده من فرصت برای حل آنها بسیار کم بود...

جوان دیگری که نامش را ذکر نکرد میگفت:

— من بعض سوال ها را یادداشتم و حل کردم، اما سوال های دیگری را که نمیدانستم به اساس قرعه نشانی کردم... طوریکه آهسته کلکم را بالای کاغذ می گذاشتم و بالای هر جوابی که می آمد آن را نشانی میکردم.

هم يك امتحان است، در دوازده سال مکتب با امتحان سرو کار داشتیم و اینهم همانطور امتحانی است، اگر راست را بپرسید، من کلمه بی بعد از ختم تحصیلا تم در لیسه نخوانده ام از طرف دیگر هیچ تشویشی هم ندارم، اگر لیاقت داشتیم، البته کامیاب می شوم...

یکی دیگر از جمع دختران، حرف او را قطع کرد، او نظر دیگری داشت، میگفت:

— بر عکس، من عقیده دارم که کانکور پوهنتون، از امتحان مکاتب فرق دارد، اما دگی می خواهد، تلاش بکار دارد و زحمت کشی...

من درین روز ها کتابخانه یی نمانده، که نرفته باشم، هر کتابی را که سراغ داشتیم، خواندم، درس های مکتب، کتاب های تاریخ، حتی روزنامه ها و مجله ها...

حوالی ساعت نه صبح شده، که در واژه اتاق ها باز می شوند همه هجوم می بردند و لحظه بی بعد

ژنل احمد زهاب نوری

حفظه هیجان و دلهره



صد ها دختر و پسر، چشم به کاغذ ها دوخته اند، رنگ چهره های شان کمی تغییر کرده و تلاش واضطراب در سیمای آنان خوانده می شود... و به این ترتیب کانکور امسال پوهنتون آغاز شد و تا ساعت های دو نیم بعد از ظهر دوام کرد...

گرسنگی: گرسنگی یکی از مشکلات امتحان دهندگان بود... نزدیک های چاشت قسمت اول کانکور ختم شد، همه برای تفریح به بیرون اتاق ها آمدند و به هر سو بدنبال چیزی برای خوردن می گشتند، بولانی فروشان و منتو فروشان بازار گرمی داشتند و مشتری های فراوانی... وقفه کوتاهی بود و قسمت دوم کانکور، درست دوازده و نیم ظهر آغاز شد، و بعد چهره های شادمان، چهره های غمگین، چهره های بی تفاوت یکی بعد دیگری از اتاق ها بیرون می

لحظات امتحان برای شاملین کانکور هیجان انگیز و فرا موش ناشدنی است

همکاری مشترک



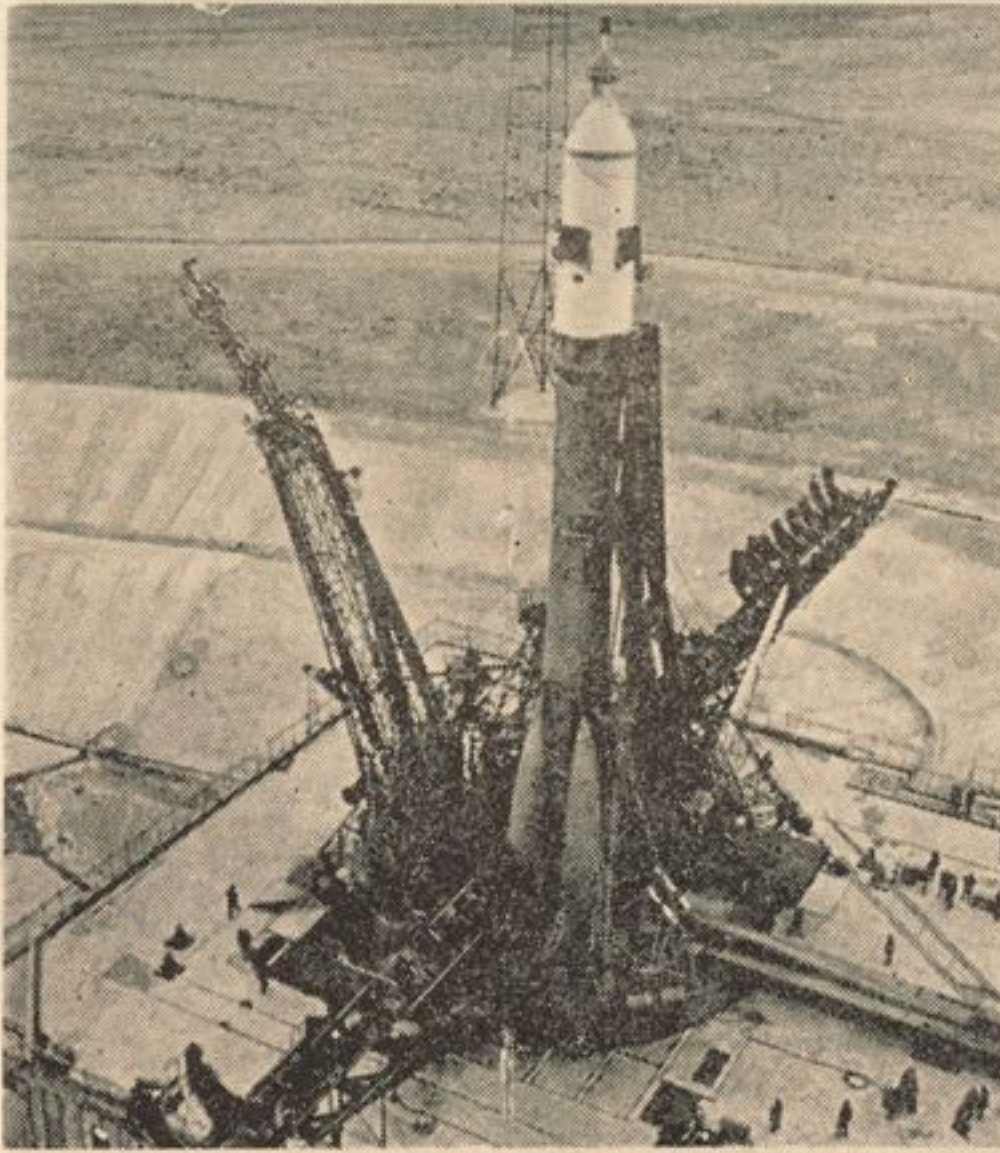
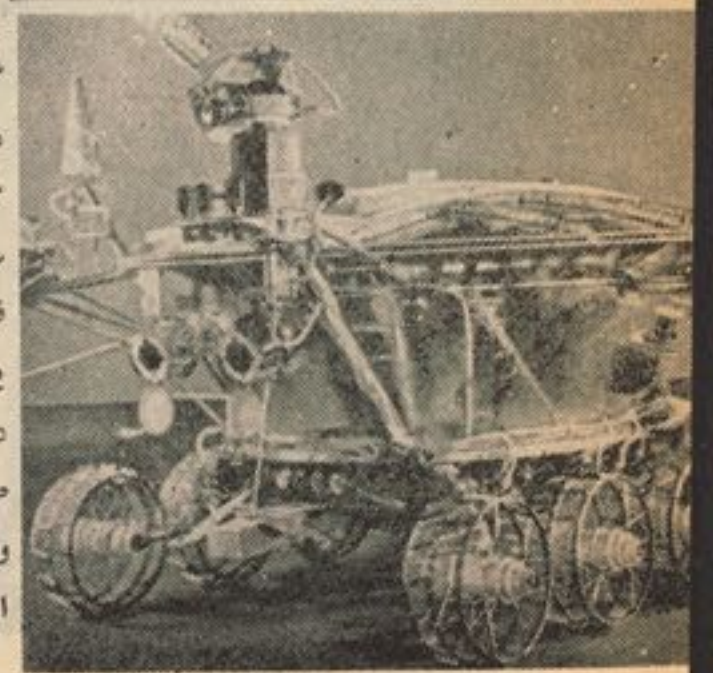
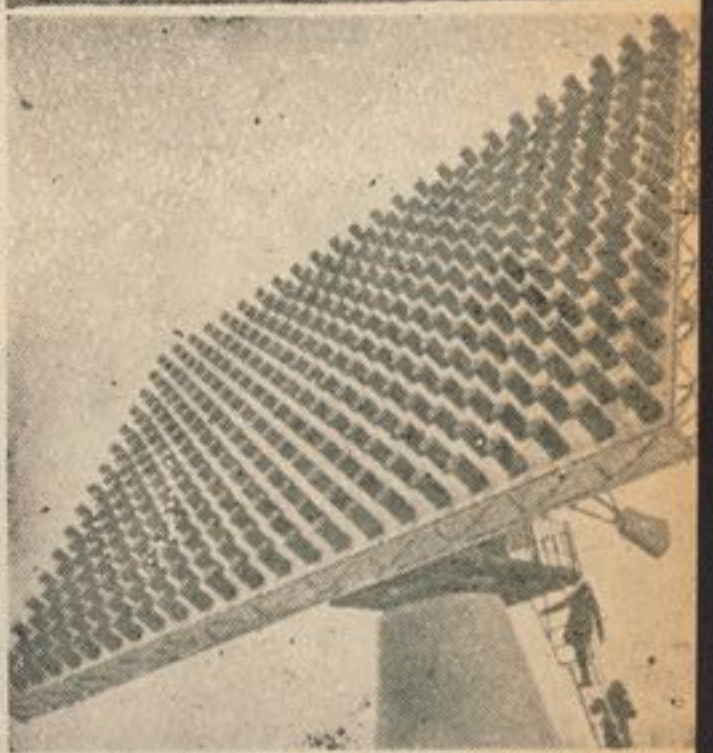
همکاری مشترک در تسخیر کیهان یکی از خصوصیات مهم در جهان کیهان نوردی عبارت از تحقیقات وسیع و دامنه دار در امور کیهانی فرستادن تعداد زیاد و مختلف دستگاه ها و اقمار مصنوعی در فضا است .

در طول ماه های جولائی ، اگست و سپتامبر ۱۹۷۴ در اتحاد شوروی به تعداد بیست عدد اقمار مصنوعی مختلف و دستگاه ها جهت تحقیقات علمی به فضا پرتاب گردید .

پاسداری از کیهان وظیفه عمده علوم عصر حاضر شده است زیرا تثبیت شرایط جوی و پیش بینی آن، وقوع طوفان ها، مدوجذر ابحار و دیگر تأثیرات جوی که برای باشندگان کره زمین حتمی و ضروری به نظر می رسد صورت میگیرد .

همچنان ریلی پروگرام های تلو یز-یونی از یک قاره به قاره دیگر نیز به کمک اقمار مصنوعی انجام میشود جهت تطبیق پرواز مشترک کیهان-نوردان اتحاد شوروی و آمریکا که به تاریخ ۱۵ جون سال ۱۹۷۵ صورت میگیرد یک سلسله فعالیت های دامنه دار در هر دو مملکت اجرا میشود. مطابق همین پروگرام در شب سوم ۱۴ جولائی ۱۹۷۴ کشتی کیهانی سایوز ۱۴ با دو نفر سر نشین آن که عبارت از پاول دو مانویچ و انجنیر یوری پتر ویچ بود به فضا پرتاب شدند .

در روز دوم پرواز اتصال کشتی سایوز ۱۴ با دستگاه فضائی سالیوت ۳ که به تاریخ ۲۵ جون به فضا پرتاب شده بود صورت گرفت. به ترتیب که بعد از نزدیک شدن هر دو دستگاه فضا نوردان در فاصله یک صد متری از کشتی خود خارج شده و شنا کنان اتصال هر دو دستگاه را اجرا نموده و بعداً بداخل دستگاه



سفینه حالا آماده پرواز بسوی کیهان است



کیهان نوردان امریکایی و شوروی هنگام کنفرانس علمی پرواز مشترک شان در مرکز تحقیقات علمی بنا مپوری گاما رین

تسخیر کیهان



پرتاب دستگاه و کشتی های کیهانی برای پرواز مشترک کیهان-نوردان شوروی و امریکائی که در ماه جون سال جاری صورت خواهد گرفت دوام داشته و تحقیقات علمی برای تحقق این پرواز تاریخی دوام دارد.

بموجب مفکوره اشتراک مساعی و باز دید کیهان نوردان در ماه جون ۱۹۷۴ هیئت فضا نوردان امریکائی به رهبری جنرال ستا فورد با کیهان-نوردان شوروی در مراکز تحقیقاتی باز دید بعمل آورند.

جنرال شتالوف کیهان نورد اتحاد شوروی که سه بار به کیهان سفر نموده و رهبر هیئت فضا نوردان شوروی در پرواز مشترک شوروی و امریکاست بارفقای همسفر خود از مراکز تحقیقات فضائی امریکا در-هوستون بازدید نموده و در خصوص پرواز آینده شان با کیهان نوردان امریکائی تبادل افکار نمودند.

در پرواز مشترک سایوز اتحاد شوروی با ابولوی امریکا که در فضا نوردان شوروی در مراکز تحقیقاتی وصل خواهد شد کیهان نوردان وظیفه خواهند داشت تا ارزیابی های

سالیوت ۲ شدند. آنها بعد از آنکه بداخل دستگاه شدند کنترل آلات را اجرا و باز دید نموده و بعداً مطالعات خود را که مدت پانزده شبانه روز را دربر گرفت آغاز نمودند.

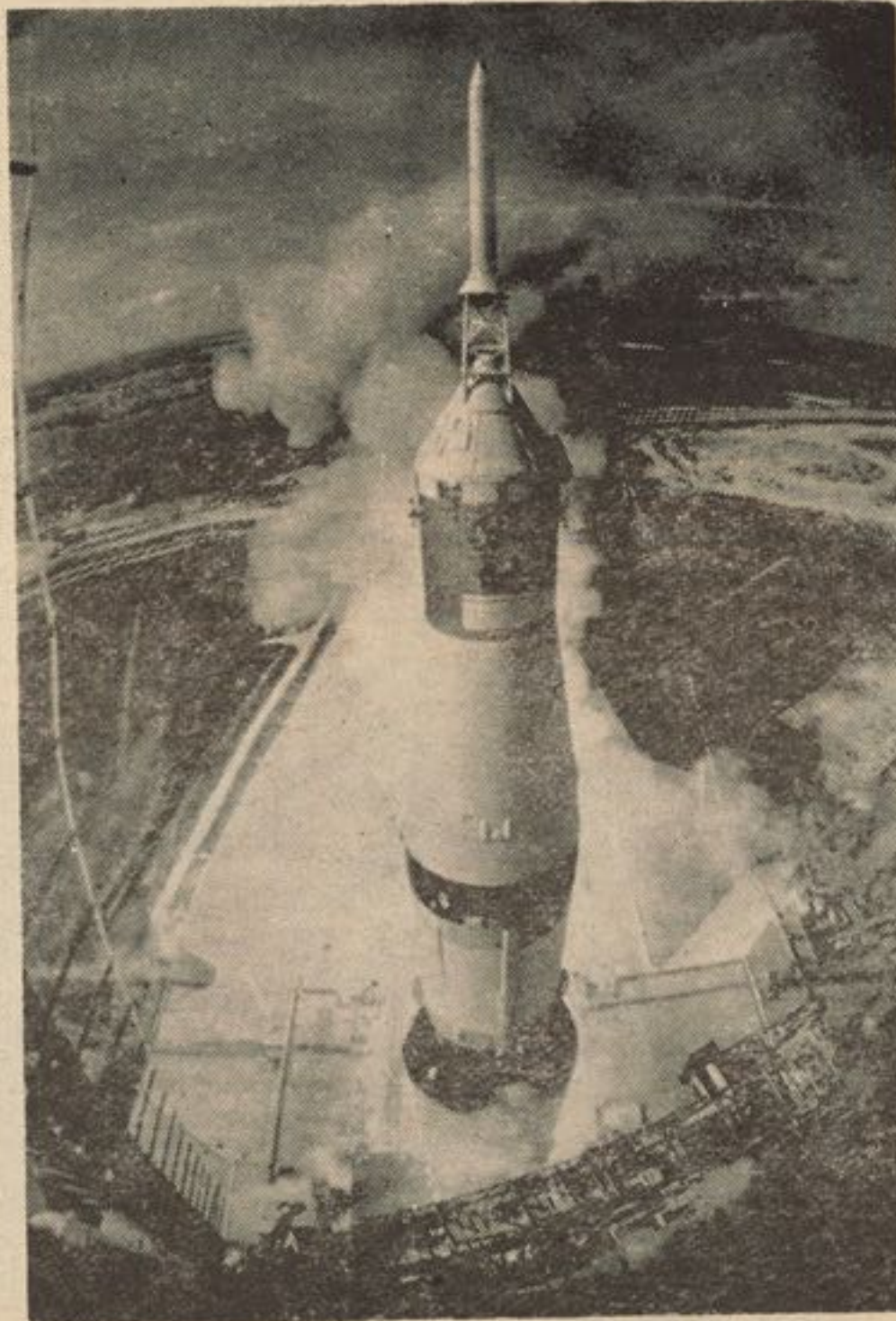
کیهان نوردان تشعشعات ماورای بنفش، و رادیو سکویک خورشید و تاثیر آن رادر اتموسفیر زمین، محیط مقناطیسی و کمربند تشعشعات کره زمین و محیط ایونی را مورد پژوهش قرار دادند.

آنها همچنان با بلوی تاثیرات متقابل اجزای دارای انرژی زیاد را که فعلاً از زمین بدست آوردن آنها ممکن نیست ثبت کردند.

کیهان نوردان همچنان در جریان آزمایشهای که بعمل آوردند پدیده های فیزیکی در اتمو سفیر فوقانی کره زمین و طبیعت روشنائی های قطبی را مورد ارزیابی قرار دادند درین پرواز کیهان نوردان شوروی مطالعات عمیق خود را در خصوص شرایط پیوسته تاثیرات آن بالای مغز انسان مورد بررسی قرار دادند. آنها تاثیر اتمو-سفیر را در بالای سطح خارجی دستگاه خود معلوم نمودند کیهان نوردان ضایعات انرژی فضا نوردان را در حالت استراحت و کار کردن در محیط بی وزنی تثبیت نمودند.

درین پرواز کیهان نوردان از ماه و زمین عکس های متعدد گرفتند. درین عکس برداری پیشرفت فوق العاده در خصوص حرکت قطعات یخبندان قطب شمال، تثبیت موقعیت جنگلات خیلی مشرق، نقاط ساحلی ابحار و همچنان معلوم نمودن ذخایر معدنی صورت گرفت.

فعالیت تحقیقاتی سالیوت ۲ به تاریخ ۱۹ جولائی به پایان رسیده و پرواز بعدی آن بصورت اتوماتیکی دوام داشت که نود روز رادربسر گرفت. کیهان نوردان دو باره به سایوز ۱۴ آمده و در نقطه تثبیت شده زمین فرود آمدند.



سفینه کیهان حین پرواز

کیهان نوردان حین اجرای آزمایش

علمی خود را انجام بدهند. کار های تدارک پرواز مشترک سفینه ها به موفقیت انجام میشود. مسایل اساسی فنی مربوط به تهیه وسایل مشترک نزدیک شدن و اتصال سفینه ها حل شده اند بین فضا نوردان و کار شناسان شوروی و امریکائی تماس های مستمر بخش و کار ساز بر قرار است، هر دو طرف از جریان امور که بر طبق طرح سایوز-آبولو صورت میگیرد راضی هستند.

انجام تحقیقات مستقیم کیهانی و وظایف مربوط به استفاده از فضای کیهانی، شناخت ماه و سیارات منظومه شمسی، تعیین روابط بین خورشید و زمین و بررسی منابع و ذخایر زمینی از فضای کیهانی دشوار تر و گسترده تر میشود.

دانشمندان کشور های شوروی و امریکا افکار تازه برای انسجام آزمایش های کیهانی ارائه مینمایند. بدین جهت کیهان به یک صحنه همکاری بین المللی مبدل شده که مساعی مشترک بسیاری از کشورهای درین باره لازم خواهد بود.

در آغوش همالیای کهن قلم رویکه بار نگسرد و دها و مذاهب



مهااتما گاندی رهبر و پیشوای هند



فخرالدین علی احمد رئیس
جمهور هند

همی در خشد که با ساز و رقص سر زمین همه شه بهار هنر است

جمهوریت هند دارای دو میلیون و دوصد و هشتاد و هشت کیلو متر مساحت و ۵۰۰ میلیون نفوس می باشد که در یک کیلو متر مربع آن ۱۶۸ نفر حیات بسر می برد پایتخت آن شهر دهلی جدید و از شهرهای مهم هند بشمار میرود. هند در آسیا واقع با کشورهای پاکستان، چین، نیپال، سیکیم، بوتان، برما هم سرحد است. شهرهای بزرگ آن بمبئی، کلکته، مدراس، بنگلور، احمد آباد، حیدرآباد، کانپور و غیره اند.

تقسیمات اداری هند به ۱۷ ایالت و ۹ مساحت اتحاد یوی که با مرکز وصل اند تشکیل شده است. زبان رسمی هندی، انگلیسی و علاوه بر آن ۳ زبان محلی دیگر نیز رسمی شناخته شده است که ۴۲ در صد هندی و متباقی را تلگوگی، بنگالی، بملی، ماراتی، گجراتی، اردو، مالایام و کانانی تشکیل میدهند.

پول رایج هند روپیه هندی که مساوی به صد پیسه میباشد. جمهوریت هند یکی از جزیره نماهای مهم و وسطی جنوب آسیا بوده که بشکل مثلثت

تجارت محصولات شرفی چون ابریشم، مخمل سنگهای قیمتی، مروارید، عطریات، دارچینی و فلل که در آنوقت بنام محصولات هند در اروپا فروخته میشد اهمیت زیادی داشت و منافع فوق العاده ای بر تجار عاید میشد که از طریق خشکه و بحر به اسکندریه میرسید و از آنجا تجار ایتالوی اموال مذکور را به تمام نقاط اروپا می رسانیدند این اموال سایر ملل ساحلی و بحری اروپا را تحریک نمود و بسوی هند سرازیر شدند که منجر به تاسیس موسسات شرق الهند، رقابت انگلیس و فرانسه و فعالیت های انگلیس در هند، جنگ های پتاسوسی



یکی از مراسم مذهبی در هند

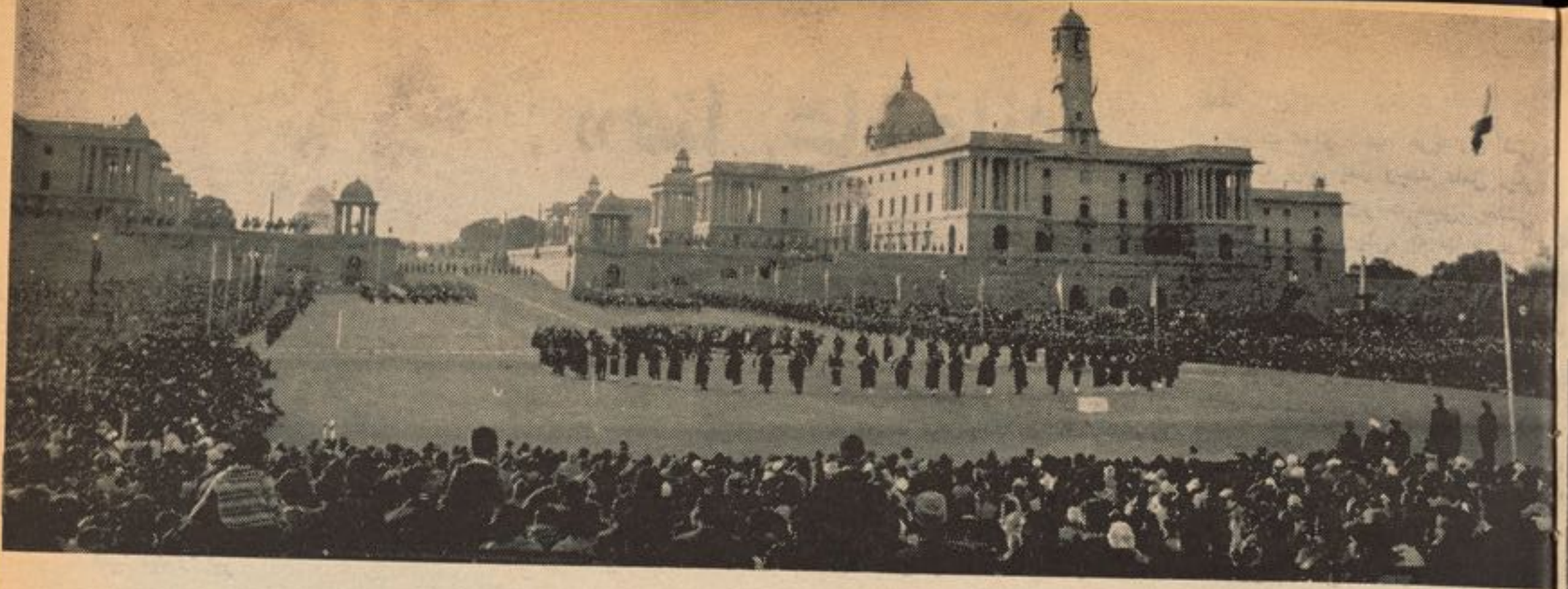


اندرا گاندی صدر اعظم هند

جهت هند رسا ملاح خوب نبوده و از طرف دیگر حاصلخیزی مملکت هم مانع شده که مردمان این سر زمین جای خوب خود را گذاشته به تلاش معاش بدیگر ممالک بروند. تمام هند طرف شمال خط استوا و در نصف کره شمالی واقع است لیکن در تابستان گرمترین حصه میباشد به نسبت دیوار همالی که مانع سردی و از طرف شمال شده است تمام هند را در منطقه حاره میتوان شمرد لذا موسم زمستان در هند ماههای عقرب، قوس، جدی، دلو، تابستان حوت، حمل، ثور، جوزا و موسم برسات و باران سرطان، اسد، سنبله ژوندون



زنان دوشا دوش مردان در همه امور زندگی سبیم اند



و میزان میباشد .

هند دارای بزرگترین جنگلات بوده که قسمت های شمالی جنوب و جنوب غربی پوشیده از جنگلات همیشه بهار حاره وی همین گروه جنگلات مونسونی مستور است که نیشیشم از چوبهای مهم آن بشمار میرود . درختها در موسم تابستان بی برگ و در خزان موسم تابستان شان میباشد .

هند دارای حیوانات وحشی و اهلی زیادی بوده که در جهان ازین نگاه غنی است منجمله گرگدن در جنگلات اسام در شرق هند، فیل که در هند آنرا مو نه نجابت میدانند و در قدیم مبارجه ها روی آن تختی از طلا زده سوار میشدند این حیوان در جنگلات بین هند و برما یافت میشد هر سال در جنوب هند در علاقه های مستور شکار فیل وحشی صورت میگردد که این شکار بنام خیدنا یاد میشود آنها فیل راشکار و اهلی میسازند که فراس آن از اهالی ۲۰۰۰۰ روپیه فروش میشود این فیلها جهت ترانسپورت چوب از جنگلهای بسیار غلغو استعمال میشوند در دریا ها کروز کوریل و در دشت ها مار خیلی زیاد و انواع مختلفی دارند منجمله مد هشترین نوع آن مار عینگی (کبرا) است . همه ساله بعد هانفر در اثر گزیدن مار تلف میشوند شیر زیاد تر در جنگلهای

بقیه در صفحه ۵۴

مرکزی بپرو پلنگ اکثر ادر قسمت های شمال و افرازد هیچ کس تا حال در هند احصایه کسانیکه توسط پلنگ زخمی و یا تلف شده اند نداده و بر خلاف مقدار پلنگ توسط انسانها شکار شده است البته تعداد آنها در حدوده هزار میرسد که بسیاری این واقعات در دلتای رود گنگا و برهما پوترا یعنی جایگه مردم به ساختن ذغال از چوب و یا لیدن فیل وحشی می پردازند .

از حیوانات اهلی گاو خیلی زیاد است که برای هر فرد دو گاو میرسد علت ازدیاد آن موضوع مذهبی هندوان است گاوشیری از نوع سندری خیلی معروف است .

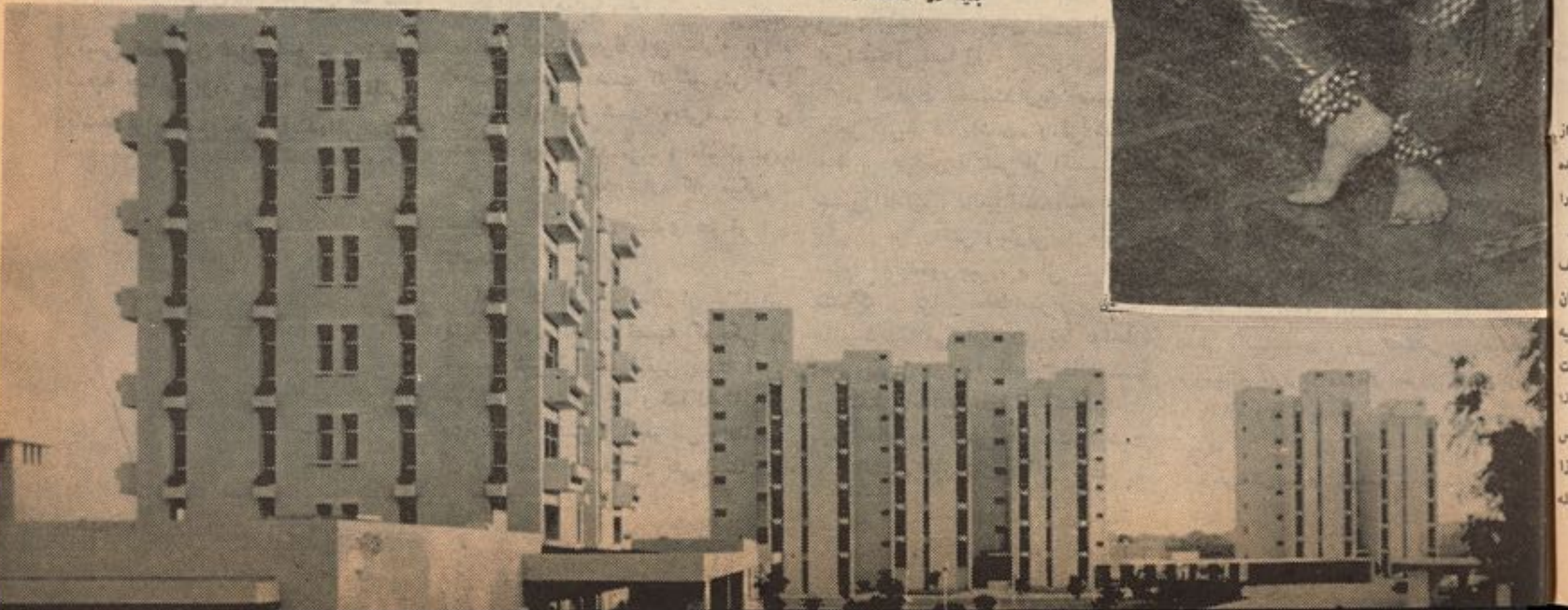
علت ازدیاد حیوانات در هند اولاً موضوع مذهبی و دوم اقلیم است در اقلیم سوزان تروپیکل ارگانیز بشر آنقدر زیاد احتیاجی به روغن و گوشت ندارند و در عین زمان گوشت بسیار سرعت فاسد میشود از اینرو در شهر های هند ۴ میلیون میمون مختلف النوع موجود است که در هر کجا آزادانه دیده میشود بعضی عاریق بسیار خوب انسان بوده وسیله سر گرمی خودویک عده اشخاص دیگری میباشند و بعضی شان برای چور و چپاول و بالای درختان و منازل انتظار مرد و یا زنی را میکشند که در زیر سایه درختی راحت کند و شادی هوشیار

بکس و بقیه او را با خود ببرد .

هند کشور زراعتی بوده ولی امروز صنایع آن پیشرفت زیادی کرده تقریباً همه احتیاجات خود را خود تهیه میدارد . فابریکات نساجی، پشمی، ابریشمی، صنایع آهن و فولاد ، مواد خوراکیه، سمنت، شیشه و چرم خوب پیشرفت کرده اند صنعت فلم برداری در این اواخر پیشرفت قابل ملاحظه ای کرده و از نقطه نظر تولید فلم در دنیا مقام اول را حایز است و کمپنی های بزرگ فلم برداری در بمبئی و کلکته موجود اند .

صنایع دستی این کشور از زمانه های خیلی پیش رونق داشته در تمام جهان شهرت داشت مهمترین شعب صنایع دستی این کشور ظروف برنجی و حجاری است مهمترین مرکز ظروف سازی برنجی هند در شهر مرادآباد قرار دارد که آلات برنجی در سراسر هند شهرت دارد در هند ظروف برنجی در هر خانه بکار میرود و هر منزل يك مقدار ظروف برنجی دارد که زن خانه از وجود آن بخود می نازد زیرا هندیا در عوض ظروف شیشه ای از ظروف برنجی استفاده میکنند علاوه بر ظروف برنجی که از هنرمندان این فن ساخته میشود بعضی اشیای دیگر از قبیل چراغها و غیره نیز ساخته میشود که از روزگاران پیش زینت بخش منازل بوده است .

بقیه در صفحه ۴۸



س
چهارت
و روحالا
است
بردیگی
م دارد
شستشو
همین
ده واز
انع شده
خود را
روند
نصف
ستان
همایه
سست
مردلدا
قوس
جوژا
سنبه
ن

«قتل عاشقانه»

قسمت دوم

اثر: نیدرا تیر

ترجمه: س. باریک

زمان: حاضر

محل وقوع حادثه: کینگز بر و گ

(امریکا)

از ورود تام و لیا مز در کینگز بروک،
بوقوع پیوسته بود.

• • •

برای آنکه موضوع روشن شود
چندسال بعقب بر میگردیم:

ماری زیبا و جوان تصادفا دست
بجنایت زد. در واقع وی میخواست
به موجود ناتوانی کمک کند و شاید
در آن لحظه تحت تاثیر عواطف
واحساسات تو فانی، چاره دیگری
بخاطرش نرسیده بود... عجب
است، چطور موجود با عاطفه ای
حاضر بقتل نفس میشود؟... بهمه
حال اگر انگیزه قتل آشکار میشد،
شاید محاکم قضایی اسم آنرا یک
دلتوازی جنایت بار و یا ولطف
مرگ آور، مینهادند!

دختر یکه محرك این حادثه بود،
«بتی» نام داشت که خودش آنرا
بایک «تا» مینوشت: «بتی»... وی
ضعیف و خیلی افسرده و ملول بود.
بتی با ماری در یک اداره کار میکرد.
میزهای کارشان پهلوئی هم قرار
داشت.

آن دختر افسرده حال از خانواده
فقیری بود که در قصبه کوچکی در
قسمت شرقی شهر میزیسته اند.
ظواهر و حشمت زده و قیافه ناتوان
وی نشانه عشق و یا هوس و نظایر
آن نبود... با وصف آن بتی داستانی

داشت، داستانی از عشق و دلپختگی
و داستانی از گمراهی و فریب وی
عاشق و فریفته مردی شده بود و
آن مرد که قبلا از دواج کرده بود، آن
موجود ناتوان را، بتی افسرده را
قربانی هوس خود ساخته بود...
فهم این حقیقت درد بتی را دوامیگر
او فریب خورده بود، ولی با آنهم
دوستش میداشت، آن مرد متجاوز
را دوست میداشت.

یکروز بتی موقع رو نویسی یکی
از قرار داد های رسمی، دچار شوک
عصبی شد و بوضع بدی بزیر میز
افتاد. آمر اداره به ماری اجازه داد
بتی را بمنزلش برساند. بتی بعد از
ساعتی بحال آمد و بفکر عمیقی فرو
رفت. او میبایست بفوریت آماده
شود، زیرا با مرد دلخواهش در همین
ساعت وعده داده بود با تفاق هم
بتیا تر بروند، ولی ماری با توجه
بوضع روحی وی، توصیه کرد
فعلا از بستر حرکت نکنند. بدکتوری
تلیفون کشید و دکتور بعد یکر بس
ساعت وارد شده بدون اتلاف وقت،
داروی مسکنی تزریق کرد و بتی متعاقبا
بخواب عمیقی فرو رفت.

چون ماری از هر حیث مطمئن
گردید، از جای برخاسته آماده حرکت
شد. درین لحظه چشمش بیک قطعه
کارت تیا تر افتاد که از بین دستکول
بتی بیرون افتاده بود.

«ماری» تکت را برداشت. وی
تصمیمش را گرفته بود: میخواست
بجای بتی بملاقات مردی که زندگی
دوست او را ببازی گرفته است،
برود و وادارش کند بعد ازین بتی را
راحت بگذارد و بیش ازین اعصاب
اورا مختل نسا زد.

در لحظات نخست ازین تصمیم
عاجل کمی خوف داشت، ولی شدت
غیظ بر هراس ناشی از اقدام
جسورانه اش، غالب آمد. میخواست
یکی از برادرانش (چارلی یا جیم ویا
سام) را باخود ببرد، ولی متوجه
شد که در برابر حفظ اسرار بتی
مکلفیت اخلاقی دارد. وی نبا ید اجازه
دهد دیگران از روابط عاشقانه
دوستش اطلاع حاصل کنند...
بهمه حال وی تکتی بدست داشت
و میتوانست آزادانه از آن استفاده

کند.
صرف غذای شب، خریداری کمی
مشروب برای پدر و چند عامل دیگر
سبب شد ماری بوقت معین، یعنی
قبل از آغاز نمازش، به تیا تر
نرسد.

تردد و دودلی، ترس و عدم اطمینان
را در وی تقویه کرد. علاوه بر این،
هوا خیلی سرد و تاریک بود و ماری
عادت نداشت آن موقع شب از خانه
بیرون شود. خاستا در چند هفته
اخیر که چند دختر جوان در کینگز
بروگ مورد حمله و تجاوز قرار
گرفته بود...

ماری با احتیاط تمام تفنگچه را از
«روک» میز کار برداشت و بیسن
دستکول نهاده بسرع منزل راترک
گفت.

وی درست موقعی به تیا تر رسید
که صحنه سوم نمایشنامه تازه آغاز
شده بود.

موزیک بلند و پرسرو صدای
سالون تیا تر را پر کرده بود. مردی که
در لوز خلوت بکنار وی نشسته بود،
دقایقی بعد خودش را بماری نزدیک
ساخت. ماری در حالیکه از منتهای
غضب میلرزید، خود را جمع کرده،
آهسته گفت: من بتی نیستم!
مرد جسور خودش را بیشتر به وی
نزدیک کرده، گستاخانه گفت:

سجده بهتر... واقعا خیلی لطف کرده که
چنین لعبتی را بجای خودش فرستاده...

ماری همه توانایی و تسلط خود را دیگر از
کف داده بود. مرد بوقاحت تمام در لوز
تاریک و خلوت، ماری را تقریبا به آغوش
کشید... درین لحظه موزیک بقدری بلند و
گوشخراش بود که هیچکس نتوانست صدای
فیرتفنگچه را بشنود.

ماری بسادگی برخاست و از تیا تر بیرون
رفت. وی مردی را بقتل رسانیده بود که حتی
اسم او را هم نمیدانست... روز دیگر قتل
مرموز «اگوستین جاسون» را با عنوانین درشت
در روزنامه ها مطالعه کرد و این پایان ماجرا
بود.

اگر بتی واقعا مریض و ناتوان نبود، از
تماشای تیا تر در پهلوئی مرد دلخواهش هرگز
صرف نظر نمیکرد... مرد دلخواهیکه زندگی
اورا بیازی گرفته بود!

پولیس درباره قتل نجیب اگوستین جاسون
اصلا حرفی از بتی نبرسیده، زیرا هیچکس از
روابط آندو اطلاعی نداشت. بتی نیز مقصر
اصلی را نمیشناخت، ولی گامگاهی از زحمات
و پرستاری ماری در روزهای بحرانی زندگیش
با اشاره و گستاخه اظهار قدردانی
میکرد.

از بتی دیگر خبری بگوشها نرسید. وی

هم درینجا پاما زیسته اند. طور مثال موقعیکه بعداز جنگ جهانی ، بحران اقتصادی در همه جاسایه انداخته بود. غالباً خویشاوندان و اقارب ما سرزده می آمدند و مدتها پاما درین عمارت بسر میبردند. مادر م باعاطف سرشار انسانی که داشت ، هرگز تحمل آنرا نداشت که نزدیکان وی بی سر پناه وبدون غذای زندگی بیاد دارم که روزی خاله (ماگد) به سهمانی آمد و بعداز شش سال که پاما درینجا منزل باقیدارد

نه، هیچکس . پدر کلانم آنرا اعمار کرد و پدرم آنرا بارت برد.

 ماری وا قعبت را اظهار کرده بود، و لسی سکوت کشنده ای که جواب او را بدرقه کرد، به وی فهماند که جواب نامساعد و ابلها نه ای بوده است . بهر حال این سکوت سنگین با یستی شکسته شود، بنابراین اظهار کرد :
 -مطلب من اینست که ماهمیشه در همین ساختمان زندگی کرده ایم. طبعاً کسان دیگری

بزمین افتاد. شوهرش خود را خم کرده، قاشق را برداشت و دوباره بدست ماری داد. سپس بدون اراده در مطبخ ب قدم زدن آغاز کرد . اینگونه بی ارادگی هرگز از وی دیده نشده بود. بالاخره به نقطه ای توقف کرد و گفت:
 -ماری ،
 ماری مثل آنکه از خواب جهیده باشد ، جواب داد :
 -بلی عزیزم ؟
 -علاوه بر شما، آیا کسی دیگری در یسن عمارت زندگی میکرده است ؟

بقریه ای که در حقیقت زادگاهش بود ، نزد مادرش برگشته ، بانامزد جدید، زندگی خوشی را آغاز کرده بود، و اما ماری ؟
 ماری طبعاً میبایست اقرار کند. بالاخره چطور میتوان انسانی را باین سادگی کشت و و چنان وانمود کرد که اصلاً چیزی واقع نشده است... اما غلبتی وجود داشت که ماری را از اعتراف بازداشته بود:
 ((هنری)) عموی ماری در آنوقت کاندید شد مقام شیاروالی بود و حزب مخالف سحر فراوان میکرد نقطه ضعف ویا لکه ای در حیات شخصی و یاسیاسی وی بیاید و آنرا بشکل حریت فاطمی علیه وی استعمال کند... درینصورت عمل ماری منتهی ارتباط نزدیک با هنری می توانست دست آویز قابل توجهی برای مخالفان هنری باشد و از همین جهت ماری نمیخواست موافقت سیاسی عموی خود را بخطر بیندازد.
 ماجرای قتل ماری مرتکب آن شده بود، در نوع خودش عجیب و بی سابقه بود. ماری باوصف آنکه میدانست از آن حادثه چندین سال سپری شده ، با شنیدن اسم مقتول از زبان شوهرش ، سخت متوحش گردیده بود و با آنکه آفتاب گرم بهاری هوای منزل را داغ کرده و مطبخ در اثر حرارت گاز ، گر مسی فزونیتری یافته بود، ماری عسرق سرد رادر ستون فقرات خویش احساس کرد.
 این عرق ترس بود ، ترس سیکه از تجدید خاطرات گذشته در وی ایجاد شده بود.
 ماری به تفال عقیده داشت و در حالیکه طرف مطبخ را میشت ، با خود اندیشید که اگر موفق شود قبل از آنکه شوهرش از خواب بر میخیزد، همه قاشقهای نقره ای را شسته ، بین جعبه بگذارد، در آنصورت هیچ حادثه ای رخ نخواهد داد و شوهرش دیگر از قتل اگوستین صحبت نخواهد کرد.
 قاشقها یکی یکی دیگر شسته شده، در محفظه فلزی جامی گرفت . با آنکه قاشقها با عرض و طول مشابه در لای محفظه ، شباهت به امواتی داشتند که پهلوهای هم در گورستان قرار گرفته اند، ماری نمیخواست ذهن خود را دقیقاً به آن معطوف دارد. وی هر قاشق را با اهتمام و دقت زیاد میشت و در محفظه آن میگذاشت. درست یازده عدد آنرا شسته ، دست به دوازدهمین قاشق بیجان نقره ای برده بود. با جهانی از امید و آرزوی موافقت خودش - که صدای خفیفی قدرت حرکت را از دستهاش سلب نمود.
 نگاه ماری بی اراده بدر دوخته شد و شوهر خود را در آستانه آن دید.
 -من خیلی خوب خوابیدم.
 ماری در حالیکه قاشق دوازدهم در لای پنجه هایش قفل شده بود، بمشکل توانست پاسخ دهد :
 -خوشحالم ...
 همینکه پنجه هایش گشوده شده، قاشق



نفر خدمتی که ده سال در انتظار یک سرقت معطل ماند

پولیس سعی کرد دو نفر از سارقین متواری را دستگیر سازد و برای این منظور شبکه فعالیت شان را بطرف ولایت میدان و دایزنگی خواستند سوق بدهند که دفعتاً اطلاع داده شد، آندو در شهر کابل هستند هنوز مدتی نگذشته بود که هر دو در حین اجرای سرقت یک منزل در چنگال قانون افتادند.

عبدال پسر خان علی ساکن با میان معرف می دارد که در سرقت منزل یک نفر دیگر بنام محمد صادق باوی شرکت داشته است، پولیس برای آنکه در موضوع روشنی بیشتر انداخته باشد عبدال نام را دستگیر و مورد تحقیق قرار میدهد و وقتی او خودش را در چنگال قانون محصور می یابد ناگزیر به اعتراف می شود که توأم با محمد داؤد و سخی داد چندین سرقت را مرتکب شده اند و درین بار پولیس برای گرفتاری این دو نفر که هویت شان چندان آشکار هم نبود داخل فعالیت می گردند. اما از آنها کدام اثری بدست نمی آید زیرا یکی از میدان و دیگرش از دایزنگی معرف می شود. با اینهمه پولیس از تلاش نمی ماند و برای گرفتاری این دو نفر که در سرقت و چالاکي و زرنگی از دو دیگر کلان کار تر - چابک تر و تیزبال تر معرفی شدند داخل فعالیت میگردد.

پولیس سارقین اموال یک منزل را در روز روشن دستگیر می سازد

منبع قوماندانی امنیه ولایت کابل جریان این سرقت در چنین معلومات میدهد که:

در حصه های سیلوی مرکز پولیس وظیفه دار حین اجرای وظیفه



سارقینکه در سرقت های خیر خانه مینه مشترکاً اقدام و بعد از یک سلسله سرقت گرفتار شدند، ژوندون

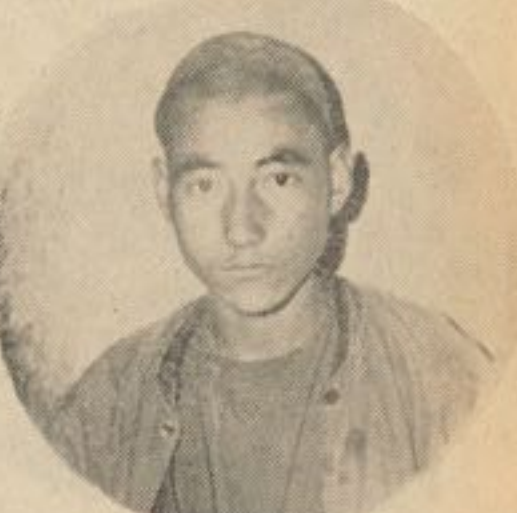
مالك منزل بی اطلاعی خودش را ابراز میدارد؟ پولیس باز هم می گوید درین زمینه فکر کند. درین وقت دختر صاحب منزل به پولیس اظهار میدارد که ده سال قبل يك نفر در منزل شان به حیث نفر خدمت کار می کرد. پولیس نشانی های آن مرد را گرفت و باز هم پرسید: درین اواخر و یا قبل از این سری به این خانه بخاطر احوال گرفتاری و یا کدام کار دیگری زده بوده و یا اخیر به هر صورت پولیس از دختر مالك منزل می شنود که نفر خدمت ده سال قبل یکی دو مرتبه در نزدیک خانه شان دیده است. که در زمینه این مرد که ده سال قبل در خانه آنها کار می کرده معلومات گرفته و بعد از آنکه نشانی چهره و غیره علامت وی را گرفتند داخل فعالیت شده و سر انجام او را به همکاری مالك منزل دستگیر می سازند منبع قوماندانی علاوه می کند.

شخص مشتبه محمد رضا پسر حسین علی ساکن بهسود می باشد که نامبرده در جریان تحقیق به پولیس از سرقت منزل آن شخص اعتراف می کند و نیز همکار خود را بسنام

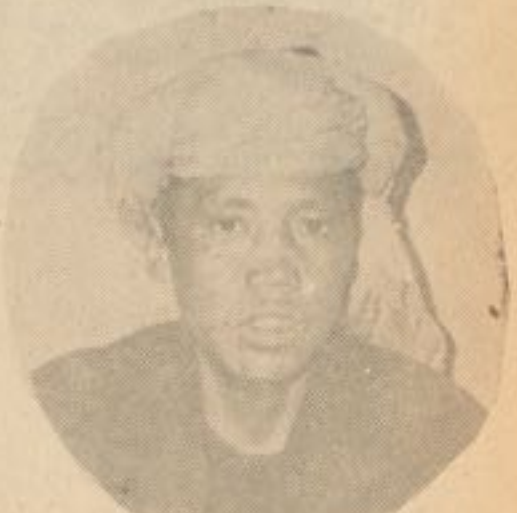
باشتاب داخل محوطه ما موریت پولیس میر ویس میدان میگرد. نخست اطرافش را می بیند و وقتی راه را بطرف زینه ها برای خود می یابد با عجله داخل اتاق صاحب منصب پولیس میر ویس میدان گردیده، سلام می کند و بعد از آنکه جواب سلامش را دو باره میگیرد سلامش را دو باره میگیرد یادداشتی از جیب خود بیرون می کند، صاحب منصب یادداشت را باز می کند و بعد از آنکه متن آنرا می خواند به تعجب می ماند که با وصف تلاش و تپش های شبها روزی شان چطور باز هم واقعه سرقت در منطقه آن ها صورت گرفته است یادداشت را در لابلای اوراق دفترش می گذارد و با دیگر همکاران خود داخل اقدام میگرد و قبل از آنکه راه منزل را که نیمه شب سرقت در آن صورت گرفته در پیش بگیرند موضوع را به قوماندانی امنیه پولیس ولایت کابل گزارش داده بعد از اخذ هدایت داخل فعالیت میگردند.



من از دیوار نگذاشته ام



از عمل انجام داده اش پشیمان است



کاش به اعمال بد دست نمی زد

یک منبع قوماندانی امنیه ولایت کابل جریان این سرقت را توسط یک باند پنج نفری به خبر نگار ما چنین گزارش میدهد: بعد از آنکه سید عبدالروف «پاکدل» مالك منزل مسروقه به ماوریت پولیس میر ویس میدان اطلاع سرقت اموال منزل شان را میدهد پولیس داخل فعالیت شده از مالك منزل می خواهد بگوید آیا نوکری، آشپزی و یا مستخدمی در منزل داشته و یار دارند...؟



تقصیر از رفیق بداست و انتخاب غلط

لذا آندو را از سایر سارقین جدا و به تحقیق شان پرداختند که نه تنها بجرم سرقت آن منزل معترف شدند بلکه به چندین سرقت دیگر نیز اعتراف کردند و همکاران خود را به شمول دو نفر گرفتار شده یک نفر دیگر را نیز بنام محمد علی معرفی می کنند که آنهم به اسراع وقت به اثر فعالیت پولیس دستگیر می گردند.

قارغ شدند و برای صرف غذا به منزل بالا رفتند و این فرصتی بود که دو سارق دیگر را داخل همان اتاق کردند و دفعتاً سارقین سابقه ونو باهم احوال پرسیدند و در گوشه ای اتاق نشستند هنوز لحظه چند نگذشته بود که صاحب منصب پولیس به اتاق اولی برگشتند به رضا و عبدال گفتند که موظفین پولیس تاکنون داؤد و سخی داد را یافته نتوانسته اند و از سارقین خواستند تا نشانی بیشتر آندورا به پولیس بازگویند و در ضمن از پولیس بهره دار حصه سیلوی مرکز در باره دو نفری که جدیداً آورده بودند مطالب معلوم شد که پولیس موظف جریان را از ابتدا تا انتها شرح داد و این لحظه بود که پولیس نام آندو سارق را پرسید و آنها یکی داؤد و دیگری سخی داد معرفی شدند و پولیس دانست که همان سارقین هستند که خود به پای خود آمده اند

دروازه حویلی شان همانطور یکه آنرا قبلاً از بیرون قفل کرده است قفل است و اشخاص ناشناسی از راه دیوار اموال خانه را بیرون کرده با خود می برند، و این موقعی است سارقین زرننگ از چند دقیقه غفلت نفر خدمت مذکور استفاده کرده و قتی قفل دروازه را شکستاده نتوانسته اند از راه دیوار به عزم سرقت بالا شده اند بنا بران نفر خدمت زرننگ را جایز ندیده کچالو و پیاز را از راه دیوار به خانه پر تاب میکنند و با صدای بلند، نمایند دزدان را... نمایند دزدان را بدنبال آندو نفر دویدن آغاز کرد و غافل از آنکه قبلاً آندو توسط پولیس محل تعقیب شده بوده چنانچه یک تن از سارقین را پولیس گرفتار و دیگرش را نفر خدمت گرفتار و به ما موریت پولیس میرویس میدان معرفی کردند.

سارقین سابقه و جدید آشنا برآمدند
پولیس ما موریت میر و یس میدان از تحقیق رضا و عبدال لحظه



مرا بی گناه قلمداد کرده اند

عاری و بهره متوجه دو نفر می شود که از راه دیوار یک منزل با یک مقدار اموال خود را بروی سرک پر تاب می کنند، حیران می شود که چرا این اشخاص اموال را از راه دروازه بیرون نمی کشید لذا مورد اشتباه قرار میگیرند و پولیس با عجله هر دو نفر را تعقیب می کند و از طرف دیگر یک نفر که کچالو و پیاز در دست دارد و بطرف منزل خود روان است می بیند که

د تیری گنهی پاته برخه

درویشانی ادب

داجی له معنی خطی مجموعی سخه چی دهه کلام تری لاس ته راغلی، درویشا- نیانو زمانی ته ورلنده ده، او هغه آزاد نامی شاعر آنچی پښتو تذکرو معرفی کړی دی، په را وروسته مهالونو کی یی ژوند کړی دی، ددغی حلقی پنځم شاعر آدین دی، چی دا شاعر هم په پښتو ادب کی نوی معرفی شوی دی، او کلام یی ددغی صوفیانه رویشانی حلقی په چوکاټ کی راغښتی دی،

عکس جالب



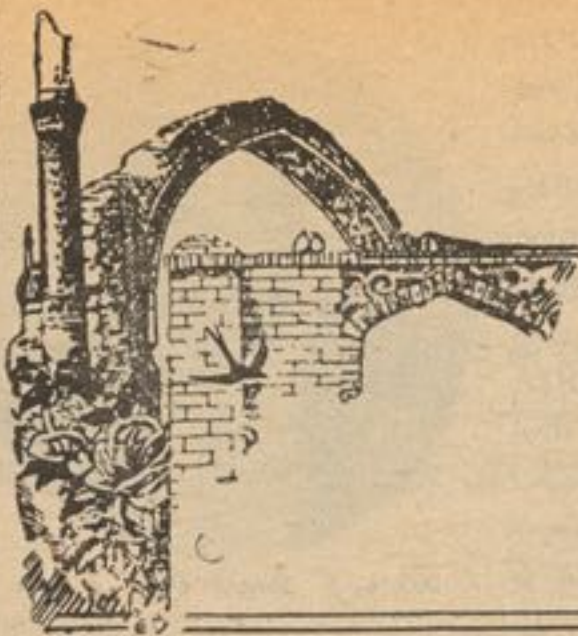
تشنگی طاقت فرساست

کیدون لری، چی په پښتور کی یی هم دیوان خطی نسخه دی، اور عبدالغنی کاسی په خطی مجموعه کی راغلی شعری خائنه جوړښت لری اور دغو نورو شاعرانو سره په شعری فورم کی یو شان دی، ددی دلی بل شاعر اخون میاداد دی، چی یوازی نوم یی موزته دپښتو ادب تاریخ (۵۶ مخ) رازسولی و، او همدارنگه دحنا بارکزی په دیوان (۶۲ مخ) کی ددی شاعر یادونه شوی وه، پرته له دغو یادونو موز ددی شاعر له کلام سخه ناخبره وو، لومړی ځل دغی خطی مجموعی داخون میاداد څلور بدلی ترموزه راورسولی، اور ددی شاعر په ادبی منزلت یی خبر کړو، له دغو څلور بدلو سخه دری بدلی په ادبی ستوری (۸-۱۱ مخونو) کی خوندي شوی دی، چی ددی خاصی صوفیانه رویشانی حلقی نمایندگی کوی، اور درویشانی صوفیانه حلقی دریم شاعر اخوند مسری دی، چی نوم یی گرسره به تیاره کی و، اور لومړی ځل لپاره یی دپښتو ادب په تاریخ نوم او کلام دنوموړی خطی نسخی په وسیله ثبت شو، داخوند مسری شعر هم درویشانی فلسفی په اساساتو برابر ویل شوی او ښاغلی رفیع هم په خپله تذکره (۱۲ مخ) کی معرفی کړی دی، دده نور کلام څوک چیری نشته، او دصوفیانه بدلی خوبیتونه یی دای.

که مخامخ شوای له خپل یاره سره
دا دنیا به اواره کړم له روزگاره سره
هغه چی پر تا مین و تاته کوری
دا بیسوره خبری نه کړی له روزگاره سره
پتنگان وسوه دهجران په لنبو
اور بورا او ملخ څه دی له انگاره سره

په دغه ډله کی څلورم شامل شاعر آزادی، چی البته دآزاد په نامه په پښتو تذکرو کی دوه دری تنه شاعران معرفی شوی دی، مگر دآزاد له دغو رویشانی شاعر دی، ځکه یورا چی د شعرونو آوزم یی له دغو رویشانی شاعرانو سخه نه دی، بلکه دایسو صوفیانه بدلو سره برابر دی، دوهم

از آئینوی قزقنا و سالها



علیشیر نوایی

تا اینجا داستان

خبر بازگشت علیشیر نوایی به برات و انتصاب او بهجت میردار دولت چون حاد نه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقریرا بفال نیک می گیرند و چشم امید بسوی او میدوزند. چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکستی که از حسین باقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان و بیگناهی سپهر هرات را اشغال نماید و بر مسند قدرت تکیه زند.

حسین باقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سرانجام شامگاهی مخفیانه بر هرات هجوم میردویاری نوایی، قدرت ازدست رفته را دوباره بدست می آورد.

در زمستان همان سال به اساس فرمانی، علیشیر نوایی بوظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد. این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین تیزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پستد هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

در یکی از روزها که خدیجه بیگم برای اشتراک در یک محفل عروسی بیرون میرود، دختران سرای دور هم گرامه مجلس گرم موسیقی و سرود برپا میدارند. این حرکت آنان خشم و غیظ سرکرده بردگان سرای را برمی انگیزد.

دلدار در کنار زیبا روی ایرانی سلف ز زشت شما را بخدا بس است، ازین سخنان بیپوده چه سودی تصور است! آه، دلم چنان به تنگ آمده که...

دولت بخت ابروان باریک خود را که گویی با قلم کشیده شده اند تکان داده گفت:

سرد دل را باز گفتن آن فرو مینشانند، گوش کن!

نه خواهر بزرگم، بهتر است کمی ساز بنوازیم.

خمار چشمان شپولای خود را نیم بسته کرده گفت:

منهم ازین پیشنهاد طرفداری میکنم.

دلدار دوان دوان رفت و از اطاق دولت بخت غیچک، تنبور و دف آورد.

دولت بخت تنبور، عسلخان باریک اندام، محزون و متفکر دف و زلف زر غیچک را بدست گرفتند.

آنها در حالیکه آلات موسیقی را آهسته آهسته سر میگرداند، برده قبل الاکر با چهره ای عبوس از آنجا گذشت.

دولت بخت با تبسمی ساختگی بسوی او اشاره کرد و همیشه بگوشش چیزی گفت، وضع برده نرم شده بطرف درختان سرو که نواک شاخه های شان از وزش باد تکان میخورد روان شد و زیر آن نشسته در خود فرورفت.

دولت بخت که گوش های تنبور را دور میداد و با نواختن تارهایش آنرا امتحان میکرد گفت:

سزل جدیدی از جناب نوایی شنیده ام. از بس بردلم کارگر افتاد، بی اختیار فریاد کشیدم. اگر بیاد می داشتیم حالا برای شما

... چرا ایشمه دل به اشعار نوایی دلدار بارویه ای ختم آگین پاسخ داد: شاعر نوایی نه تنها برای من، بلکه برای تمام مردم خراسان خوشایند است. زیرا به عمق گفتار نوایی بی میر میم...

دولت بخت که سواد خوان بود و باشعرو ادب خوب آشنایی داشت، تبسم کنان گفته دلدار را تأیید کرد....

لحظه ای بعد امواج آهنگ موسیقی آمیخته با آواز های صاف و باریک دل انگیز هر طرف طنین انداز گردید. دولت بخت که بر تارهای تنبور زخمه میزد، چشمان مخمور خود را بیک نقطه مبهم دوخته، با صدای صاف و رسا چون بلبل بخواندن آغاز کرد.

ترجمه:

... (همینکه نگاهم برویت افتاد، اسیر و مبتلایت شدم.

... (این چه روز مصیبت باری بود که با تو آشنا گردیدم!))

سرها از تأثیر صدای سحر آمیز آهسته آهسته حرکت کردند. در حالیکه انگشتان رنگین از حنا روی دف میدویدند دلدار چشمان خود را با وضعی خاکی از درد تبسم بسته نموده بی اختیار با سر آینه هم آواز شد.

دخترانی که با شنیدن صدای موسیقی از هر طرف آنجا جمع شده بودند، همدیگر را تونگه زده، اشاره کنان به دلدار میگفتند: ((بین اوچه بلایی از آبدرد آمد!)) چون سرود به آخر رسید، آنها دلدار را در آغوش کشیده صمیمانه تبریکش گفتند. زیرا با اینکه دلدار گاهی به تنهایی در اینجا و آنجا آهنگهای را بر حسب حال با خود زمزمه میکرد، اما هیچگاه با دختران آواز خوان در بین جمعیت نسروده نبود.

تعداد آواز خوانان تارفته فزونی یافت و غزل های دری و ترکی یکی بعد دیگری سروده شدند. درین موقع ناگهان سرو کله باشی ملا زمان در داخل باغ پیدا شده، چون ابر سیاهی که ناگهان بر روز روشن مسرت بار سایه می افکند محفل دوستانه پراز صمیمیت و شور و نشاط دختران را برهم زد.

او در حالیکه رگهای گردنش بر خاسته بود،

ترجمه: ع.ح. ایلدرم

اثر: م.ت. آبی بیک

((مغیچه ماه لقا و میخواره بیباک آئین بر باد دهی، سرا از عشق خود، سرمست و گریبان چاک، به دیر فنا کشانده است...))

دولت بخت، چشمان درشت زیبای خود را به طرز رویا آمیزی نیم بسته نموده، خاموش ماند. دلدار (بقیه اش) گویان اصرار کرد. دولت بخت سر زیبای فرورفته در امواج سیاه موی خویش را بعنوان اظهار تاسف تکان داد. دختران از پراکنده شدن در دانه های رشته نظم متاثر شدند. سپس هر کدام بتکرار این مطلع غزل شروع نمودند تا خوب بخاطرش بسیارند. دلدار از دولت بخت خواش کرد:

... چه بهتر است اگر سرود ((مبتلا گشتم...)) را بخوانی!

زلف زربافضل فروشی مغرورانه گفت:

میخواندم. دلدار با علاقه مندی پرسید: در کجا شنیدی؟

... دیروز در مجلس ضیافت مخصوص خدیجه بیگم مصروف خدمت بودم. درین محفل چیره دست ترین نوازندگان و شوخترین بیباک زادگان هرات اشتراک داشتند. آنقدر دوست داشتنی بودند که حاضر بودم در برابر یک نگاه لطف آمیز آنان تا پایان عمر چون برده در خدمت شان باشم. ترانه های زیبا بسی سرودند، اما غزل جناب نوایی قلبم را کاملاً مسخر ساخت... غزل اینطور شروع میشود...

عجله نکنید... دولت بخت نواک ابروان قلمی خود را بهم تماس داده اندیشید و آنگاه با صدایی باریک آهسته، آهسته زمزمه کرد:

ترجمه:

بس است ، بس است ، بی اوبها، پساژ
کلمه خود بیرون کشیده اید !
تمام دختران در برابر این برده کهنسال غضب
آلود چون برگ بید بغود لرزیدند. نه تنها
کنیزگان و زنان صورتی بی نام و نشان ، بلکه
زنان صورتی سو گلی و حتی همسران سلطان
نیز ناگزیر بودند ، با او محاسبه کنند.

هنگامیکه دختران آلات موسیقی رادر بغل
گرفته ، باترس ولرز ، خاموش و آرام پراکنده
میشدند ، اوصدا کرد :

— برای استقبال خدیجه بیگم آماده شوید!
دولت بخت سراسیمه وار تمام دختران را
کرد آورد و بسر یک وظیفه جداگانه ای سپرد .
خدیجه بیگم مانند هر وقت دیگر باشکوه و دید به وارد
شد. او پیراهن سرخ فراخ و بسیار درازا بریشمی
با گلپای زرین در برداشت که عمده ای از دختران
دامن دراز آنرا بنوک انگلستان خویش حمل
مینمودند و دستار زنانه کوچکی از قماش حریر
نیلگون بسر بسته بود. این دستار و پیراهن
دراز ، قامت خدیجه بیگم را بلند تر از حد معمول
نشان میداد . احجار کریمه گرانبهای مانند
یاقوت ، لعل ، زبرجد ، دانه های مروارید و در
های متفاوت الحجمی که رنگ و تابش همدیگر را
بطرز چشمگیری انعکاس میدادند ، به شیوه
بسیار ماهرانه بر آن دستار مرصع نصب گردیده
بودند . برنوک دستار ، جیفه ای سبک و قشنگ
پارشته هایی طلایی میدرخشید . روی خدیجه
بیگم آنقدر با سفید آغشته بود که ممکن نبود
رنگ اصلیش را تشخیص داد .

تمام زنان حرم او را با انحنای و تواضع استقبال
کردند . خدیجه بیگم مثل اینکه هیچکس را
ندیده باشد ، مغرور و بی پروا بود. او با صدما
تن از کنیز دختران زیبا که تقریباً لباسهای
همگون دربر داشتند و غلامان پر صلابتی که از
عقب خود آورده بود ، آهسته راه پیسوده به
کاخ شکوهمندی که در وسط باغ قرار داشت ،
داخل شد .

بعد از شام ، بزم شبانه خدیجه بیگم آغاز
یافت . خود وی در صدر خانه بالای چند دوشک
ابریشمی که جایگاهش را بلندتر نشان میداد ،
نشست . گروهی از دختران در عقبش روی پسا
استاده شدند . به سمت های چپ و راست
وی زنان معتبر منسوب به خانواده خاقان ، پایاتر
از آنها زنان بیک ها ، دستورها و زنان زیبارویی
که از خانواده های بزرگ و معروف هرات آمده
بودند ، قرار گرفتند. شکوه و پیرایش خانه
بزرگ که روی دیوار هایش بانقوش و گلپهای
رنگارنگ مظلومین بود و جلایش انواع قماش
های حریر و ااثت جالب آن که چشمها را سوی
خود میکشاند ، نه تنها کسانی را که برای
نخستین بار آنجا را میدیدند ، بلکه حتی آنانی را
هم که بارها آنهمه اسباب شکوه و جلال را تماشا
کرده بودند ، بشگفت اندر میساخت ، زیرا در اینجا
همیشه چشم حاضرین به وسایل تجمل جدید
محیر العقولی آشنا میشد . آنچه آرزوی نظر
همگان را بخود میکشید میساخت ، درخت

کوچک و زیبایی می نشستند. مرغکان از منقار
تا نوك بازار احجار گرانبهای رنگارنگ چنان به
مهارت کار شده بودند که میگفتی جاندار و
متحرک اند. برخی از مرغکان بال گشوده در حال
فرود آمدن بودند و برخی با نوك منقار خویش
میوه های تازه را نول میزدند

دختران موظف روی سفره را با انواع خوراکی
ها و حلویات آراستند دلدار ، خمار و عسل خان
بحیث سابقان بزم باده پیسودند . آنها از سبزه
های کوچک مرصع که سرپوش های شان بسا
مروارید های درشت و لعل های آتشین و نوك
نوله های شان بادانه های یاقوت و زمرد زینت
داده شده است ، بر پیاله های زرین باده ناب
میریزند و آنها را بر پشتوسهای سیمین میچینند.
نخست از همه نزد خدیجه بیگم رفته سه بار
خم میشوند و تعظیم کنان قدح تقدیم می نمایند
و آنگاه بر آنکه روی برگر دانند ، آهسته ، آهسته
بعقب بر میگردند . اما به دیگران بدون انحنای
فقط با تعظیمی ملایم ساغر میدهند .

بقیه در صفحه ۴۱



ازدپلوم انجنيير سروري

سپورت عامه صلح

که نهضت ورزشی بین المللی مخالف روحیه و موجودیت محاربات و تصادمات نظامی است. هنوز ما به شکل معین تر می توانیم تعریف کنیم که صلح عبارت از شرط اول عملی شدن مسابقات ورزشی و خصوصاً

دانشمندان در اثر تحقیقات با این نتیجه رسیده اند که سپورت عبارت از بهترین داروی علاج امراض قلبی است. سپورت انسان را زنده دل و شاد نگه میدارد.

آیا سپورت سبب تقرب به صلح جهانی می گردد؟ آیا سپورت از تباط ناگسستگی را بین مردمان جهان بوجود می آورد؟

بحیث محل مسابقات ورزشی اولمپیک ۱۹۸۰ انتخاب گردیده است. واقعه دیگر عبارت از کانگرس علمی بین المللی «ورزش در جامعه عصری» که در ماسکو بتاریخ ۲۶ الی ۳۰ نوامبر ۱۹۷۴ دایر گردیده بود میباشد.

در حدود هزاران نفر اشتراک کنندگان و مهمانان از چهل و پنج کشور جهان در باره یک عده پرابلم مهم مانند فلسفه سپورت، تاریخچه سپورت، اجتماعی بودن (سوسیالوژی) سپورت، تأثیرات روانی سپورت، بیولوژی بیومیکانیکی طب ورزشی تبادل افکار نمودند.

دانشمندان یک عده کشور های جهان در حدود چهار صد مقاله و رساله در محضر اشتراک کنندگان قرآنت نمودند. بسیاری از این مقالات سمت اساسی شاهره علم ورزش عصری را نشان میدهند. متخصصین بسیار مشهور این مشق پرابلیم صحت ورزش را همیشه تحقیق و مطالعه می نمایند. این دانشمندان از نتیجه تحقیقات خویش بالاخره به این هدف می رسند که سپورت عبارت از از بهترین داروی علاج امراض قلبی است و سپورت حقیقتاً عبارت از وسیله است که انسان را زنده دل و شاد نگه میدارد.

تصافی نیست که اشتراک کنندگان کانگرس به دانشمندان استادان تربیه ورزشی، مربیان



ملاقات دوستانه و تبادل علایم و تحفه های ورزشی بین ورزشکاران شوروی و امریکا

های خانمانسوز جهانی صورت گرفته است. این مسابقات با دید در سالهای ۱۹۱۶ (جنگ عمومی اول جهانی)، ۱۹۴۰ و ۱۹۴۴ (جنگ عمومی دوم جهانی) صورت می گرفت مگر عملی نگردید. بازی های اولمپیک بحیث اکثر تالیف خصوصاً و تجاوز تلقی گردیده است.

در واقعه بسیار مهم در حیات ورزشی که در سال ۱۹۷۴ صورت گرفته است این موضوع را بخاطر می آورد. یکی از واقعات عبارت از دایر شدن هفتاد و پنجمین کنگره کمیته بین المللی اولمپیک در ۱۹۷۴ است. در این کنگره کمیته بین المللی شهرمسکو



سپورت مین امریکایی ویل میماس که در دویدن صد متری و دو صد متری مقام اول را حایز شده است

ملل تبدیل گردیده و همکاری در ساحه مسابقات سپورتنی بحیث فرمانروای وقت مطالعه می گردد. مناقشه و بحث کردن را جمع به اهمیت ورزش در عصر ما دور از عقل خواهد بود. و طوریکه معلوم گردیده است قدرت نزدیک ساختن مردمان ذریعه سپورت بسیار عالی است این مفکوره را یک شخصیت دیگر فرانسوی که قبلاً بحیث رئیس عمومی موسسه جهانی یونسکو ایفای وظیفه مینمود ابراز داشته است. این مفکوره با مفکوره کو برتن که در منشور مسابقات المپیک درج است نزدیک است، بلی بکمک جشن های ورزشی که دران ورزشکاران جوان اشتراک می ورزند می توان فضاء اعتماد و دوستی را تشکیل کرد.

حقیقتاً در اساس فلسفه اولمپیک مفکوره صلح و دوستی بین ملت ها و نفی هر قسم تبعیض و نژاد پرستی جای گرفته است. و یا این جملات را به شکل دیگری تشریح داده می توانیم



قهرمانان جهان در مسابقات گروهی ورزشی اکرو باتیک (تمارا، لیودفیلواتیاننا) از اتحاد شوروی

حرف‌های جهانی



مسابقات دویدن بین‌سپورت مین‌های‌مالک مختلف

شرایط ضروری دیمو کراسی بودن بایک معضله بسیار مهم بین المللی اسپورت مطرح شده بود. در سالهای اخیر نهضت او لمپیداد چندین مرتبه

است گفته می‌توانیم که اتحاد شوروی با موسسات ورزشی یک عده کشورهای جهان دارای موافقت‌نامه‌های طویل‌المدت میبایستند. در بین آنها تبادل تجارب تحقیقات علمی و تهیه مشترک موضوعات علمی راجع به سپورت اهمیت فراوانی پیدا کرده است. دانشمندان یک عده کشورهای جهان و در آن جمله کشورهای جمهوری دیمو کراسی آلمان، بلغاریا، اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی و غربی از چندین سال باینطرف پراپلم بسیار مهم و پر ارزش علمی تریه بدنی و سپورت‌های بزرگ را مطالعه و تحقیق می‌نمایند. ایالات متحده آمریکا با اتحاد شوروی هم‌چنان موافقت‌نامه دو جانبه همکاری را درین ساحه به تصویب رسانیده‌اند. در سال ۱۹۷۴ سمپوزیوم دانشمندان ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی راجع به پراپلم بیوشیمی سپورت در شهر لیننگراد (اتحاد شوروی) دایر شده بود. در سال جاری (۱۹۷۵) دانشمندان اتحاد شوروی دعوت‌نامه‌ای از طرف دانشمندان آمریکا راجع به اشتراک درین قسم سمپوزیوم در ایالات متحده آمریکا بدست آورده‌اند.

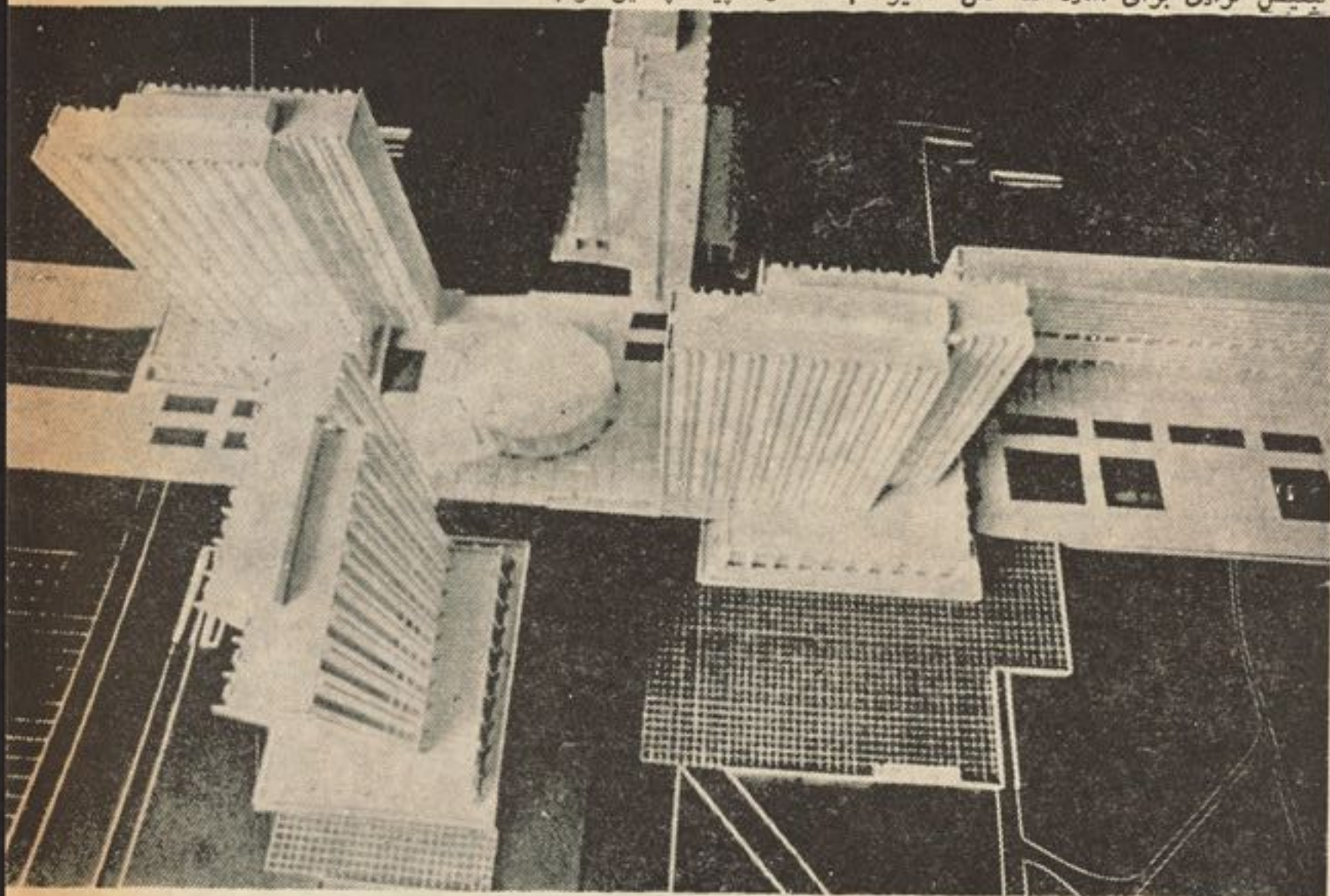
در کانگره «ورزش در جامعه عصری» هم چنان پراپلم مبارزه با تبعیض نژادی برای آماده ساختن

مسابقات، داکتران شوق و ورزشکار کنان و متخصصین تمرینات بدنی سراسر جهان چنین خطاب نمودند: «جامعه در نهضت رو به انکشاف و مترقی خود در شرایط اول تمرینات جسمانی و سپورت مانند شرایط ضروری پیشرفت هم نواخت شخصیت یک انسان عصری، توسعه و تحکیم تماس‌های ورزشی بین کشورهای مختلف و ملت‌های مختلف به نفع پیشرفت همکاری دو ستی تمام انسانهای سیاره زمین، تحکیم و محافظه صلح و امنیت در سراسر جهان دلچسپی زیاد نشان میدهد.» در نزد دانشمندان علم سپورت عصر، مسایل بسیار مهمی را مطرح ساخته است. آنها عبارت از جامع بودن طبیعت سپورت، قانون وجود آمدن و پیشرفت آن، مقام و ارزش آن در اجتماع میباشند. چون ورزش با تمام ساعات زندگی را بطول مستحکم دارد لذا تأثیر عوامل ورزش بالای پیشرفت اجتماع امری ذی‌نزد ما بی‌اهمیت نیست. محققین با دلچسپی زیاد این موضوع را تحقیق می‌نمایند که آیا سپورت از تباطؤ ناگسستنی را بین مردمان بوجود می‌آورد؟

آیا سبب تقرب به صلح جهانی میگردد؟ آیا سبب همکاری و تبادل معلومات می‌شود؟ و یا برعکس بحیث وسایل قطع تماس کتله‌ها گردیده و آنها را از حل پرابلم اجتماعی و سیاسی روگردان ساخته و یا بحیث وسایل تجرید عقاید عمومی و یا بحیث مساله تولید مناقشات و تصادمات بین دولت‌ها می‌گردد.

درباره رول سپورت در پیشرفت مناسبات دو ستی بین ملت‌ها یک عده فیلسوف‌ها، جامعه‌شناسان و مورخین ابراز عقیده کرده‌اند. این دانشمندان عبارت‌اند از: آقای ول (ازبولند)، آقای لیوشین (جمهوریت فدرالی آلمان)، آقای پانا مروف (اتحاد شوروی)، آقای لیمیکین (جمهوریت دیمو کراسی آلمان) و یک عده دانشمندان دیگر.

چیزیکه مربوط به همکاری بین‌المللی در ساحه علم سپورت



دور نمای قصبه توریستی ما سکوکه برای ورزش کاران المپیک ۱۹۸۰ تعیین گردیده است.

تخلی از سرزمین های دیگر
ازوادی ها دور ...

شرنگ

شرنگ

زنگ ها

از : سیورمن زویاب

شاید هم اولین صدایی که من شنیدم،
شرنگ شرنگ زنگها بود و شاید هم اولین
چیزی که من دیدم، رقصیدن بود، رقصاندن
بود، پیچ و تاب بود، من در بین این شرنگ
شرنگ چشم باز کردم . جوان شدم، پیر شدم،
و شاید هم در بین این شرنگ شرنگ مردم .
من پدر و مادرم را ندیدم - رقصه ای مرا به
فرزندی می پذیرفته بود و او را من مادر گفتم .
مادرم هر شب میرقصید. وقتی آفتاب زرد
میشد، زنگ هایش را بر روی داشت و با من راه
می افتاد .
هر شب در خانه تازه می می رفتیم. جای من
همیشه کنار در می بود، زانو هایم را بغل
میگرفتم . سرم را به شانه ام تکیه می دادم .
ادم های رنگ زده و پر جلارامی دیدم که مادرم

میگرفتم و میبوییدم. گل بوی پژمردگی میداد.
بوی خستگی میداد. خیالم می آمد که غریبان
به من نگاه میکنند. مثل چشمان بیخوابی زده
مادرم - خیالم می آمد که گل تازه هم تاسپیده
رقصیده .
سالها گذشت. مادریک شب زنگ هایش
را به پای من بست. دامنش را به کمر من گره
زد و گل تازه می روی سینه من زد و من خود را در
بین شرنگ شرنگ ها گم کردم. در آن شب
خودم را باز یافتم. آنشب میخواستم برای
خودم برقصم . وقتی ناله های اول ساز بلند
شد، زنگها را به پا هایم بستم . آینه کوچکی
از گریبانم برون کردم. لب هایم را رنگ زدم .
دور چشمانم را سیاه ساختم . از وسط میدان به
ادم های جلادار خیره می دیدم. همیشه از آنها

«سی زیف» را محکوم کرده بودند سنگی را که بر اثر وزن خود از بلندی فرو میفتید پیوسته
به قلعه کوه میرد .

آنان به حق اندیشیده بودند که مجازاتی خفناکتر از کار بیبوده و بی امید نیست ...
نفرت «سی زیف» از مرگ و شوقی که به زندگی داشت، او را مستوجب این عذاب و وصف ناپذیر
گردانید . در چنین عذابی، همه وجود آدمی مصروف آن است که کاری به انجام نرسد...
«از : البرکامو»

«دونا برقول، هویر، سی زیف خردمندترین و محتاط ترین مردم بود.»

«از : کامو»

میتز سیدم، اما آنشب نگاهم را در چشم یک یک
شان فرو کردم . وقتی در گردن زن ها به گلوند
های طلایی شان نگریستم، یکبار آدم های
بدار زده زیر نظرم جان گرفتند . خیالم آمد که
آنها در حلقه گلوند های طلایی شان خفه شده اند...
چشمانم ورم کرده شان بنظرم ورم کرده تر آمد.
خیالم آمد که هر کدامشان در یک پایه طلایی از
ریسمان زردین آویزان شده اند و تن باد کرده
شان در اهتزاز است به مردها نگریستم .
تکه های رنگینی در گلویشان بسته بودند .
خیالم آمد که آنها را از همان تکه های رنگین
آویخته اند. خیالم آمد رخت های جلادار شان
آنها را در خود می فشرد. به شکم های ورم کرده
شان نگریستم . خیالم آمد که روده هایشان در
درون شان ورم کرده . چشمانشان درشت مثل
بدار زده ها از حلقه برآمده بود و بمن خیره خیره
می دیدند. یکبار من خندیدم . خنده ام اوج
گرفت. خود را خم و راست می کردم . میخندیدم.
سخت شاد شده بودم. باشادی بخود گفتم :
- چه ضعیف اند این آدم ها...
دهنم را بستم . ساکت سر جایم ایستادم .
گلدان زیبایی در کنج اتاق نگاهم را بخود کشیدم.
گل های زیبایی داشت پیش رفتن میخواستم
گل تازه دیگری بگیرم. خوبترین گل را از شاخه
جدا کردم. یکبار وحشت کردم . گل کاغذی بود.
آنها بوییدم. بوی کاغذ میداد . از بوی کاغذیدم
آمد. باخشم روی زمین پرتابش کردم . آدم
جلاداری آنها برداشت . احمقانه آنها بویید و
باشادی احمقانه تری آنها روی سینه اش زد .
می خندیدم... به پرده ها نگریستم - می لرزیدند
خیالم آمد که در پشت پرده ها هم آدینها نشسته
اند . درست مثل آدم های جلادار. دو باره

رامی رقصانند .
وقتی اولین ناله ساز بلند میشد، مادرم
در جلای جابجا میشد. زنگ هایش را بر میداشت.
به پا هایم می بست . دامن پر چین و زیبایی
داشت آنها را به کمر می زد - کمرش را بسیار
باریکتر می نمود. آینه کوچکی از گریبانم
برون میکرد. دور چشمه اش را سیاه می ساخت.
آینه آنطور چشمانش را بزرگتر نشان میداد.
لب هایش را رنگ میزد. موهایش را رها میکرد
تا بر سینه هایش . گل تازه می روی سینه
چیش میزد - عادتش بود .
گاهی که وارد میدان میشد، دامن نازکش چتر
رنگینش را دورش میساخت و تنش با هر صدای
تار حرکت میکرد. من به آدم های نگریستم که
با حالت بیمار گونه می به مادرم می نگریستند .
وقتی مادرم پا هایم را زمین میزد ، به خیالم
می آمد که زنگ هامم به هر چه آدم است
می خندید . قهقهه می خندیدند . منم به
زنگ هامی نگریستم و با ایشان می خندیدم .
بخیالم می آمد که آنچه را من می اندیشم،
زنگ هامم می اندیشند . زنگ هامم از آدم
های رنگ زده و جلادار خنده شان می گرفت.
مادرم خوب می رقصید .
از مادرم خوشم می آمد. گاهی آرزو میکردم
تا دنیا باشد، مادرم باشد با همان موهای رها
کرده اش . با همان کمر باریکش . با همان گل
تازه که روی سینه چیش نفس میکشید . وقتی
به مادرم می دیدم، تنش در نظرم بزرگ و بزرگتر
میشد هیچ چیز نمیگذاشت .
وقتی سمیحه می زد، مادرم آرام سوی من
باز میگشت و در آن لحظه صدای زنگ هادر گوشم
طنین دیگری داشت. من می ایستادم . دستم
را پیش می بردم . گل تازه روی سینه اش را

آمد که گردن های ورم کرده شانرا گلوند های
 ملایبی در خود می فشرد. بعد شکم های ورم کرده
 شان. چشمان از حدقه برآمده شان. پیش چشم
 جان گرفتند. با خود گفتم :
 - هر شب برای آنها می رقصیدم. هر شب
 تاسییده. شعاکه میدانید تاسییده !
 یازان اتاق زیر نظرم لرزید. بیادم آمد که
 اتاق بوی خون میداد. به یاد گل های کاشنی
 افتادم. بیاد بوی کاغذ افتادم. خیالم آمد که
 بوی خون و بوی کاغذ بهم آمیخته است.
 باز به رنگ ها نگریستم. خیالم آمد که رنگ
 ها قاصه همه رقاصه هایی را که آنها را به پای
 خود بسته بودند. برایم باز می گویند. من صدای
 همه رقاصه هارا از لابلای شرنگ شرنگ رنگ
 بقیه در صفحه ۵۹

بهاایم را با حکم روی سنگش خیابان میزدم.
 از صدای رنگ ها خوشم می آمد. به رنگ ها
 گفتم :
 - من از آدم های جلادار می ترسیدم. همیشه
 آنها را درم رامی رقصاندند. مرا هم رقصاندند.
 مادرم هم از آنها می ترسید. با همان ترسش
 رویش را رنگ میزد و می رقصید.
 خیالم آمد که رنگ ها می گریزند منبسم
 گریستم. اما سخت شاد بودم. هر لحظه آینه
 را از گریبانم می کشیدم. خودم را در آن میدیدم.
 میخواستم شادی چشمان خود را باور کنم.
 میخواستم خانه بروم. از هر چه دیوار و چسار
 دیوار بود. بدم می آمد. در کوچه های شهر
 می دویدم. بیاد آدمهای جلادار افتادم. خیالم

از پشت دیوارها مرا می بینند. خیالم آمد که
 وقتی من می رقصم. دامنم بدورم در میسازد
 میسازد و مرا از آدم های دیگر جدا میکند.
 خیالم آمد که همه آدمها در پشت دیوار شان
 نمی دارند. خیالم آمد که آدم ها را دیوارها از
 هم جدا میکند. یکبار خیالم آمد چار دیواری
 بهم نزدیک و نزدیکتر شد. وحشت کردم و
 سوی درویدم. رنگ ها ناله می کردند. پای
 غریبانم را روی خاک خشک کوچک آرام گذاشتم.
 هوا بوی سبیده میداد. ایستادم. آینه ام را
 از گریبانم کشیدم. خود را در آن دیدم. نگاهم
 حالت مردی مست را داشت. خسته. شاد
 و خوشبازور. موهای صاف روی شانه هایم
 ریخته بود. گردنم را در آینه دیدم. این بار

وسط میدان برگشتم. آینه ام را از گریبانم
 در آوردم. چهره ام را در آن نگریستم. به رنگ
 سرخ لب هایم. به خط های سیاه دور چشمانم
 به موهای رها کرده و پریشانم چشم دوختم
 یکبار گوشه دامنم را گرفتم. رنگ سرخ لب
 هایم را پاك كردم. خط سیاه دور چشمانم را
 پاك كردم. موهایم را باخشم صاف و بی شکن
 ساختم. آدم ها حیران حیران مرا می نگریستند.
 حالت نگاه شان به حالت نگاه گنگ دار زده
 های ماند. من دیگر از آنها نمی ترسیدم. باز در
 آینه دیدم. خودم بودم. در چشمانم غم و سوال
 میجوید. لب هایم آرام روی هم خفته بودند.
 هیچ رنگ نداشتند. زود زود پلك میزد. مثل
 آنکه در آینه از خودم می پرسیدم:
 - چگونه امشب برای خودم برقصم؟ چگونه؟
 گردنبندم در آینه سویم شادمانه چشمک زد.
 آینه را در گریبانم گذاشتم. راست ایستادم.
 به رنگ ها نگریستم. آنها آرام در پشت بهاایم
 خوابیده بودند. دستام را در کمرم گرفتم.
 باز به آدمهای جلادار دیدم. لباس هایشان آنها
 را در خود می فشرد. خیالم آمد که گردنبندیشان
 حلقه را تنگ تر می کرد. یکبار یک صدا گفتند :
 - امشب برای ما برقص !
 صدا بسیار زیر بود. مثل وزوزبال های
 مگس.
 نگاهم را باخشم در چشم یک یک شان فرو
 کردم. گفتم :
 - نمی رقصم. برای شما نمی رقصم.
 همان صدای زیر باز تکرار شد :
 - برای ما ... برای ما ...
 من قهقهه خندیدم. دست به گردنم بردم.
 به شدت آنرا از هم گسیختم. دانه ها
 بهادارش در یک آن همه سوپخش شد. آدم ها
 در برای ما. برای ما گفتن شانرا فراموش کردند.
 مرا هم فراموش کردند. رقصم را هم. دیدم
 دنبال دانه هادرم می لولند. مثل کرم های
 گوشت گندیده از سروتنه یکدیگر بالای رفتند.
 به جان هم سخت افتاده بودند. باز با خود گفتم :
 - چه ضعیف اند این آدم ها !
 آنها مرا فراموش کرده بودند. من آرام آرام
 بهاایم را از زمین زد. رنگ ها با ماتنات صدا کردند.
 شرنگ شرنگ شان گوشم را نواخت. به گل
 تازه روی سینه ام نظر کردم. خیالم آمد که
 با ماتنات من می خندد. بدورم چرخیدم. دامنم
 چتری زیبایی دورم سساخته بود. وقتی
 می چرخیدم. طرح کسی از اطرافم زیر نظرم بود.
 آدم ها غریبوی بر پا کرده بودند. شرنگ شرنگ
 رنگ ها را نمی شنیدند. من سخت را می بودم.
 دلم به آنها میسوخت با خود گفتم :
 - چه ضعیف اند این آدم ها !
 یکبار دیوارها منظرم بلند بلند تر آمد.
 خیال کردم بدور هر آدم دیوار مست. دنیا به
 نظرم بیج در بیج و بیفرنج آمد. مثل یک گره
 کور. خیالم آمد که وقتی من می رقصم. آدم ها



جای خالی گردنبندم سویم پیروز شده است
 چشمک زد. به آینه خندیدم و گفتم :
 - دیدی چه ضعیف بودند آن آدم ها. آن
 آدم های جلادار !!
 خیالم آمد که آینه سخنم را نشنید. آینه
 را در جایش گذاشتم. هیچ دلم نخواست رنگ
 ها را از پایم بکشم. خواستم در همه کوچه های
 شهر بازنگها بگردم.
 آنشب باز رنگ ها بسیار قصه گفتند. خیالم آمد
 که رنگ ها هم قصه مادرم را برایم میگویند.
 خیالم آمد که رنگ هایم گریزند. وقتی با آنها
 قصه می گفتم. خیالم می آمد هر کلمه ام روی
 آنها می نشیند و رنگ دیگر میشود. در بین
 شرنگ شرنگ رنگ گل تازه روی سینه ام
 را گرفتم. بوییدمش بوی تازه می داد. آنرا
 دوباره سر جایش گذاشتم.

چگونه امشب برای خودم برقصم؟ چگونه؟
 گردنبندم در آینه سویم شادمانه چشمک زد.
 آینه را در گریبانم گذاشتم. راست ایستادم.
 به رنگ ها نگریستم. آنها آرام در پشت بهاایم
 خوابیده بودند. دستام را در کمرم گرفتم.
 باز به آدمهای جلادار دیدم. لباس هایشان آنها
 را در خود می فشرد. خیالم آمد که گردنبندیشان
 حلقه را تنگ تر می کرد. یکبار یک صدا گفتند :
 - امشب برای ما برقص !
 صدا بسیار زیر بود. مثل وزوزبال های
 مگس.
 نگاهم را باخشم در چشم یک یک شان فرو
 کردم. گفتم :
 - نمی رقصم. برای شما نمی رقصم.
 همان صدای زیر باز تکرار شد :
 - برای ما ... برای ما ...
 من قهقهه خندیدم. دست به گردنم بردم.
 به شدت آنرا از هم گسیختم. دانه ها
 بهادارش در یک آن همه سوپخش شد. آدم ها
 در برای ما. برای ما گفتن شانرا فراموش کردند.
 مرا هم فراموش کردند. رقصم را هم. دیدم
 دنبال دانه هادرم می لولند. مثل کرم های
 گوشت گندیده از سروتنه یکدیگر بالای رفتند.
 به جان هم سخت افتاده بودند. باز با خود گفتم :
 - چه ضعیف اند این آدم ها !
 آنها مرا فراموش کرده بودند. من آرام آرام
 بهاایم را از زمین زد. رنگ ها با ماتنات صدا کردند.
 شرنگ شرنگ شان گوشم را نواخت. به گل
 تازه روی سینه ام نظر کردم. خیالم آمد که
 با ماتنات من می خندد. بدورم چرخیدم. دامنم
 چتری زیبایی دورم سساخته بود. وقتی
 می چرخیدم. طرح کسی از اطرافم زیر نظرم بود.
 آدم ها غریبوی بر پا کرده بودند. شرنگ شرنگ
 رنگ ها را نمی شنیدند. من سخت را می بودم.
 دلم به آنها میسوخت با خود گفتم :
 - چه ضعیف اند این آدم ها !
 یکبار دیوارها منظرم بلند بلند تر آمد.
 خیال کردم بدور هر آدم دیوار مست. دنیا به
 نظرم بیج در بیج و بیفرنج آمد. مثل یک گره
 کور. خیالم آمد که وقتی من می رقصم. آدم ها



تدبیر منزل، خیاطی، تربیه طفل تنها برای زن کافی نیست

من او را میشناختم از چند سال قبل، یعنی در آن زمانیکه به صنف ششم در ابتدائیه زینب هوتکی درس میخواندم. او معلم ما بود زن برده - بارو حلیم به نظر میرسید. با حوصله فراخشی با شاگردان قدم تو نیم قدم در نهایت ملاحظت و مهربانی رفتار میکرد و شاگردان بالمقابل او را دوست داشتند و به او نهایت احترام قایل بودند. تلفونی با او در تماس شدم. بعد از دریافت آدرسش به یکی از بلاک های نادرشاه میت به سرانجام رفتم وقتی با او مقابل شدم، خاطرات گذشته در ذهنم تداعی شد باز هم مثل سابق با صمیمیت خاص خودش از من پذیرایی کرد در نگاهش در صورتش در جبین گشاده و بازش مهربانی های سابق پیدا بود بالبخندی صمیمانه تعارف کرد که بنشینم و خودش روبه رویم نشست نگاهش از همان نخستین برخورد حالت استفهام آمیزی را داشت و من بادرک این موضوع بلا فاصله از او پرسیدم :

لطفاً از سابقه کارتان از گذشته های تان برای خواننده های ژوندون کمی معلومات بدهید! مکتبی کرد و چشمانش در نقطه نامعلومی خیره ماند. شاید میخواست به گذشته هایش بر گردد به آن دورانی که هنوز مثل دیگر همسالانش به مکتب میرفت و با شاید هم فکورش باری نمیکرد گذشته هارا در یاد بالا خیره خودش سکوت را شکست و چنین گفت :

خوب بیاد دارم، هنوز بسیار کوچک بودم، آنقدر ها که مرا بالای اسب می نشاندند و به مکتب میردند در آن زمان توسط پدرم که یک مرد روشنفکر و دانشمندی بود در یکی از مکاتب شهری که در پارک زرنگار فعلی موقعیت داشت و بنام مستورات مشهور بود شامل شدم. تعداد دخترانیکه با من یکجا در این مکتب مشغول تدریس بودند بسیار محدود بود تا صنف سوم در این مکتب درس خواندم. بعد از آن، گلستان، بوستان سعیدی، حافظ، بهار دانش و قرآن شریف رابه نزد آخندی که به مشزل می آمد به پایان رسانیدم در سن سیزده سالگی

شامل مکتب قابلیتگی شدم. بعد به دریافت شهادتنامه موفق گردیدم بنابر رسم و رواجی که داشتیم در سن چهارده سالگی با مردی از نظر اقتصاد بی نهایت متعذرولی با دانش ازدواج کردم که نمره این ازدواج شش فرزند است که همه آن ها به کمال رسیده اند.

بعد از تولد دومین طفل بنابر خرابی و نا متوازن بودن وضع اقتصاد به مکتب ملالی به معاش ماهانه ۱۵۰ افغانی شامل کار شدم بالاخره بعد از یک سلسله موفقیت هادرشغل و وظیفه به معاش افزودم گردید و به اخذ رتبه صد افغانی نایل شدم.

بعد از مدتی کار بنابر تقاضای شوهرم عازم هرات شدم و در آن شهر در لیسه مهربی هرات به حیث معلم فزیک و کیمیا شروع به کار کردم. در این قسمت رشته سخنانش راطع میکنم می پرسم :

زنیکه نابغه می پرورد و تمدن ایجاد میکند

بخشید از سابقه کار شما چند سال میشود؟

بدون معطلی جواب میدهم. بعد از مدتی کار از هرات دو باره بکابل آمدم در کابل چند سال در ابتدائیه زینب هوتکی و بعداً در مکتب سپین کلی و همچنان چند سالی در مکتب باغ علمردان تدریس کردم در حدود دو سال در لیسه ملالی، رابعه بلخی، زرغونه خدمت کردم که از سابقه کارم در وزارت معارف ۲۵ سال میگذرد که البته اگر فعالیت زنان را از بیست و پنج سال قبل با امروز مقایسه کنیم، می بینیم که حد فاصل زیادی بین این دو زمان وجود دارد.

در این قسمت جای آن را دارد که بپرسم: چگونه میتوان فعالیت زنان گذشته را که بنابر گفته خود شما در کنج مطبخ خلاصه میشد با زنان امروزی و بادر نظر گرفتن معیار های گسترده ای آن مقایسه کرد. و قضاوت شما در این مورد چگونه است ؟

بدون شک و با صراحت لایحه باید گفت که تفاوت بین زندگی زنان در گذشته و حال بسیار عمیق و نوسانات نزولی و صعودی آن زیاد میباشد از این رونمی توان شرح این خلاصه در یک یا چند صفحه خلاصه کرد بطور مختصر همین قدر میتوان گفت که با گذشت زمان زنان بانمود های مختلف زندگی در اجتماع مواجه بودند و گاه سیر تکامل اجتماعی و محیطی این دسته منجمد گردیده گاه بسوی بهترا میل کرده و گاهی هم چون برق زود درخشیده و زود خاموش گردیده است ولی بعداً می بینیم که با ظهور آنتاب تابان اعلام و نزول قرآن زن دو باره دارای حقوق مساوی با

مردان گردید و دو باره منحنیت يك عضو مفید اجتماع شناخته شده و همچنان تحولات عظیم و پیشرفت های چشم گیر در سراسر جهان زنان را واداشت تا احساس مسئولیتی نموده و خود را در زمینه های اقتصادی، اجتماعی فرهنگی، سیاسی و کلتوری سهیم بدانند و در این راه فعالیت جدی و بی گیری نمایند چنانچه قبولی سال ۱۹۷۵ به حیث سال جهانی زن خود دلیلی بر این تحولات شگرفت.

از میرمن جهان آراء میپرسم : زنان چگونه میتواند سهیم گیری فعالانه ای شانرا در پرتو اهداف ملی و مردمی تبارز دهند و فعالیت اجتماعی شانرا گسترده سازند؟ حصه گرفتن زنان در فعالیت های اجتماعی طبعاً یکسلسله مشقات و مشکلات راهمراه دارد ولی آنکه خواستار پیشرفت و انکشاف است نباید در نیمه راه از نفس بماند و بایستد. در مغرب زمین بدون شک این همه شگفتگی

مردان گردید و دو باره منحنیت يك عضو مفید اجتماع شناخته شده و همچنان تحولات عظیم و پیشرفت های چشم گیر در سراسر جهان زنان را واداشت تا احساس مسئولیتی نموده و خود را در زمینه های اقتصادی، اجتماعی فرهنگی، سیاسی و کلتوری سهیم بدانند و در این راه فعالیت جدی و بی گیری نمایند چنانچه قبولی سال ۱۹۷۵ به حیث سال جهانی زن خود دلیلی بر این تحولات شگرفت. از میرمن جهان آراء میپرسم : زنان چگونه میتواند سهیم گیری فعالانه ای شانرا در پرتو اهداف ملی و مردمی تبارز دهند و فعالیت اجتماعی شانرا گسترده سازند؟ حصه گرفتن زنان در فعالیت های اجتماعی طبعاً یکسلسله مشقات و مشکلات راهمراه دارد ولی آنکه خواستار پیشرفت و انکشاف است نباید در نیمه راه از نفس بماند و بایستد. در مغرب زمین بدون شک این همه شگفتگی

رپور از: مریم محبوب



میرمن جهان آراء زن برد بارو حلیم

ها و تحولاتیکه منجر به گشای پیمانی گردیده و جهانیان روی بالهای معرفت و دانش در تکاپوی کرات سماوی برآمده فضارامی شکافتند و پیش میروند تنها یکدست نیست که این همه فعالیت ها و تشیقات علمی و تحقیقی را رهبری میکند و این همه قدرت و نامتوان منحصر به مردان دانست بیگمان دستی با او همکار است و او را کمک میکند و این دست دست زن است و یک فرض محال و قبول نماند نیست که بگویم این همه کشفیات و کاوش گریها موقوف به قدر ت مرد است و بس.

ولی اگر فعالیت زن در افغانستان ارزیابی گردد باید گفت که چه اکنون چه در زمان های گذشته زنان افغان با ناسیستی و هنر کامل در صنایع، زراعت، مالداری امور خانه، تربیت فرزندان و امثال آن سهم بزرگ و قابل وصف داشته اند و با حوصله و پشتکار دقیق کارهای سنگین و مشاغل طاقت فرسا ولی بر نمر رابه نفع جامعه و مردم خود انجام داده و میدهند.

در شرایط فعلی هم می بینیم که زنان افغان با حفظ چنین موقف فالتش را و وسعت ساخته و گرداننده دستگاه های بزرگتر و بلند تری دیگری هم هستند امیدوارم زنان ما متوجه این امر باشند که اکنون در این سال جدید مسولیت های بیچیده تری متوجه آنها بوده بر آن هاست تا تلاش بورزند جدیت به خرج دهند و با استفاده از انرژی دست داشته خویش در راه تاملین و حفظ منافع خود و دیگران کمر همت بندند. اگر از من می پرسید که زن چگونه باید بادرک حقایق زما نشد در فعالیت اجتماعی سهیم باشد باید بگویم، که زن جزء از اجتماع و محیطش بوده نیاز های میرم جامعه متوجه او و مساعی

زبان شکر

برقی از خرمن رود کی

همه شعراء، نعلهای شور انگیز خود را، به عشق زیبا رونی که دل در گرو او نهاده بوده اند سروده اند.
 تمام نویسندگان کلاسیک و رمانتیک و مکاتب دیگر قهر مانان خود راحت نائیر جذب حادّه آفرین او بوجود آورده اند.
 همچنان تمام نقاشان و بیکر تراشان، مدالهای قابل ستایش خود را از الهه زیبایی «زن» گرفته اند و شاهکار های خود را با الهام از چهره و اندام او پرورانیده اند.
 چنانچه رودکی شاعرشیر وطن درخشندگی روی زن را از خورشید خیره کننده تر و زرخندان او را از سیب که از زینت مشک خال بی بهره است زیبا تر می بیند
 به حجاب اندرون شود دل من
 گر تو برداری از دو لاله چسب
 و آن زرخندان به سیب مانده است
 اگر از مشک خالی دارد سیب

لذت درد

آندم که ریشی های دلم تازه ترشود
 احساس درد لذت من بیشتر کند
 وانگه که داغ بونس زخم جگر شود
 قلبم تلاش زخم نوازش بیشتر کند
 غم راکنم طلب، که زنده زخمه ام بجان
 آرد ترانه های دلم بر سر زبان
 اشکی که دوست دارمش، از دیده سرکنند
 ای درد و سوز، دردل من جایجا شوید
 کاین خانه جز شمعابه کسی سازگار نیست
 ای عقل و حس، بمانم وآه آشناشوید،
 زیر امرایه فرحت و با خنده کار نیست
 ناز و گار باز کند امتحان مرا
 فرسایدم، چنانکه گدازد روان مرا
 بنیاد گار من همه زیرو زبرکنند
 نایابوای خامش و با آه بی اثر
 سازی برای مردم بی پاورس کنم
 که بم به شام خوانم و گه زیر دسحر
 از راز زندگی، همگان راخیر کنم
 گریم، نیم خروش کنم جستجو کنم
 تیرامید خود به هدف روبرو کنم
 ناشاهد کمال بسویم نظر کند
 «البام»

بهترین

فتاده است مرا در سر هوای مستی و
 شیدایی که بعد ازین همه سختی ها
 شنیده ام که تو میایی نویده آمدنت ای
 جان مرا بشارت هستی داد و گرنه جان به
 لبم آمد میان جمع زنتهای خوشمانم
 و خون خوردم به دوری آنچه توانستم بیا
 بیا که مرادیکر نمانده تاب شکیبایی طریقی
 عاقبت از جویم زدرس و بحث حرام باد به
 گردش تکه از کارم هزار عقده چوبکشایی
 زهمنشینی دانا یان خوشم که نیک بدانم
 که شسته به به دو سا غرمی هزار د فتر
 دانایی شمایل توو شعر من شرر فکنده به
 خاطر ها چرا من و توبه عشق هم حدزکنیم
 زرسوایی آدمی کنار تو آسودن مرا حیات
 ذکر بخشد که تازه وتر و جانبخشی بسان
 لاله سحرایی شکوه و مستی و زیبایی وقار و ناز
 و فریبایی به چشم من همه رادارای تو
 بهترین زن دنیا می .

محمد آصف فکرت

اشکریزان

امروز صبا گر دره یار ندارد
 گویا که بر آن راهگذر چشم تری هست
 رفتی ز پیش دیده و بر جان نشسته ای
 در خاطر من چو اشک بدمان نشسته ای
 کشتی پاده بیاور که مرا بی رخ دو ست
 کشت هر گوشه چشم از غم دل دریا بی
 ابر اگر در وادی لیلی نبار دگو مبار
 دامن صحرا هنوز از گریه مجنون تراست
 همچو موجم یک نفس آرام نیست
 بسکه تو فائزا بود دریای دل
 از نوای آسمانی خوشتر ست
 هایبای اشک و زار یبای دل
 حاصلم هیچ نیست جز حسرت
 عیش در خواب دیده راما نم
 میچکد اشکم از جدائی ها
 شاخ تاک بریده را ما نم
 تیش دل بود سرا یایم
 قطره نا چکیده را مانم
 رفتی ز پیش دیده و بر جان نشسته ای
 در خاطر من چو اشک بدمان نشسته ای
 بر چشم غیر اگر بنشستی بدلبری
 اندیشه کن چو اشک که لزان نشسته ای
 ای اشک هر چه ریز مت از دیده ز پریای
 بستم که باز بر سر مژگان نشسته ای .
 فریاد که جز اشک شبوآه سحرگاه
 اندر سفر عشق ، مرا همسفری نیست
 لب بر لبش نهادم و اشکم ز دیده ریخت
 بر روی گل چو ابر بهاران گریستم
 چو اشکم از غم آن روی لاله گون بچکد
 زخاک لاله بروید ز لاله خون بچکد
 هر قطره ای ز اشک جگر گوشه منست
 گاهش بدیده گاه بدامن گرفته ام



میرمن مستوره نواز حین افتتاح کمیته در ولایت ننگرهار

کمیته انسجام زنان ننگرهار

خاموشی مازاده بی بال و پوری نیست مانیز اگر پای دهند صاحب دستیم!

رابور از مریم محبوب

در جریان قرن هاو سالیان دراز و باگذشت ایام دیرین و طولانی، زن توانست نبوغش را در فعالیت های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تبارز دهد، در هنر حصه بگیرد، در سیاست سبیم شود و به تکامل برسد و بدین سان است که با مطالعه صفحات تاریخ تماشای نبوغش می شویم و استعداد های شگرفش را ستایش میکنیم .

در افغانستان مادر سر زمین کهن و باستانی آریایی عاظم چنین است ، زن خود را شناخت

و توانست که در مدت کم خود را تبارز دهد و خود را بشناسد در فعالیت های ملی و مردمی اش حصه بگیرد و احساس مسولیت کند .
خو شبخانه این فعالیت و تلاش در یک نقطه اش منجمد گذاشته نشد با گذشت ایام گسترش پیدا کرد و وسعت داده شد از مرز های آن بافراتر نهاد . یعنی توانست که این موجود مهر آفرین در پشت چرخ های سپهگین و دیو آسا بایستد و نسج و پارچه بریشد و در کار گاههای تولیدی برای بهتر ساختن زندگی برای رفاه هموطن برای آسایش بیشتر انسان مبرا رزه کند و محصول کار و زحمت خود را عرضه نماید و تا دیگران از آن بهره مند گردند .
نتیجه این همه زحمات و رنج ها چه خواهد بود؟ این سوال فقط در چند جمله کوتاه مختصر می شود .

تأمین راحت مردمی که با او در یک محیط زندگی دارند و موفقیت در مبارزه علیه نابسامانی ها و پسمانی ها که در نتیجه این دو مقام زن، ارجمند و ارجمندتر مدارج کمال را تسخیر می نماید .



زنان ننگرهار هر گونه همکاری شانرا اعلام داشتند

تحولات چشمگیر را نمیتون تنها مدیوان مردان بود

کلتوری از این سال به گرمی و حرارت استقبال بعمل آمدیو بسته محافل و مجالس تجلیل از آن بر گزار می شود سیمینار ها و کمیته هایی برای تبارز دادن بیشتر شخصیت زرد هر گوشه و کنار مملکت دایر میگردد و یا قبل تدویر شده است . باین اساس جندی قبل دسته یی نیز برای تشکیل چنین کمیته ای رهسپار جلال آباد مرکز ولایت ننگرهار گردیدند .

زنان منور و روشنفکر ننگرهار برای استقبال از این سال مجلسی برپا نمودند . هر کدام خطابه های ایراد کردند و ابراز احساسات نمودند .

در میان این گروه تنها طبقه روشنفکر نبود بلکه زنانیکه ده نشین بودند ، آنانیکه خانه نشین بودند نیز در ردیف آمده بودند .

مجلس ساعت دو روز سه شنبه سی جدی درسالون هتل سین غر باتلاوت چند آیه از قرآن کریم دایر گردید .

در شروع مجلس میرمن مستوره نواز چنین گفت :

سوه چه دنری تول وگری دنخی په مقام یاندی تعمق وگری اود دوی دحقوقو دلاس راپوود باره مجادلی وگری .

له بدهرغه دبیریو راهیسی په اکثرو اجتماعاتو کی بنخی بی ارزښته مقام درلوده اوبه ځینو اجتماعاتو تراوسه لاهم دانظریسه موجوده ده .

مگر زمونږ پاک دین بنخی ته لور مقام قایل شویدی اودیر حقوق یی ده ته ورگریدی زمونږ ستر مشر ښاغلی محمد داود ددغه کال دتجلیل دورخی په مناسبت یو دیر ارزښمند پیام صادر کړیدی مونږ تول پښتنی میرمنی ته یو دیر او مونږ باید هغه پر قیمته از سادات دخواستی او قدر دانسی ځای دی خپل دلاری دیوه کو ، اود هغی په رنا دخیلی وطوالی خویندی دژوندانه دسطحی دلوریدود پاره ملاتړ وکړو .

خو میاشتی کیری چه دهمدی مقصد دپاره په کابل کښی یوه کمیته جوړه شویده چه د بنخی دبین المللی کال دانسجام کمیته بلل



ارسالی کمیته انسجام

اود هغه پروگرام په اساس چه تاسو ته ورکړی کیری کار وگری . او دخیل د فعالیتونو راپور او خبری مونږ ته راوستوی همداراز یوه کمیته په هرات کی هم دنورمیرمنو له خوا موده راهیسی جوړشو او ستاسو ولایت دوهم ولایت دی چه موقع ورته ورکولی کیری چه پدی لاره کښی پیش قدم سی او مونږ ستاسو دبریالی توپ هیله کوو . اود بنخی دبین المللی کال دانسجام کمیته قدر دانسی



در عکس رئیسه و اعضای کمیته انسجام زنان ننگرهار دیده میشود. از طرف چپ نفر سوم ذکیه رحمانی «عکس روی جلد»

در نتیجه این عوامل است که سال بیسن (گرا نو خویندو او حاضرینو ! المللی زن تبارز کرد ، سالی که اینک از آستانه آن به پیش میرویم و در کشور ما له خوا ، دنخی دبین المللی کال په نامه بناسی از تحولات و دیغورم های اجتماعسی و یاده شویده ، او داتصمیم دده دپاره ونیوله

زن ای پرورش دهند ؤ روح بشر ! تویی که در دامانت نابغه ها هستی یافت و قهرمانان تربیت شد .

ای زن ! دستان مهر آفرین تو ست که از سویی گهوار ی کودکی را می جنبانند و از جانی جهان پنهان ور را حرکت میدهد .

کیری . زدلته دهغه کمیته په نمایندگی دنگرهار په ولایت ستاسو منورو خویندو نه هیله کوم چه زمونږ ددا هدف دښه تر سر رسولو دپاره مونږ سره همکاری وگری .

او خانونه دخپل دولایت دنخی دمعنوی خدمت دپاره معرفی کی .

تاسو به دلته یوه کمیته اساس کیری چه مقصدیی دنخی دبین المللی کال داهدافو سرته رسول دی او داهداف بهزه تاسو ته چه ددی معرفی په پای کی ولولم ددغه کمیته وظیفه به داوی چه دمیاشتی خو و ارغونده وگری

اوتشکر ستاسو په حضور وپاندی کوو . بعد از ختم سخنان میرمن مستوره نواز عدمای زیادی آمادگی شانرا برای تجلیل از این سال ابراز داشتند . در چهره های شان تمنا یی فعالیت و همکاری خوانده میشد . یکی از مدعوین که قدی بلندی داشت و عینک های دودی رنگ به زیبایی صورتش می افزود بدون تشریفات عقب مکرو فون ایستاد بناگاه همه متوجه او گردیدند چشم هابطرفش خیره شد ، سکوت عمیق در سالون حکمفرما گردید همه انتظار داشتند تا ببینند این زن چه میخواهد و چگونه بقیه در صفحه ۶۱

ژوندون و مردم

سؤال بین المللی زن آینده روشن تابناک را به همه زنان جهان نوید میدهد

بازگشایی این واقعیت که برآمداری و تجلیل سال زن روزنه امیدی برای فردای تابناک و
صحنه نویسی به خاطر جنبش های همه جانبه و مشرق زنان در همه شئون حیات اجتماعی،
اقتصادی، سیاسی و فرهنگی گشودن و تحت شعاعه کمانه (مساوات - انکشاف و صلح) شاهره
تسلیت و تسکین نسای حقوق زنان با مردان و موافق آنان بشکل وسیع تر و همه جانبه تر
میا میگردد.

این سال آینده روشن و تابناک را به همه زنان جهان و مخصوصاً زنان و دختران ممالک
روبه انکشاف به خاطر گسترش بیشتر مساوات بین زن و مرد، سهمگیری کامل زن
در تمام ساحات انکشافی، برسمیت شناخته انکشاف زن در تقویه صلح جهانی نوید میدهد.
امروز زن در ممالک عقب مانده و روبرو انکشاف با وجود محدودیت های زیاد در زمینه
های مختلف نفسی از زنانه نری را به دیده گرفته و شیوه مؤثری برای پیشبرد اهداف ملی و
بین المللی مکتوبه تا قیام عقب مانده را از حیره برداشته و خود را با پیشرفت زمان هماهنگ
سازنده.

اکنون در کشور عزیز زنان با استقلال از امکانات بهتر و موثر تر برای پیشبرد اهداف
ملی و مرفعی در ساحات مختلف انکشافی فعالیت می نمایند اما با وجود آن به موازات گوناگونی
موجود بوده بر فعالیت های آنان سایه انکشافی و عوامل مانع عمده و اساسی در راه گسترش
فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زنان بشمار میرود. واکنون ما به خاطر
تجلیل و برگزاری از سال بین المللی زن و به منظور درک بیشتر مشکلات زن و دختران و
بندگی های مملکتی، شرایط بیشتر و گسترش بیشتر فعالیت های زنان با دادن از زن
بیشتر و روشنگری صحیحی ای بعمل آورده ایم که اینک تقدیم خوانندگان ارجمند می نماید.

میرمن صالحه نظام مدیره لایحه ژورناله در مورد برگزاری از این سال گفت:
سال بین المللی زن سالی تحقق آرزوی دیرینه زنان جهان است. ولجالی که تاریخ
گواه است زن از سینه تاریخ تا امروز که سالی را بنام آن سعی ساخته اند مراحل
مختلف را گذرانده و مراهلی که بلا آوری آن روح و خاطر مردمان باغافله و حساس را،



در پی گناه بدبختان و بار برداری



میرمن نور جهان فارانی از زنانه در داخل خدمت معارف بخاتوله ها ساخته دارد



ناتش میکنند تا بیره اتن راه بیستد



بناظر صلور بهتر ریخته سعی میورند
خدمت بهترین را انجام بدهند



در کار کاههای دستن باید متاع بهترین تولید کرد



میرمن صالحه نظام آرزو مند خدمت نوری



نوری از حیره هائیک خدمت جامعه را فراموش

ژوندون و مردم

استیال گرم دوستان مجله ژوندون
و خوانندگان ارجمندتان موافقانه مطالب
ژوندون و مردم کمورد نوجه شان قرار
گرفته است از این شماره به بعد به
حدین شکل که فکر میکنم حتی الواسع
بستر تقدیم شود، ترتیب گردد.

مقام انکشافی مطالبی تحت گمشده
ژوندون و مردم، همانطور یک عدد
زیاد خوانندگان مجله دریافته اند
نمای بازگشتی طبقات و اصناف مختلف
مردم ماست که حتی الا مسکان و در
صورت دسترس این زمینه را وسیع
تر خواهیم ساخت. تا پای ترتیب یا یاد
انانیکه از طریق کسب و کاری در خدمت
جامعه هستد و هر گروهی نظر به
ماهیت و طبقه و موقعیت اجتماعی خود
مصدور خدمت و کاری می سوله از سینه
طرف تصویر لازم و کیف زندگی
امروز و نحوه حیات اجتماعی هر دم
نسل امروز را برای آینده گمان بست
صناعات ژوندون کرد و بنامیم و از
جانب دیگر راه ژوندون را در هر کوی
و منزلی باز سازیم.

هدف دیگر از نشر این کوله مطالب
تسویق و قدر شناسی مردم است
که راه خود را در زندگی سلیم انتخاب
کرد و با خدمتیکه انجام میدهند از طریق
شروع روزی حلال و خوب نما و در
نموده و برای مردم و جامعه مفید واقع
می سوند.

دلی این نظر درین صفحه تصاویر
ارجمندی را از هر گروه و طبقه و در
از آنانیکه با فکر و دماغ سلیم اند
و از آنانیکه با نیروی باز و وسعت
جسمی بخاطر اعتدالی و ظن و آرا می
مردمن می نیند و هر کدام به حسب خود
زندگی نوین ماری سازد و راه هر کسی
می نمایند انتخاب میکنند و بعضی
خدمتگذاران جامعه بر مردم عمر نسبی
میکنیم.

گروه های

انسانی که همه چیز را در کف عدالت و تساوی حقوق و زیر عنوان کرامت و اخلاق انسانی
مسجد منجر و تالارام میسازد و این اصول مسلم است که زن در گذشته های دور از روش
عدالت و حتی موجودیت آنرا بافتن شرمندگی بود میساخته و برای اینکه از شران خلاصی
شوند و کلمه شرمندگی خود را جمع کنند دختران را زنده بگور میساختند و با آنها و با زنند
متاع و مال التجاره می خریدند و میساختند این مسائل نشان میدهد که زن همیشه محکوم بوده
و سرپرست خود را زیر سلطه و حاکمیت هاستیال میساختند. واکنون که زن هاله و حیثیت
و نامی خود را با تجلیل سالی بنام خود می یابند در حقیقت خواب دیرینه شان تحقق یافته
ارفاق انسانی حقوق با مردان و برابری مؤثری در اعانت های اجتماعی است.

میرمن صالحه نظام در مورد سوالیکه زن چگونه میتواند در انکشاف کشور بیشتر سهم
بگیرد گفت:
تجالیکیه می یابیم و شرایط محیط خود را در نظر گرفته ایم زن افغان در ادوار تاریخ همیشه اعمال
بوده و با وجود و طبقه سترگ و سنگین ملاری در نامین معیشت با مردان گمان نموده و انکشاف
صنایع کشور در ساحه کلمه باقی و فالتین باقی سوزن توری و حتی در کتت و زده است کنار
میگردد. یاد گستر و یا بیشتر را از دوش مردان سیاه میساختند که البته این باقی بر مسلم
روشن است و احتیاج به گواهی و شهادت ندارد. زیرا هنوز هم شواهد بارز در اندام در هر گوشه
و کنار کشور ما موجود است. چنانچه معضول از حیات زنان کشور عاب خارج صادر میشود
که در تقویت اقتصاد و انکشاف مشرق و از زنده بوده و البته در آینده نزدیک فعالیت زن
در ساحه تعلیم و انکشاف مداوم - واقعیت های مملکتی و نسای حقوق که احساس کثرتی
و عده های روانی را مراع میسازد کام های ارزشمند بر داشته میشود.

هنگامیکه نظر میرمن نور جهان فارانی معاون مدیریت عمومی روزنه وادی افغانستان
را در مورد تجلیل از سال بین المللی زن پرسیم وی در پاسخ چنین گفت:
امسال جهانیان گویا متوجه واقعیت شده و یکی از سالهای این گروه خاکی را بنام زن
معمی ساخته و این درمتر برای من قانع کننده نیست چون من میگویم خود زندگی و تاریخ
هستی، معنی زندگی و تاریخ زن است.

میرمن نور جهان فارانی زنی صاحب مطالعه و روشنگر است که از حق و زرقای زندگی
زنان آگاهی دارد و به اجازه کان نسیسه در تاریخ سفر میکند و همراسان و لندن انسانی
و از این دیدگاه بررسی می نماید. چنین می افزاید: که همه دانشمندان و تاریخ شناسان
بصورت قطع به یقین نتیجه رسیده اند که با جد زدن کلان آسانها و مابقی تاریخ است که
از کوچی گری و کوچ گردانی دست کشیده و مسکون شده اند یعنی تمدن کار ان انسانها
بسیار که سکونت و یکجانشینی برداشته.

حالا بیایید ببینیم که اولین گروه های ساکن انسانی کی هابودند. به گفته یقین
دانشمندان اولین تقسیم بزرگ اجتماعی کاربن لیبال و حتی بعد از سن و جنس بوجود
آمد و این درست بعد از آب شدن و تیر شدن دوره یخبندان بود. دیگر حیوانات بزرگند تقسیم
الجهت مثل (دب و بوزرها) از بین رفته بودند و وضع شکار قبل از اختراع گمان بسیار بسیار
دشواری شد. که این و گسب ایجاد میکردند بین اجتماع اولیه تقسیم کار بصیاب
جنس صورت بیدار پس زنان بصیاب برداری و حفاظت کودک کل و بیفت ویز ساکن ماندند
و مردان بشکار حیوانات تندهای از نام ناسام مشغول شدند.

بالاین تعریف اولین گروه تمدن یکجانشین که بعد ها به شهر سازی منجر شد
گروه زنان بودند. و به اولی جمع مؤثرین جهان آنان ماندند یعنی بشری و نهاد گزار تمدن
انسانی هستند. بعد از آنکه زنان ساکن شدند. درست بازر زندگی ساکن توانستند
خصوصیت نو و سبب شدن دانه ها را قیام آورند. گروه کوچی که نسبتاً زیاد مراه و سبب

ماهی ها، گوسفند، ماده گاو، دو گانگی، خرچنگ، شیر، دختر، ترازو، عقرب، تیرزن، بز و آبرسان تماماً نام ماه های سال است که آنرا بنام منطقه البروج یاد میکنند و برای هر برج يك علامت مشخص تعیین شده که اینهم نسبت بسیار قدیمی دارد.

از روی تصویر که نشان داده شده میتوان تثبیت نمود که آفتاب در قسمت کدام برج در روز های معین سال قرار دارد کفایت می کند که نقطه تقاطع مدار خورشیدی را با مرکز نقشه پیدا کنیم استقامت شمال را اساس قرار بدیم. آفتاب تقریباً در هر برج در حدود سی روز قرار میگیرد و بعضی اوقات آفتاب بطور کامل در يك برج قرار نمی گیرد که البته آن تاریخ در آن برج حساب نمی شود.

اگر ما بدقت ملاحظه کنیم در تصویر میتوانیم در یابیم که در بهار ماه های مارچ، اپریل و می آفتاب در بالای علامات ماهی ها، گوسفند و ماده گاو تابستان در ماه های جون جولائی و اگست بالای علامات دو گانگی، خرچنگ و شیر درخزان ماه های سپتامبر، اکتوبر و نوامبر در بالای علامات دختر، ترازو، و عقرب و زمستان در ماه دسامبر، جنوری، و فبروری بالای علامات تیر زن، بز و آبرسان قرار خواهد گرفت.

در قدیم پیدایش این ویا آن برج علامت کار، شکار و زراعت بود در تمام ممالک از رسم ها و علامات فوق درجتری ها استفاده می کنند.

نقشه تثبیت موقعیت آفتاب در هر برج همراه نقشه دیده میشود. البته امروز این علامات صد فیصد با بروج امروزی تطبیق نمیشود اما فرق فاحش هم ندارد چنین استیاط میشود که از قرن یازده نقطه اعتدال بهاری در بالای علامت ماهی آمده و علامات متبانی بهمین ترتیب باقیمانده. بصورت عموم آفتاب در ایام ذیل بالای علامات منطقه البروج می آید.

در بالای علامت گوسفند از ۲۱ مارچ الی ۲۰ اپریل -

در بالای علامت مادگاو از ۲۱ اپریل الی ۲۱ - می

در بالای علامت ترازو از ۲۳ سپتامبر الی دسامبر ۲۱ جون

۲۲ جولائی

در بالای علامت شیر از ۲۳ جولائی الی در بالای علامت دختر از ۲۳ اگست الی ۲۲ سپتامبر

در بالای علامت ترازو از ۲۳ سپتامبر الی در بالای علامت عقرب از ۲۳ اکتوبر الی ۲۳ اکتوبر

علامت تیر زن از ۲۳ نومبر الی ۲۱ دسامبر و در بالای علامت بز از ۲۲ دسامبر الی ۲۰ جنوری

۲۱ جنوری الی ۱۸ فبروری در علامت آب رسان و علامت ماهی ها از ۱۹ فبروری الی ۲۰ مارچ تصادف می کند.

کشف این حقیقت و علامات برای علم نجوم خدمت بزرگدرا انجام داده و امروز تمام جنتری های سال با استفاده از این سیستم تنظیم می گردند.

در اکثر عمارات باستانی شهر های جهان و کتب بسیار قدیم علامات و رسم های خیلی مقبول مانند دو گانگی ها، ترازو، ماهی ها، شیر، دوشیزه، عقرب، و غیره دیده میشود که اینها تماماً علامات دوازده ماه سال است. این رسم ها در اکثر سکه های قدیمی و لوازم تزئینی نیز دیده میشود این علامات تقریباً دو صد سال پیش توسط علمای علم نجوم درک و تشریح شده در قدیم الدیام طبقه نادر که از برکت فهم و دانش بی بهره بودند چنین معتقد بودند که بدبختی و خوشبختی انسان به این علامات مربوط است. حتی در عصر حاضر بسیاری از مردم نیز به چنین چیزی های معتقد اند.

امروزه علوم ثابت ساخته که زمین و سیارات دیگر بطور منظومه شمسی در یک مدار معین حرکت می کنند.

محور زمین بالای مدار خود بطور عمودی



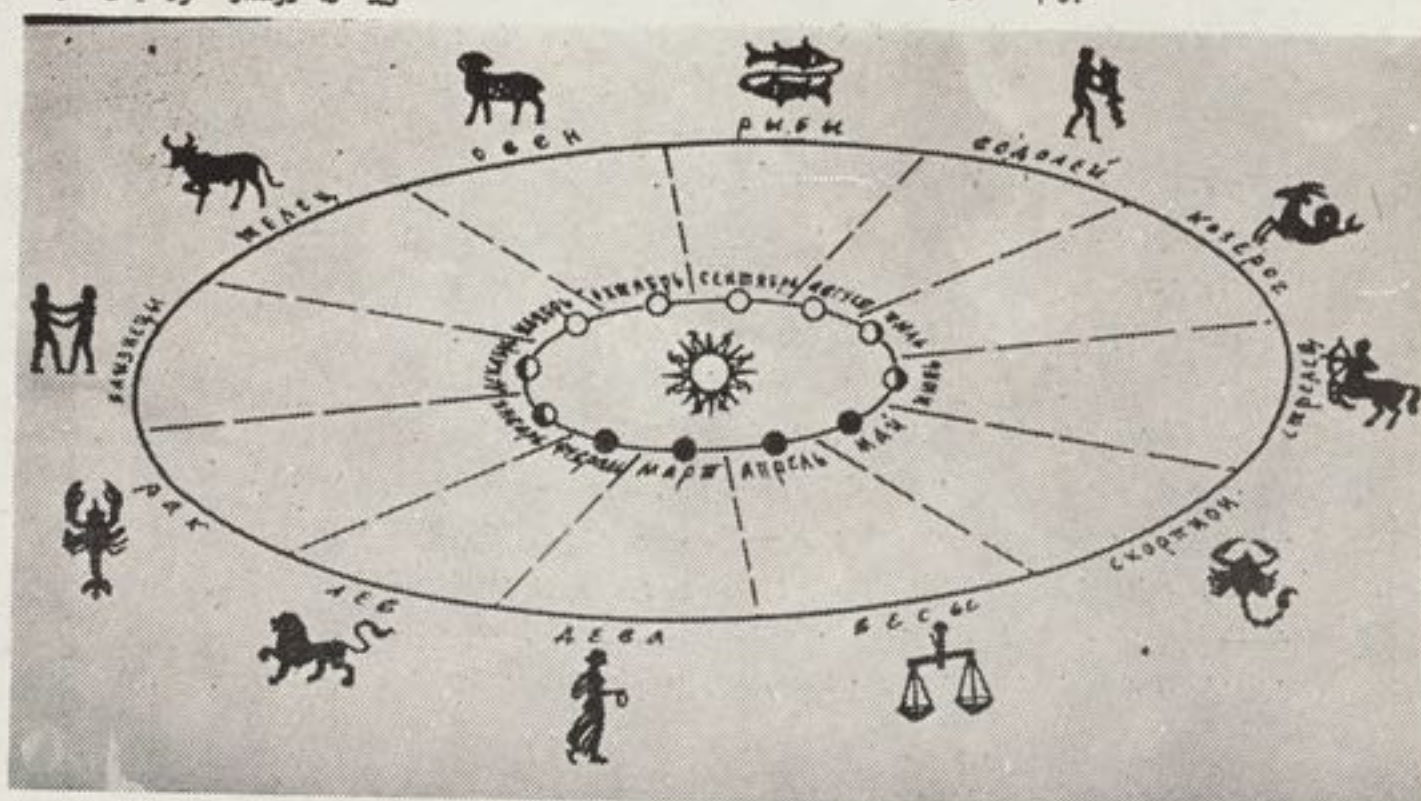
نقشه منطقه البروج قدیم اعراب

ستاره ها را می شناسید؟ علامات ماه های سال از کجا بدست آمده

نبوده بلکه يك زاویه ۶۶۵ درجه را تشکیل میدهد از اینجاست که راه مرئی آفتاب از خط استوائی اجرام سماوی نمیگذارد بلکه آفتاب به راه مدار خورشیدی حرکت می کند. سرعت حرکت زمین بطور آفتاب در حدود سی کیلو متر فی ثانیه میباشد و مادر زمین چنین احساس می کنیم که آفتاب در بین اجرام سماوی موقعیت خود را تغییر میدهد و ماشکلی مکمل آفتاب را تنها در حالت کسوف کامل دیده میتوانیم و پس زیرا نور پر قدرت آفتاب در آنموسفر زمین طوری پخش میشود که نمیتوانیم شکل اصلی آفتاب را در زیر نور آن بینیم. آفتاب در مدار خود دوازده برج را تقاطع می کند که در مدار خورشیدی آن قرار دارد علامات



نقشه اجرام سماوی سال ۱۵۵۹ میلادی



علامات مشخصه دوازده ماه



زبان رازها و زمانه‌ها

عکس از یحیی آصفی برنده جایزه مطبوعاتی

ژوندون

ژوندون ځمدی، نافرار غرابی قرار دی
علی ځلی، منډی تړی، کاروبار دی
پردی مړ، او وږ ژوندی چی بری چاردی
څه ښه وایی استحقاق نه دی ژوند، زیاردی
دوکتور مجاور احمد زیار



خبري مه کوه

مه کوه، زړگه یوزدیار خبری مه کوه،
وزای یارانې شوی داتبار خبری مه کوه
هرمه خوروی دی په وصال کی خو می زده غواړی
خوښ اوسه هجران کی ددیله خبری مه کوه

متصدی: ژ. حسن

اوسنی ادب:

د کچکول پتري

په زړو زړو شرابو نشه نشی
زمانی نوی انگور څم ته اچولسی
گوندی بیا په شمله و یو مېسی گلو نه
داجی دیر عمر سر نیستی گرځیدلی
خبرکه نورو په سپور می کیردی کړی لکی
پښتو هم په کچکول پتري. وعلی
بویه اوس می چی په زور دا ولاړ نه کړی
تر قیامت دا جو شوی او ښس ځملسی
که می بیا دښتی لاشونه زرغونه شول
شپون به هله په ایلبند ستاینی لولی
«سعیدالدین شپون»

لرغونی ادب:

شونډه

تاجی کتیشوده زما په شونډو شونډه
له دغه لذته وڅوړه ما شونډه
نیز سیلاب دی د ښایسته له ملکه راغی
دیر هیزونه می ولوښته له موندی
که بلبل می دصفت وکل تلاش که
بری وسو، متری پاتی شه له دوندی
که نیولی می، کومی د غم دومی
جان له روغ شه ستاد تر یخ کلام له شونډه
دغه ستا منسی به ما سست که تا صحت
بس که چپ شه دعت په لاسو ټونډه
که می خان حلقه یگوش دجان دسپوکه
بیاسی نه موندی دباژ دوصیل هونډه
که بیدل په غم ستموه امانس شوی
اوس تش همدی در قیام گور کی له چوندی
«بیدل»

یو ځل راته وگوره!!

ای گرانی محبوبی!
زما ژوند دی ستا سر بیدل شی، زما هر څه هر څه دی تر ناڅارشی. راځه یو ځل راته وگوره
وگوره گرانی!!
زه له تانه هیڅ هیله او شکایت نه لرم... نه نه یی لرم. داخیردی چی زما ژوند ستامینی
برپاڼه کړ، هیڅ ارزښت نه لری که په مینس کی دی غمونه زما شول او کیله نهشته که تانه
هر څه گوی.
زه له تانه هیڅ شکایت نه لرم... هو! هیڅ *
خو، ای گرانی!!
تانه وای، یواځی همدایوه هیله لرم، همدازما دژوند یواځنی امیددی او همدازما دغم خپلی
برپاڼه کړ، هیڅ ارزښت نه لری که په مینس
دا هیله، دا امید اودا ارمان می یواځی دادی چی چی یو ځلی توری، ځماری سترگی راواړوی
اود سرو تریو تنکیو شونډو په موسکاسره رانه وگوری..
نورزه هیڅ نه غواړم... هوستا همدایو وار دین ماته هر څه دی
نور نوبی غوری پر ورده گرانی!
ستا همدا یو دین می په کار دی، ستاد رگا ته په همدی تمه را غلی یم
داخل ته ما وبخښه!! اچی نور نو... او هیڅ طاقت ندی را پاتی.
یو وار راته وگوره او بس.
په څه؟ نه راته گوری...
خبرنو!! والا ستادی هر څه چی گوی... خو زه به درنه څم *
په مات ژبه اوبه غم لریو ارامتونو به څم... هم له تانه شکایت نه کوم او دا امید به
ساتم چی گوندی یو وخت به دی ژبه راباندی وسوزی، ماته به وگوری او زه به ستا دین
گرم.
هو گرانی!! زه نو څم... *
«مصطفی جهاد»

د خوبانو کاروان

نن دی بیاجی سره لیان لکه گلناردی
وینسی خپلی چو پی تاسو عا شق خوادی
عاشقان، پری دپتنگ غوندی ستی شوه
اینگی دی دواړه سره لکه دناز دی
ستا د سترگو بلا واخلمه دلبره
ستا په غم کی می عینین لکه آبشاردی
کژدم طوره وروشی ته چی لری مخکی
ستا ومخ وته اوس لاس وول دشواردی
میر کاروان ته د خوبانو کاروان وایی
بساقی جونو درپسی لکه مهار دی
په نام توری ستا دلچونه شرمیری
څکه نیکوکی پرتی لکه دمار دی
ستا د حسن د لبتکوو نظیر نشته
بایسته څکه ستا له و پری به از دی
چی صفت می د خوبانو دی دیر کړی
نسا جوان می څکه خلق د هر دیاردی
د یار زلفی دی ماران نیول یی گران دی
پساروگان ور له دهند نصره پکاردی
نصرالله خان نصر

اولسی ادب:

ستری مه شی

دعاشق د بڼ بلیلی ستري مه شی
چی دی شپه کړه رڼا ورځ په عاشقانو
چی ماشوم زړونه دی پریشوول تورتم کی
چی خوشبو څنی دی تاوی کړی له نازه
له ملوک نه چی کوه قاف نه والوتلی
زاته وایه یاردی څوک دلداردی څوک دی
سو او مال می ټول له تاڅنی قربان شه
کوم گلشن لره وی تللی ستري مه شی
کوم آسمان ته وختلی ستري مه شی
کوم محفل کی خلیدلس ستري مه شی
کوم چمن کی دی ختلی ستري مه شی
کوم جیبیل کی لمبیدلی ستري مه شی
سپیل ته چاسره وی تللی ستري مه شی
شکو شکرچی راغلی ستري مه شی
حسینی دزړه قطری درته پیش کش کړی
لیلی سړی کړی پری منگولی ستري مه شی

شاعری

شاعری څه ده د زړگی ویني
احساس خون منسی ویني دادرومی
قدر پیدا کی اشعار د میني
شاعر عکاس وی تل گوی سپیني
ژوند ته یی پام وی هر څه وی ویني
شاعری خونند کی
چی خوندی ژوند کی
پروفیسور سیال کلاچي

محمد حمید حسینی دوردگو اولسی شاعر



تویونگ حالا مانند دیگر اطفال هم سسن و سانش بازی میکند .

از ماشین قلب - شش استفاده شد ولی بعدا معلوم گردید که این ماشین به تنهایی نمیتواند ضرورت آکسیجن مریضانی را تکاپو کند که نواقص قلبی زیادی داشته و در موقع عملیات

برگم شدن مقاومت وجود گردد پد پد نیاید لذا بعد از عمل جراحی مریض زودتر بهبودی حاصل کرده و همینطور نسبت به مریضانی که استیزی عمومی گرفته اند بیشتر بخوردن غذا و حرکت کردن شروع میکند .

متخصصین جراحی صدری در اول متیقن نبودند که یک مریض باهوش تحت استیزی باسوزن بتواند در لحظات معین تحمل عمل جراحی را داشته باشد . این سوال دقیقا تحت مطالعه قرار گرفت و تجاربی در زمینه جراحی صدری تحت استیزی باسوزن گرد آورده شد :

در یک واقعه ، دکتوران شخصی را که نومور غده تیامس داشت با استفاده از استیزی باسوزن تحت عمل جراحی قرار دادند وقتی جلد شق و استخوان قص ازه شد مریض ظاهرا درد زیادی که قابل تحمل نباشد احساس نمیکرد . در چندین واقعه دیگر جراحی صدری که ضرورت به ماشین قلب - شش نداشت ، جراحان با قلب در تماس شده و حتی یک انگشت خود را برای مانور های داخل قلبی در آن داخل کرده اند در جای دیگر دکتوران صدری جریان خون را

آب مالته مدهند . تذکرات بالا جریان مختصر یکصد و دهمین واقعه جراحی قلب باز است که با کمک استیزی باسوزن در جمهوری مردم چین انجام شده است این شکل استیزی در بیشتر از ۹۰ فیصد واقعات موفقانه بوده است .

چطور آغاز کردیم :

سه سال قبل در یک راهپور جسر احسان جمهوری مردم چین گفته شده بود که یگسانه ساحه جراحی که استیزی باسوزن در آن استعمال و آزمایش نشده جراحی قلب باز میباشد . این نوع جراحی ایجاب مینماید که جراح قلب برای ترمیم نقصان قلبی آنرا باز نموده و در آن مداخله کند درین نوع جراحی البته ماشینی که وظائف قلب و شش را انجام بدهد بکار می افتد .

در آنوقت در جمهوری مردم چین جراحی قلب بازریر تأثیر استیزی عمومی و هایپوترمی (پائین آوردن درجه حرارت مریض) صورت می گرفت .

بخاطر آنکه در استیزی باسوزن وظائف عضویت بطور منظم نگاه شود و شوکی که منجر

در زیر لامپ بدون سایه اتاق جراحی ، جراح قلب یک زن ۲۵ ساله را که نقصان حجس ب بین البطن دارد می شکافت ، تنفس و پمپ کردن خون مریض را ماشین مخصوص قلبش شش بعهده می گیرد . جراح برای ترمیم کردن حجاب بایک تکه داکرون شروع بکار میکند .

در اتاق هیچ بوی مواد استتیک بمشام نمیرسد و نه آلات بزرگی برای بیهوش کردن و پائین آوردن درجه حرارت مریض موجود است در عوض از هشت عدد سوزن که با محرک برقی ارتباط دارد و در ناحیه میج دست و ساحه عقبی ساق پای مریض داخل میکنند استفاده میشود .

مریض در تمام مدتی که تحت عمل جراحی قرار دارد بیهوش بوده و آرام و راحت معلوم میشود هنگامیکه جراح جلد ناحیه صدری را شق کرده و استخوانهای قفس صدری را ازه میکند و قلب مریض را برای ترمیم بدست می گیرد کوچکترین ناراحتی در روی مریض دیده نمیشود اینطور معلوم میشود که مریض کدام درد طاقت فرسا را تحمل نمیکند . وقتی عمل جراحی بپایان میرسد مریض آب میخورد و برایش یک گیلانی

در زیر چراغهای بدون سایه

قلبی در جستجوی زندگی می تپید

ایجاب کار بیشتر رامی نماید ازینرو برای رفع قلت آکسیجن ، در موقع عملیات هیپوترمی بکار برده شد .

آزمایش اول - مطالعات بیشتر :-

بعد از آمادگی های زیادی پلانی که هرگونه تدابیر ممکنه عاجل در آن پیشبینی شده بود طرح گردید در ۱۹- اپریل ۱۹۷۲ برای اولین بار تکنیک استیزی باسوزن در جراحی قلب باز بالای یک دختر چارده ساله با سه نقص قلبی و تضیق شریان ریوی ، قفس حجاب بین الادیتی بزرگ شدن بطن راست عملی شد . جراحان موظف کار ترمیم قلب را همزمان با فعالیت ماشین مصنوعی که وظائف قلب و شش را اجرا میکرد پیش میبردند ، آنها میگویند : ما وقتی بیشتر تشویق شدیم که دیدیم مریض ترسی را که در جریان عملیات برایش قصه میکفت متوجه ساخته و برایش گفت که قصه را طوری که هست حکایه نمیکند ، زیرا این اعتراض نشان میداد که مغز مریض مغموش نبوده و مریض ادیت نمی شود .

مریض بعد از آنکه تحت عمل جراحی قرار

بقیه در صفحه ۶۲

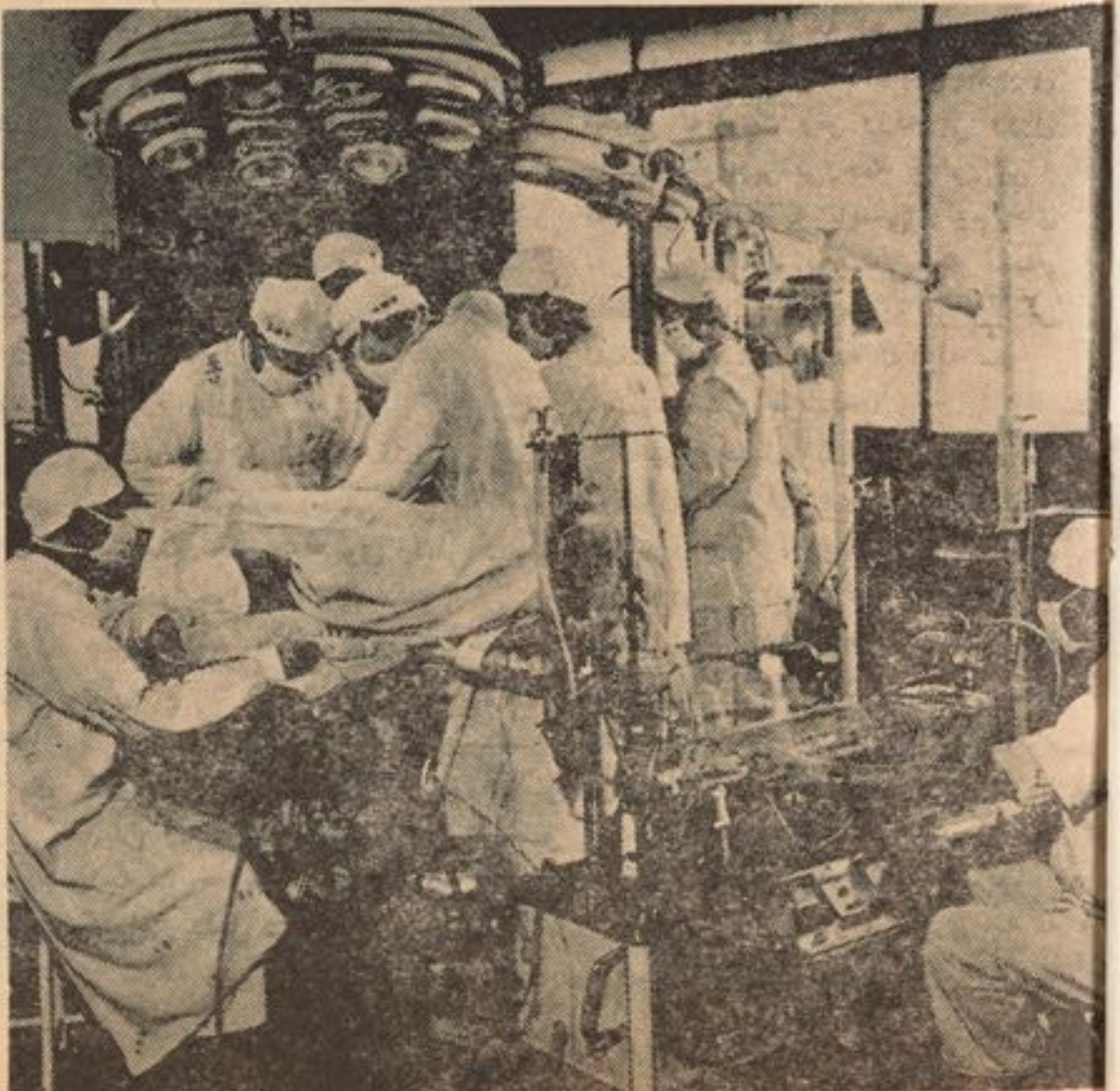
برای مدت کوتاهی متوقف ساخته تا تضیق دسام ریوی را اصلاح نموده و هم توسط انگشت اذین و بطن راست را معاینه و تقطیش کردند . تجارب سابقه رهنمای ما بوده :-

متخصصین صدری و جراحان قلبی ایکی استیزی باسوزن زیر مطالعه و تحقیق شان قرار داشت میگویند که ما اولاً شروع به مطالعه مریضانی کردیم که قلب آنها از فعالیت باز ایستاده بود ، برای دوباره فعال ساختن قلب های مریضان ، صدر آنها باز شده ، ماساژ قلبی و منبه برقی بکار برده شده ، در هیچیک از واقعات بالا مریض کدام علامه درد غیر قابل تحمل از خود نشان نداد .

با کمک تجارب بدست آمده ما استدلال کردیم که طرز العمل بکار برده شده در واقعات جداگانه قلبی میتواند در جراحی قلب تحت استیزی باسوزن مورد استفاده قرار بگیرد .

با امیدواری برای حذف ضرورت هیپوترمی ،

متخصصین جراحی در حال کار بالای مریضی که باسوزن ، استیزی شده است .





دمنت بار ژباړه

مینه

که

هوس!

دایمی ملگری شو، د دنیا سپری تودی
اوزمونې د هوس نه ډکه مینه ازو مرو
ددی زمینه برابروی چهزه او ته دی
د دنیا په گردونو کښی سره وړک شو
اویا په په هغه وخت کښی نه دغه
خبری وی او نه به د مینی او محبت نه
ډکی لحظی!

اوه (نیل) راته څنگه خبری کوی
زماو ستامینه اوس دبری پراو ته
رسیدی وه هیخ قوت نه شی کولی چه
ماوتای سره له یو، بل نه جلا کوی.
خوته دومره معطل وکړه چه ته هم
زماغوندی د بوختون دیلوم ترلاسه
کوی اویا په هغه وخت کښی دیو
اویل دگپ ژوند له پاره هلی خلی کوو.

خودا چهزه په اوس وخت کښی دکار
په هڅه کښی یمزه په دکار پیدا کولو
له پاره به لته کښی شم اوتنه به په خاطر
جمعی سره خپلو لوستونو ته دوام
ورکوی. خو کله چه ما کار ومینه نو
بیابانه درته حال درکړ اوتنه کولی شی
چه په هفته کی یوخل خان راورسوی.
گوره جینی دکار پیدا کول څه
اسانه کار نه دی زه فکر کوم چه په مرکز
کښی خو له سره کارنه شته که چیری
اطرافو ته لاره شی نو بیا به می هیر
کړی کنه!

ته عجب سپری یی ستا مینه دومره
زړه درد ونکی ده چه هیخ قدرت او قوت
دی زما څخه نه شی میرولی ما ستا
سره په ریښتیا سره دافتوا کړی وه چه
دژوندانه په ډگر کښی به دوه دایمی
ملگرو به خیر ژوند کوو نه داچه لکه
څنگه چه ته فکر کوی.

گوره جینی دغه بنځی چندان په
خیله وعده بانندی وفانه شی کولی که
چیری ته هم دهغو په ډله کښی ځای
ونیسی نو زما پای به څه وی.

نیل ډیر ساده راته ښکاری زه
یواز ی خپل ژوند ته
دوام ورکړم اویا زه څنگه کولی شم
چه تاهیر کړم ته دغه یوه میاشت لوست
پای ته ورسوه بیابانه له هغی وروسته
که خپروی دواړه بندو بست نیسو.
دوکه کوی خو به می نه؟
دا څه وایی د خدای له پاره په حال
یی او که لیونی، نیل ته باید ډاډولری
چه زما په گوگل کښی دغوښی آوتنه
شوی ده نوزه تاڅنگه هیرولی شم.
د خپل کار او مقرری احوال ته دی
انتظار یم.

په خدای دی سپارم! گوره
یوازی اویوازی خپلو لوستونو ته دی
سربښکته کوی.

بی غمه اوسه،

نیل دخپلی خوږی (جینی) څخه
برخصت شو او خپلو لوستونو ته یی
سربښکته کړو ترڅو چه دخپلی
گرائی مینی دسپارښت سره سم
دیلوم ترلاسه کړی، نیل د مینی
خیری خاوند کله چه په لیاره تیریدو
نودبوختی نجونو بهور سره زیاتی
نوکی اومسخری هم کولی اوهره یوه
به په دی ارزووه چه (نیل) دڅه وخت
نه پاره ورسره په صحبت اخته شوی
وای خو داچه نیل ته دخپلی خوږی
(جینی) مینی او محبت زیات اهمیت
درلوده نوددغه رازنجونو ټولوغوښتنو
ته به یی منفی ځوابونه ورکول.

جینی چه دکار پسی ډیره لالهانده
وه په مرکز کښی یی ځای ونه مینه نو
مجبوره شوه چه اطرافو به یسوه
روغتون کښی دنرسی به حیث وظیفه
اجرا کړی او برابر هغه روغتون ته
ورغله چه ا ورته معرفی شوی وه.
دروغتون آمردیژندنه نه وروسته
ورته خپله وظیفه وروښووله او جینی
به هره ورځ به خپله دنده بوخته وه.
(فلانی ځای کښی به فلانی کار مقرر
شوی یم او که نه د نیل سودا ورځ به
ورځ زیاتیده اونه بو هیله چه ده گرانه
(جینی) چیری او په کوم ځای کښی به
کار بوخته ده دچرت وهلو نه وروسته
ورنه داتلوسه پیدا شوه چه دروغتیا
وزارت ولیاری ته دهغی وظیفه پیدا
کړی دلیری سرگردانی او بوښتنی نه
وروسته ورته وویل شوه چه هغه
دختیز بلاک په اطرافی روغتون کښی د
نرسی به حیث وظیفه اجرا کوی. نو په
دی فکر کښی شو چه دتلیفون له لیاری
ورسره تماس ونیسی او برابر د
مخابراتو دوترته ورننوتو.

نیل ډیر ساده راته ښکاری زه
یواز ی خپل ژوند ته
دوام ورکړم اویا زه څنگه کولی شم
چه تاهیر کړم ته دغه یوه میاشت لوست
پای ته ورسوه بیابانه له هغی وروسته
که خپروی دواړه بندو بست نیسو.
دوکه کوی خو به می نه؟
دا څه وایی د خدای له پاره په حال
یی او که لیونی، نیل ته باید ډاډولری
چه زما په گوگل کښی دغوښی آوتنه
شوی ده نوزه تاڅنگه هیرولی شم.
د خپل کار او مقرری احوال ته دی
انتظار یم.

نیل ډیر ساده راته ښکاری زه
یواز ی خپل ژوند ته
دوام ورکړم اویا زه څنگه کولی شم
چه تاهیر کړم ته دغه یوه میاشت لوست
پای ته ورسوه بیابانه له هغی وروسته
که خپروی دواړه بندو بست نیسو.
دوکه کوی خو به می نه؟
دا څه وایی د خدای له پاره په حال
یی او که لیونی، نیل ته باید ډاډولری
چه زما په گوگل کښی دغوښی آوتنه
شوی ده نوزه تاڅنگه هیرولی شم.
د خپل کار او مقرری احوال ته دی
انتظار یم.

په خدای دی سپارم! گوره
یوازی اویوازی خپلو لوستونو ته دی
سربښکته کوی.

سداچه ددی موسسی کارونه نهایت
زیات دی او دومره وخت خدای که
راته مساعد وجهستا حال می دتلیفون
به واسطه اخستی وای.
گوری جینی... زه دی ډیر وارخطا
کړم تا ویل چهزه ډیر ضرور احوال
درکوم خو داچه...

نه نه بل هیخ دلیل نشته داچه
اوسه.
په هر حال روغتیا دی غواړم خو
گوره چه وظیفی په اجرا کښی دنا.
غیری څخه کار وانخلی؟
داچه اوسه گرانه
دخدای پامان.
خدای دی مل شه.

د نیل زړه ولکیدو نور به یی خپلو
لوستونو ته دوام ورکوی او جینی به
هم دخپلو ورځنیو ناروغانو سره ډیر
ښه حال اوچلند کوو خو یوه ورځ چه
موسسی ډاکتر دکو می نارو غی له
مخی دوتر ته نه وه راغلی نو (جینی) به
روغتون دناروغانو پرستاری کوله. چه
به دی لږ کښی یولوړ قندی سپری چه
لیو نومیده روغتون ته داخل شو دجینی
څخه یی دډاکتر پوښتنه وکړه هغی
ورته دهغه معذرت وړاندی کړو. بیا
یی پاکت له جیب نه راوویست او ورته
یی وویل دپاکت ستا ډاکتر له پاره
دی وایی څله اووه یی گوره. جینی به
داسی حال کښی چه مخ یی تر ینسه
اړولی وورته وویل:

زه پردی پاکتونه نه لولم.
نه نه دپاکت ستا له پاره دی اوتنه
یو وگوره، جینی څه اهمیت ورنه
کړو لیو. په داسی حال کښی چه دجینی
مخامخ ته ناست ونو ورته یی وویل
ته خو ډیره بی رحمه نجلی یی ته
نه گوری چهزه به تا پسی دکوم ځای
نه راغلی یم کهزه پوهیدی چه ته
عاطفی نه خالی یی نو ما په مرکز کښی
له تاسره هیخ مرسته نه کوله -
دڅه شی مرسته؟

لیو وخنډل، داچه ته نن دی
روغتون ته معرفی شوی یی داتول زما
برکت و، او که نه په اوس وخت کښی
کارونه دومره اسان نه دی، جینی چرت
کښی شوه او په دی هم نه پوهیده چه
ده به ورسره څه مرسته کړی وی خو
ددی له امله چه د(لیو) زړه یی نه وی ازار
کړی نو ورته یی وویل:
زه اوس ستا په خدمت کښی یم
هر کار او خدمت چه وی زه آماده یم.
ډیر ښه اول کار می دادی چه ته
می زیاته خوښیږی او به دوهم صورت

که چیری ستاسو موافقه وی نو دواړه په سره واده وکړو.
— ډیره بڅښنه غواړم ما کورډه کړی اومیره لرم.

— ښه چه داسی ده نو بده به نه وی چه یوازی یوالی دی زما سره تیر کړی ته داته نابلده اوبیا مسافره یی هر څه ته دی چه ضرورت کیده امر کوه جینی کورودانی وویلی او لیو ترینه لاپو. شپه تیره شوه سباشو اولیو پیادوخت څخه په استفازی سره چه یو سوالی موزی یی هم پیدا کړی دروغتون مخی ته ودریدو. په خوښی سره درو غتون په دروازه ورننوتو او (جینی) ورته مخی ته راغله ددوی دغه دوهم ځای تصادف دتیری ورځی په څیر بهو واڅه ناڅه په زړه پوری و، خوداچه دوی دیو، اوبل په زړونو کښی ښه ځای نیولی وی نو لیو ورته وویل:

— ما پرون درته یاده کړه چه ته په دغه ځای نابلده یی ددی له امله چه بعضی ځایونه وگوری نو ما خپل موټر راوستلی دی روغتون مخ کښی ولاړ دی یوه گړی به دښار نه دباندی وگړزو جینی هم ور سره ومنله، دخوراک شیان او شربتونه یی سره واخستل او په یوه پارک کښی بلی شو هلته سره کیناسته اود خوړلو او چښلو نه وروسته یی راز اونیا ز شروع کړو دوی په خپلو خبرو کښی دازدواج مسلی ته له هرڅه نه زیاته نیولی وه اوبالاخره جینی ورسره دا ومنله چه نیل دهرگک په صورت کښی بهر لیو سره گپژوند سرته ورسوی که څه هم لیو ډیر عصبی او تند مزاجه سړی و خودجینی په مقابل کښی به یی دزیاتی حوصلی نه کار اخستلو خود دوی فیصله داسی شوه چه جینی به خپل کورته ځی او ددی پسی سم به لیو هم ددوی کورته ورننوزی، جینی بهر لیو بواسطه تړل کیږی تر څو چه دغه دام دنیل دقتل سبب وگرځی.

جینی دکور په دروازه ننوته څنگه چه زیاته ستړی شوی وه په حمام ورننو تله چه خپله ستړیا په حمام کښی لیری کړی دی لاخپل ځان نه ووینځلی چه دروازه ونکیده خپل کالی یی په ځان کړه او دروازی ته ورغله ددر وازی دخلاصیدلو سره سم لیو داخل شو، جینی یی په غیږ کښی ونیوله اوښه کلکه یی وتړله نو ورته مخا مخ ودرید او په خبرو لگیا شو.

— اوس به دی له دنیا نه سترگی درپتی کړم! تاوولی زما راز خلکو ته ویلی

دی ته ډیره بی ډبه نجلی یی اوس به څوک وی چه تازمانه خلاصه کړی اویا ته بیا په خلاصه خوله دنیا ته وځاندی.

جینی — دخدای له پاره رحم را باندی وکړه زه ډیره بی گناه نجلی یم دجینی به خبرو کښی دروازه ونکیده او لیو ورغی چه دروازه خلاصه کړی گوری چه همدی کلې یوه کونډه ښځه دتودو او بوپسی راغلی ده خولیو هغی ته سخت اورتلې ځواب ورکړو.

کونډه ښځه ووهیده چه جینی چه رنه پیژندونکی سړی به لاس کیوتی نودحال نه بی بولیس ته خبر ور کړو، دبولیس دراتک سره سم نیل هم د

پوهنځی څخه بری لیک تر لاسه کړی وراوددوی په ډله کښی ورننوت کوم وخت یی چه لیو دخپلی جینی په خونه کښی ولید اوله بلی خوی خپله جینی تړلی ولیده نو بر لیو باندی یی ورو داتکل او په څو بوکسو واورلو سره یی له پښو وغورځوو بولیس دلیونی لیومتی واپولی اود عدلی مقرراتو دطی کولو نه یی وروسته داعصابو اکثر تهور معرفی کړو چه علاج لاندی ونیول شی نیل په ډاډه زړه خپلی بیوفا جینی ته ور وړاندی شو اودعفی پښی او لاسونه یی خلاص کړه نوری مخ خپل نیل ته راوگرځوو

او په ډیره گناه کاره لېجه یی ورته وویل زموږ دغه ټول بلانونه ددی له پاره وه چه تاله منځ نه یوسو او په دی توگه ستامینه نامراده شی خو داچه ستامینه واقعی مینه وه نو دادی چهزه هم ورته خپل داحترام سر ښکته کوم او په درنده سترگه ورته گورم ته زما هوسی نقشه سرله همدا اوس نه د نظر نه وغورځوه او په دی باور ولره چه نور می هیڅ قدرت نه شی بی لیاری کولی اودواړه بهر ژوندانه راتلونکو لحظو ته دڅندانه په ډکه خوله هرکلی وایو. ماستا په مقابل کښی ډیره بده اشتباه کړی ده بڅښنه درته غواړم.



اوفقطبر ای رقص فکر میکند

قصه زندگی ساپروف هنرمند مشهور

تاجکستان

از دو تاریخ آغاز میکنیم. که در زندگی او دو واقعت سال ۱۹۲۲ است.



اومی اندشد به آینده موفقیت آمیز خویش و....

هدف خود را در زندگی تعیین نموده است سخنش بیانگر اعتقاد به زندگی و پروگرام معینی است که در عملی بودن و واقعیت بودن آن هیچگونه شکمی ندارد.

من آن روز را هرگز فراموش نمیکنم که در کنسرتی که قرار بود ملکه بر قصد، رفته بودم. سالون نمایش، از هنرمندان خبره و تماشاگران عادی موج میزد.

میل بیک هیجان ناشناخته وجود همگان را فرا گرفته بود، همه چیز جالب بود، رقص های گوناگون رقصه های ما هر کشتش خاصی داشت. با اینهمه گویی کنسرت چیزی کسر داشت، در داخل سالون، انسان خلانی را که میرفت آهسته آهسته پرشود، بخوبی احساس مینمود. آنگاه نام ملکه اعلام شد.

او خنده ای نمکینی بر لب داشت. با سر پنجه ای پاهای هنر سازش همانند هوای تازه ای وارد صحن گردید. لطافت و زیبایی اش طراوت و تازگی علفهای بها را بیاد می آورد.

نظاره گران بانگاه های حر بسانه حرکات پیکر زیباش را بدرقه مینمودند و با هلپله و کف زدنهای ممتد استقبالش میکردند.

گویی موسیقی و زیبایی در وجود وی جان می گرفت و زنده می شد. چه چیزی ملکه را از سایر هنرمندان و رقاصه ها متمایز میسازد؟ چه چیزی او را چنین یکپارچه هنرمند ساخته است؟ حقیقت آن است که او وجودش را بکلی وقف رقص نموده است.

همه چیز بیست سال پیش در یکروز گرم بهاری آغاز شد. ملکه هیچگاه آنروز را فراموش نمی کند

بالت تیاتر شهر دو شنبه، جایزه ای درجه اول شناخته میشود. امروز ملکه هنرمند شناخته شده ای مردمان جمهوری تاجکستان و عضو کمیته مرکزی آن جمهوری است.

او به رقص عشق دارد ازو میخواهم که در باره ای زندگیش، از حوادث جالبی که برایش اتفاق افتاده است چیزی بگوید.

میگوید: «من عاشق بالت هستم، آرزوی من آن است تا هما نندگالینا اولانو آن موجود شگفت انگیز در اوج شهرت پاگذارم، رقص زندگی من است.»

این اظهارات در ردیف آن عبارات رسمی نیست که گاه و بیگاه در مصاحبه ها گفته میشود. او مصممانه

کودکی از پدری موسیقیدان، ابراهیم ساپروف و مادری پرستار، مدینه ساپروف در شهر دو شنبه مرکز تاجکستان بدنیا می آید. او را ملکه ساپروف نام مینهند.

سال ۱۹۶۹ است. سال برگزاری مسابقه ای بالت بین المللی در شهر مسکو.

ملکه رهبر گروه رقصه های



زیبایی و چابکی در حرکات رمز موفقیت است.

علیشیر نوائی

خدیجه بیگم که بیشتر توشیده بود، بیک سلسله حرکات ... آغاز کرد، زنان مسن و «مدبر» سرای با ایجاد اشاره بهم داخل مفاصه شده قدح پیمایی را متوقف ساختند و برای اینکه توجه حاضرین بسوی دیگری معطوف گردد،

به نوازندگان ورقاصان اشاره نمودند. معروف ترین نوازندگان حرکات دست بکار شدند. در میان آنان دخترانی که از لحاظ اندام و زیبایی، تازه بحد رسیده بودند

و کهنسالانی که دندانهای شان افتاده بود رجودا شدند. صدای غمگین، تنبور، چنگ، عود، نای، دف و امثال اینها طنین انداخت زبان سراینده، نغزهای دزی و ترکی را به نرمی و ادای مخصوص زنان سرورند هنگامیکه رقصه های سرای دسته، دسته و هر دسته با لباس جداگانه به اجرای رقصهای عربی،

ترکی، هندی و ایرانی پرداختند، شور و نشاط محفل به اوج خود رسید. کف زدنیا شروع شد. برخی زنان از تاثیر رقص

شوخی زیبا رویان و تاثیر نیرومند باده، به سبکسری و خوشامدگویی پرداختند. صدای خنده های مستانه خانه را پر ساخت. باده، رخساره های آراسته بسا سرخسی را گلگونتر نمود. شعله سیاه چشمان سرور - سا، درخشش بیشتری یافت.

رقاصان با ناز و هیجان بشکن میزدند و انگشتان رنگینی از حنای خویش را آهسته با نوک لبها فشار داده نخوت پیشروی خدیجه بیگم چشمان مخمور خود را بسا مشوه و کرشمه می بستند. ابرو گک میزدند و سینه های بر جسته خویش را می لرزاندند و آنگاه در وسط خانه وسیع روی قرشهای حریر می پدید آمدند.

گروه دوم رقصان بعد از آنکه پیراهن های اطلس خویش را به اهتزاز در آورده، چرخ می زدند، تعظیم گنان از صحنه خارج گردیدند. در حالیکه چشمها بیسیرانه ورود دسته تازه رقصان را انتظار میبردند، با اشاره خدیجه بیگم بجه چندی آورده نسرزد یکس

گذاشتند. بچه ها حاری لباسهای زنا نه انسا مهیای خدیجه بیگم بود نوازندگان سراینندگان و برخی زنان که مورد پسند خاطر بیگم قرار گرفته بودند البسه انعام شده را با تواضع وانحنا پذیرفتند. بسزم قبل از

موعدی که انتظار برده میشد پایان یافت. در یک لحظه زمره های از قبیل «خدیجه بیگم» خسته شده اند و خدیجه بیگم سرور دند در سراسر مجلس انتشار یافت و اصل مجلس از جابر خاستند.

باقی دارد

است، با وجود آن ملکه دو ست دارد تا از این لحظات گویا استفاده نموده و به کو هنوردی و یا با برادرش به شکار بپردازد، آخر او شکارچی ماهری است.

هرگز به چیز هائی که او را برآشفته سازد و یا افکارش را از اهداف اصلی منحرف نماید نه می اندیشند، گویی اصلا چنین چیز هائی وجود ندارد.

پیروزی و باز هم پیروزی

همه کس از موفقیت های ملکه سخن میگویند، خانه اش بمغازه بزرگ اسباب بازی بچه ها مانند است، اسباب بازی های جا پانی، برمانی، اشیائی که از رسوم و عادات بلغاریائی ها حکا یه میکند، آلات موسیقی، اشکال خنده آور حیوانات هریک از این ها تداعی کننده خاطره مسافرتی و یارقص هائی است که در آن کشور ها انجام داده است. گویته در باره ای کار لو تسا

پنجم... گاهی اتفاق می افتاد که بیست دختر تاجیک سر های شا ترا بهسم نزدیک نموده و نامه های اشک آلودی به خانه های شان روان مینمودند، و از پدران شان میخواستند تا به لیننگراد بر واز کنند و آنها را بخانه های شان بر گردانند. آینده ای بالت کلا سیک تا جکستان تاریک به نظر می آمد و استادان اندوهگین بودند. سر انجام همه چیز بخوبی پایان گرفت.

کیفیت این استعداد شکوفان این زیبایی آسمانی و لبریزاز هم آهنکی جسمی و فکری بیکبار و همزمان بوجود نیامد. شکار استعدادهای هنرمندانی چون سیمونوف، گالینا و بالینر های مشهور دیگری، در انکشاف و توسعه ای این هم آهنکی نقش عمده ای داشت.

نه سال گذشت، ملکه بخانه باز گشت، آن روز که در صحن تیا تر



سرعت حمل و نرزش با زوا نش انعکاس دهنده ای زیبایی و ظرافت زنان شرقی است

کریسی رقصه مشهور با لست فرانسوی می نویسد:

«تنها واقعه ای زندگی پیروزی و باز هم پیروزی است. چه یکنواختی افسونگری، او با رقص، به دنیا آمد، همین!»

بعضی اوقات تاریخ تکرار میشود.

تاجکستان ظاهرا شد مدینه ساپروف نتوانست این رقصه لاغر اندام را که دخترش باشد باز شناسد.

زندگی روزانه ای ملکه طبق پروگرام معینی در تاجکستان سپری میشود، اوقات درس، تمرین ایام فراغت همه و همه تعیین است. با آن که ساعات تعطیل وی خیلی کوتاه

درس خاتمه یافته بود که ناگهان دوزن بیگانه وارد اتاق در سی آنها گردیدند.

آنها گفتند: «ما آمده ایم تا از شما دیدن کنیم، و کمی بازی نما نیم، ممکن است عده ای از شما را به لیننگراد بفرستیم تا بالت بیا موزند، نه میخواهید؟»

دختر بچه ها فریاد بر آوردند «میخواهیم!»

ملکه گفت، من یکی از همه بیشتر من میدانم چگونگی بر قسم.

او اکثر اوقات با مادرش به تیا تر می رفت، و وقتی که بخانه می آمد، آینه ای پیش خود مینهاد و آنچه که دیده بود، تقلید مینمود.

حال، اما دگی داشت تا آنچه که آموخته بود به این زنان مهر بان نشان دهد، و آنها او را با خود به لیننگراد ببرند و او بالت بیا موزد.

دخترها یکی پشت دیگر فریاد میکشیدند: من میتوانم بر قسم، منم...

ولی کسی از آنها نه خواست که رقص کنند، زنان نا شناس به آنها گفتند تا ساقها و بازو های نازک شان را حرکت دهند، از بالای ریسمان خیز بر دارند...

یکی از زنان به ملکه اشاره نموده گفت: این اولین خواهد بود. آنروز ملکه با غرور بخانه اش رفت و با پدر و مادرش موضوع لیننگراد رفتن و آموختن بالت را بمیان گذاشت.

یکنواختی افسونگر

تاریخ نشان میدهد که رقص اولین هنری بوده است که انسان ها میکوشیده اند تا بدان وسیله احساسات و تصورات خود را در باره ای محیط ما حول شان ابراز نمایند.

ملکه به این جنبه هنرش خیلی افتخار میکند. او برای رقص و رقص برای او ساخته شده است.

بعد از آن که ملکه خانه را ترک گفت، روزی فرا رسید که همه چیز مطابق تقسیم اوقات یعنی از هفت صبح تا ساعت ده شب صورت می گرفت. نه سال بدین منوال گذشت در این مدت دراز ملکه با مشکلات زیادی مواجه شد تا بدین زندگی جدید عادت کند... در ماه های اول از صبح تا شام تنها بیک چیز می اندیشید. به خانه پدر و مادرش. از این زندگی یکنواخت و کسل کننده خسته شده بود. اول، دوم،

ورزش

از چهره های ورزش بوکس

فیض محمد کارمند قهرمان وزن ۴

عضو کلب بو هنتون در وزن ۶۲ کیلو گرام مسابقه نمودم و به امتیاز غالب شدم و در مسابقات امسال در وزن ۵۷ کیلو گرام با حریف محمدعلی عضو کلب آریانا مسابقه نمودم و بعد از شش دقیقه خود را تسلیم نمودم و بعدا با حمید الله عضو کلب فضلی مسابقه کردم که در نتیجه با امتیاز غالب شناخته شدم .

کارمند گفت :

در گشته ها آنقدر سپورت و ورزشکاران تشویق نمیشدند و لی اکنون ریاست المپیک بر علاوه اینکه از همه سپورت ها تیم ملی انتخاب کرده در ورزش بوکس نیز توجهات زیادی نموده است .

مسابقه نموده است در مسابقه اول در سال ۱۳۵۰ در وزن سوم بسر حریفش به امتیاز غالب گردید و گفت که امسال در مسابقات ریاست المپیک در وزن چارم مسابقه کرده و در همین وزن قهرمان شناخته شد .

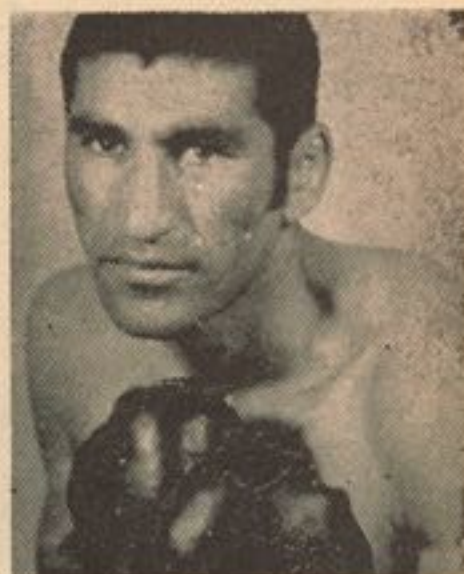
وی استادش را تابحال عزیز احمد اختری معرفی میکند و رهنمایی های او را در موفقیت خود ستود . کارمند به بازی های فوتبال ، پهلوانی ، والیبال ، پنگ پانگ علاقه دارد .

او گفت : در سال ۱۳۵۰ در مسابقات بکسنگ که از طرف جمعیت پالندوی های بو هنتون در چمنابوم بو هنتون صورت گرفت در وزن ۵۴ کیلو گرام با بناغلی محمد رستم

وزن بر داری و پهلوانی نیز آشنا میباشد . وی گفت : در مسابقات اخیر که از طرف ریاست المپیک دایر شده بود قرار بود با دو نفر که در وزن هفت بودند مسابقه دهد ولی حریفانش تا هنوز حاضر نگرییده اند .

فیض محمد کارمند قهرمان وزن چارم که عکس های مسابقه اش به شماره گذشته به نشر رسید وی از شاگردان عزیز احمد اختری میباشد از سال ۴۹ به بوکس علاقه پیدا کرده و تا حال ورزش مورد علاقه اش را بدون کدام دلسردی ادامه میدهد .

از آغاز مسابقاتش تا بحال سه



اختری که قسمت از مصاحبه اش در شماره گذشته نشر شد به سپورت های فوتبال

باز محمد بوکسر در وزن ۸

باز محمد بوکسر کلب بوکسنگ آریانا ، از دو سال به این طرف به سپورت بوکس علاقه پیدا کرده اکنون از بوکسر های ورزیده در کشور ماست . وی در وزن هشت بوکس میکند و در مسابقات آزاد در غازی استدیوم در وزن هشت قهرمان شناخته شده است . او که اکنون به صنف یازده هم لیسه انصاری درس میخواند ، استادش را بناغلی جیلانی و صلاح الدین معرفی کرد . موصوف آرزو مند است تا در آینده بتواند به خود را به سویه ملی و بین المللی آرامه دهد .



ویپتر هیچگاه ناک اوت نشد اما وی متمایل است که مسابقه به آسانی خاتمه یابد ، و سبب شده است که چند بار تو سطر جورج فور من و جوپگز بوکسر انگلیسی مغلوب گردد . ویپتر بر روبر تو دو یلا ، بوکسر پیرویی و ما نویل را مور بوکسر مکسیکو بی غالب شده است .

دالر بدست خواهد آورد . این مسابقه اولین مسابقه کلی بعد از غالب شد نش بر جورج فورمن خواهد بود . چک ویپتر از منطقه بیونی واقع نیو جرسی آمریکا میباشد که تاکنون در مسابقاتش سی و دو بار غالب ، نه بار مغلوب و یکبار از صحنه مسابقه بیرون کشیده شده است .

محمد علی کلی بار دیگر مسابقه میکند

محمد علی کلی قهرمان جهان سنگین وزن بوکس بتاریخ چارم سال آینده با چک و پیتر بوکسر سفید پوست آمریکا در کالیفرنیا واقع او هایی مسابقه خواهد کرد . کلی برای انجام این مسابقه یک و نیم میلیون دالر و ویپتر یک میلیون



محمد علی کلی

يك تیم جمناستیک شوروی وارد امریکا گردیده است

اخیرا يك تیم جمناستیک اتحاد شوروی وارد امریکا گردیده است و در اکثر از شهر های آنکشور، به يك سلسله ورزش ها پرداختند و مورد استقبال امریکائیان قرار گرفت. این تیم در مسابقات نسیسکوسبب حیرت تماشا چیان شد و بیشتر مورد توجه تماشا چیان قرار گرفت.

انکشاف ورزش سپار تاید برای زنان

در حالیکه تا هنوز از آغاز سال (۱۹۷۵) چند روز محدودی سپری شده به مشاهده میرسد که در بسیاری کشور های جهان مقدمات تمرینات فزیکي سپار تاید زنان فراهم گردیده و منجمله از آغاز سال جاری نخستین دوره تمرینات سپار تاید به اشتراك زنان مختلف چکو سلو اکیا در سالون بزرگ ورزش های زمستان شهر پراگ به نحو خارق العاده شروع شده است. باید گفت که در سال گذشته نیز سلسله هم چو تمرینات از طرف حلقه های زنان گیتی تعقیب گردیده و قرار است در خلال سال جاری که از طرف کمیته مخصوص حمایت از حقوق زنان موسسه ملل متحد بنام سال زن مسمی شده پیش از دوازده نوع تمرینات ورزش سپار تاید در جمنازیوم های ورزش و تمرینات بدنی شهر پراگ اجرا گردد. سپار تاید یکی از عالی ترین نوع پروگرام های تمرینات بدنی بشمار



عکس یکی از جمناست ها شوروی را در حال اجرای عملیات جمناستیکی نشان میدهد

ضایعه سپورتی

تونی ژا کلین قهرمان گلف انگلستان در نظر دارد، تا در نیو جرسی اقامت دائمی اختیار کند. به این ترتیب سپورت انگلستان ضایعه بزرگی را متحمل خواهد شد.

ژا کلین یکی از بزرگترین قهرمان گلف در انگلستان بوده و از این راه در آمد سرشاری بدست آورده است. خانه بی که در آن اقامت داشت ۱۷۰۰۰۰ پوند استرلینگ ارزش دارد.

چنین به نظر می رسد که ژا کلین پس از یکسال اقامت اگر نخواهد دوباره به انگلستان برگردد بمشکل بزرگ از ناحیه قانون مالیه مواجه خواهد شد و پس از آن دیوار های سالانه اش نیز محدود میگردد.

میگردد تمرینات بایستی حداقل برای دو هفته زیر نظر مربی اجرا گردد و اشتراك کنندگان رژیم غذایی مخصوص را تعقیب کنند



گوشه از تمرینات سپار تاید زنان (مترجم ع. غیور)



بدون شرح

قهرمان سبک وزن بوکس

شوچی اوگو ما از جاپان در بازی بوکس خفیف بازدن میگو بل کاستو از مکسیکو در روند پنجم توانست لقب قهرمانی را بدست آورد این بازی در شهر سندای واقع شمال جاپان برگزار شده است.

متخصصین سپورت، این قهرمان ۲۲ ساله را بعد از برداشتن يك سلسله مسابقات محلی در سندای

کشف کردند.

کاستو ۲۶ ساله از مکسیکو بتاريخ ۲۹ دسامبر وارد توکیو شد و روز بعد

برای انجام مسابقه به سوی سندای داد. پرواز کرد و در مسابقه اخیر از خود او تاکنون ۸۰ روند مسابقه داده مهارت غیر قابل پیش بینی نشان است.

بقیه شماره گذشته

از عالمشاهی «نقطه»

تقریظ و انتقاد

اولاً اثر (گفتگو باشوق)

۱) در این مصرع (باهر طرف چو باد صبا

سیری مرا)

در عوض کلمه (با) باید (بر) یا (در) باشد

ممکن است سهو طباعتی باشد

۲) در این مصرع (گاه ناله سر نموده و کپی

آه میکشیم) در عوض (گاه) باید (که) باشد

شاید سهو طباعتی باشد.

۳) کلمه (بر سر و پا) در قافیه بیت سوم

و هفتم وهم کلمه (کجا) در قافیه بیت مطلع و

مقطع تکرار شده است.

ثانیاً اثر (گل روی)

۱) در این بیت (خواهم که نظر بازم بسر

مشرب گلیانان ابر گلشن رخسارش یا باغ گل

رویش) کلمه (گلیانان) بمناسبت مصرع دوم

باید (گلیازی) مفرد باشد.

۲) در این بیت (میخانه چشم او خمخانه

شکست و ریخت. بازار قدح بشکست چون

ترکس جادویش) برای اینکه هریک از دو

مصرع دارای علت و معلول مستقل باشد بهتر

بوده عوض کلمه «چون» در مصرع دوم کلمه

(از) آورده میشود.

ثالثاً اثر (به امید وطن)

۱) حرف (ل) در قافیهها در وزن ابیات زائد

است مانند:

(حال ، کمال ، مقال) چنانچه (متمم در آتش

سوزان میرس حالم چه حال دارم)

که چون حرف (ل) حذف شود همه ابیات

معنی خود را از دست میدهد زیرا کلمات قوافی

بدون لام چنین میشود: دچه ها، گما، مقاه

و غیره.

۲) مطالب در هر بیت از قید وزن خارج و

شکل نثر را بخود گرفته است مانند (وطن از

من بعد است و بین کهن کجا هستم. بهر محفل

از او در هر کجا قال و مقال دار. اطمینان وطن

باشد به آرزوی وطن هستم) دلم وابسته آنجا

است نه عقابم نه بال دارم)

این اثر را باید نثر قبول کرد و نماینده

احساسات نیک شاعلی «دامع» است.

رابعاً اثر (میروم)

۱) در مصرع اول (دل بیرواز آمده باسوی

یاری میروم) باید عوض کلمه (با) کلمه (من)

می بود.

۲) در این بیت (سازها خوش آمدم در

جویبار زندگی بمستی هادل می کشد از روز

گار زندگی) کلمه (مستی) سکنه دارد در عوض

آن (تفه) مناسب بوده است.

۳) در این بیت (در جنون کیف جوانسی

خویش مرگم کرده ام ای پری پیکر گجالتی در

بهاری میروم) از کلمات (جنون، خویش مرگم

در بهاری) مقصود و هدف قابل درک نیست.



هیجانی که که در مواقع الحاد مطلبی آشکار میشود



اندیشه و سودا یک نوع هیجان دیگر است

اما بزرگان این عمل را نکرده بلکه ذریعه الفاظ و کلمات تو همین آمیز و تعقیر آمیز عکس العمل نشان میدهند. هیجان خوشی ماراتشویق میکند تا بطرف هدف و آرزوی خویش فریبت و نزدیکتر شویم اما هیجان تانی و اندوه مارا دلسرد ساخته و بطرف انزو و گوشه نشینی می کشاند.

هیجان عکس العمل فزیولوژیکی :

اگر بغاظر داشته باشید که قبلاً علاوه کردیم که هیجان را عبارت از عملیه و عکس العمل فزیولوژیکی میدانند. و صورت این عکس العمل در تغییر چهره و صدای زیاد تر مشهود و آشکار میباشد لظفا اجازه بدید که این گفتار را ذریعه یک مثال برایتان واضح سازم.

معلم از شما تقاضا میکند که برای بار اول پیش روی صنف استاده درس را تکرار و یادوی موضوعی برای چند دقیقه صحبت کند. به مجردیکه معلم از شما خواهش میکند در وجود خویش یک دلبره و تغییر احساس میکنید. بمقابل همصنفان قرار می گیرید در این وقت ضربان قلب تان شدید پاهالرش پیدا کرده و

صدای تان متغیر می شود خوب چرا چنین میشود از سببیکه غداوت وجود به فعالیت شروع میکند یعنی غداوت (میدو لا) که بالای کرده عاواقع است به ترشح شروع می کند. افرازات ادرنالین این غداوت راسا داخل خون شده و وقتی راکه در جگر بصورت گلائی کوچکن ذخیره شده از جگر آزاد میکند.

گلائی کوچکن دوباره بقند تبدیل شده و بمصرف میرسد. از همین سبب است که در موقع حالت هیجانی رنگ بعضی اشخاص سرخ واز بعضی زرد میشود. از لحاظسی زرد میشود که همین غداوت داخلی ادرنال ساده دیگری بنام (نور و ادرنالین) افراز میکند که باعث میشود خون کمتر بسطح بدن برسد. همچنان بعضی غداوت دیگری مانند غده تاپیراد هیپو فیزم در حالت بروز عکس العمل های هیجانی نقش دارند.

هیجان و صحت آدمی :

از نگاه طبابت امروز به این حقیقت پی برده اند که بین هیجان و صحت و سلامتی بدن یک رابطه مستقیمی وجود دارد.

روانشناسان این امر را روی موش ها تجربه کردند و در یافتند که موشها وقتی که تحت فشار و تعارض و هیجان قرار داده شدند بعد از چندی معلوم گردید که موشهای مورد نظر در اثر این حالت قرح و زخم معده پیدا کردند. دیده میشود بعضی از اشخاص که همیشه دچار حالات هیجانات شدید هستند احساس نارامی جسمی کرده و دردمعده داشته اند. اشخاصیکه تعادل هیجانی دارند از بیماری جسمی زود تر صحت می یابند. اما عده دیگری هستند که عوامل روانی بالای ایشان فشار زیاد وارد آورده نمی توانند در مقابل این ناگوار پسا ایستادگی کنند لذا علیت و ضعیف تر شده میروند.

چهرات چهرات چهرات

روان شناسی جوانان

شخصیت



جوان واقعی کیست

و کی را میتوان جوان گفت؟

طوری که دیده شده و میشود اکثر پسر ها و حتی پا بمر حله جوانی میگذارند خود را جوان پنداشته ، کار های را گذشته از مود و فیشن بیجا و بیمورد و تقلید نمودن بعضی چیز های دیگر انجام میدهند که از يك جوان فهمیده و روشنفکر انتظار آن بعید است.

همچنان هستند عده از همین جوانان که وقت گرانبهای خود را به تهربالا رفتن در سر کها و تعریف و توصیف کردن فلمها بی جهت صرف مینمایند که این حرکات شان بر علاوه اینکه کدام سودی برای

خود شان ندارد بر رو حیه اطفال معصوم که از هر گونه خدشه پاک و آماره هرگونه تر بیت صحیح است تاثیر انداخته آماره پذیرش همچو حرکات و تقلید های بیمورد میسازند بهیچ صورت نمیتوان اینطور جوانان را جوان واقعی دانست.

بلی - يك جوان واقعی باید در مقابل محیط و اجتماع که چشم انتظار همه بحیث مسئولان آینده کشور عزیز بسوی آنها است احساس مسؤولیت داشته اصلاحات و رفع نواقص اخلاقی را در قدم اول ازخود شروع نماید.

تازه ترین معلومات از پدیده های عصر

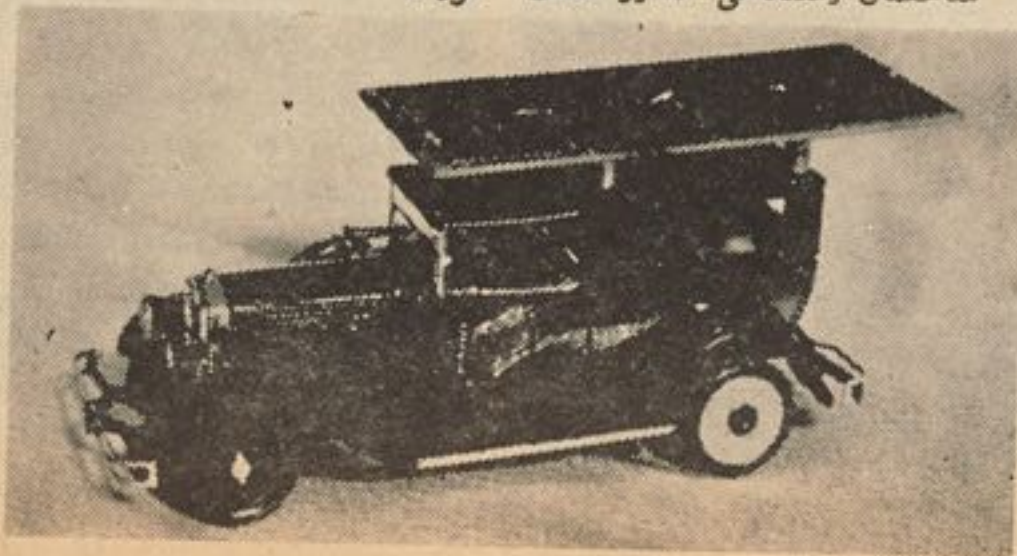
نور خورشید بجای نفت

سقف این موتورك کوچک دستگاهی است که از انرژی خورشید قوه تولید میکند .

ازین رو این موتورك يك باز یچه نیست .

این موتور اخیرآ از طرف يك هیات پوهنتون شتود گارد آلمان به وزیر تحقیق و تکنالوژی آنگشور اهداء شد تا نشان داده شود که درگرمایم بحران انرژی امکانات بهره برداری از قدرت خورشید فراهم شده میتواند ساختمان دستگاهی که در سقف

این موتور جا داده شده است در اصول همانند دستگاهی است در اسکایلاب و سفینه های اتحاد شوروی بکار رفته است . با تابیدن نور خورشید به این دستگاه برق تولید میشود و این برق ماشین موتور را بکار می اندازد وزیر تحقیق و تکنالوژی آلمان طی کنفرانس مطبوعاتی موتور را روی زمین گذاشت . و این موتورك توسط نور قوی در برابر دیدگان همه شروع به حرکت کرد .



شناختن شخصیت خود و دیگران کاریست مشکل ولی بادقت و توجه بیشتر این امکان وجود دارد که به شخصیت خود و دیگران پی ببرید و گذشته از آن میتوانیم از طریق دیگر مانند امتحان شخصی و روش های دیگر موفق به شناخت شخصیت گردیم ولی این شناخت آنقدر دقیق نیست که ما کنیم که شخصیت دیگران را شناخته ایم اما آن شخصیت های نزدیک و نظیر شخصیت خود ما بهتر قابل درك هستند.

علت اینکه ما نمی توانیم بطور دقیق و به صورت کامل از شخصیت دیگران مطلع شویم بواسطه عدم اطلاع و به واسطه دلایل و شواهد غیر کافی است و از همین جهت اکثرا در مورد شخصیت دیگران قضاوت ما صادق و صائب نمی افتد و همچنین علت دیگر آنست که جزئی را از يك شخصیت که خود در حکم کل است

میگیریم و می خواهیم آن جزء را تعمیم دهیم و از همین سبب است که بعضی اوقات قضاوت ما در باره شناخت شخصیت ها مقرون به حقیقت نبوده و اشتباه شخصیت دیگران را مورد تبصره قرار میدهیم .

ممکن شناختن شخصیت خود مان برای مان مشکل باشد اما با پاسخ صادقانه تا اندازه مو فق به شناخت شخصیت خویش میگردیم.

الف در مورد رابطه خودتان با دیگران :

- ۱- آیا مردم را دوست دارید ؟
- ۲- آیا مؤدب هستید ؟
- ۳- آیا مهربانید ؟
- ۴- آیا هر کار را بدون توجه انجام میدهید و یا همیشه اطراف و جوانب آنرا مد نظر میگیرید ؟
- ۵- آیا در جلب نظر مردم مو فق هستید ؟

چهرات چهرات چهرات

ازین عکس چه می فهمید ؟



پرسیده اند؟

عده ای از خوانندگان ارجمند ما پرسیده اند که دکترین چیست و چه مفهومی را افاده میکند .

و همچنان این خوانندگان پرسیده اند که بزرگترین و بوم مفهوم ترین دکترین کدام است .

دکترین یعنی مجموعه نظریات شخصی و روشنی که واضح آن در سیاست یا عقاید دیگر خود دارد و پیروی میکند و میخواهد که دیگران نیز از آنچه عرضه داشته است تعقیب نمایند .

در قسمت دوم سوال باید گفت که : هر دکترین در زمینه خاصی مفهومی افاده میکند ، بنا مشکل - است گفته بتوانیم که کدام دکترین نسبت به کدام دکترین برتری دارد . اما این قدر میتوان گفت که دکترینی که به خیر و صلاح اکثریت تمام شود و محتوی آن مطابق آرزو مندی های اکثریت در جهت تامین منافع اکثریت ، عامتر خدمت نماید مفید و دارای اهداف بزرگ ساخته میشود .

چین خوردگی



چین خوردگی جلدی با چنیلکی عبارت از عوارض جلدی است که در اثر کبرسن یعنی استحاله شخی جلد لاغری افراط و زیاده روی در شهوات مخصوصاً الکو لیسیم ، اضطراب ، غم و الم و بالاخره کار های شاقه و غیره پیدا میشود .

تداوی : گرفتن رژیم های غذایی میتواند .

مخصوص و معتدل اما منظم و اجتناب از تقلصات مکرر عضلات وجه ما ساز های روی ، مالش های خشک روی با دستکش های کرن و استعمال لوسیان های سلفات المونیم چار گرام در دو صد گرام آب گلاب و بالاخره بعضی عملیات جراحی هم شده

در جستجوی دوست

مایلیم با برادران و خواهرانی که در باره درام و داستان نویسی علاقمند باشند مکاتبه نمایند .

آدرس - مولالدین میهن پور - دستگاه خیاطی محمد یونس مرادی آپارتمان حاجی مقیم ، مزار شریف .

مایلیم با کسانی که در باره تاریخ افغانستان مخصوصاً تاریخ ادبیات معلومات داشته باشند .

آدرس - محمد طاهر متعلم صنف یازدهم لیسه حبیبیه .

مایلیم با برادران و خواهران خوش درین قسمت مکاتبه نمایند .

آدرس - سر چوک چاریکار ولایت پروان - عبدالشکور گیشن و فروشنده

بندگی از علاقمندان موضوعات اجتماعی و ادبی میباشم و میخواهم درین خصوص دوستانی نیز داشته باشم تا مرا راهنمایی کند .

آدرس - سر چوک چاریکار ولایت پروان - عبدالشکور گیشن و فروشنده

باشند مکاتبه نمایند .

قرطاسیه .

آدرس - مولالدین میهن پور - دستگاه خیاطی محمد یونس مرادی آپارتمان حاجی مقیم ، مزار شریف .

خواهان مکاتبه با کسانی که در باره تاریخ افغانستان مخصوصاً تاریخ ادبیات معلومات داشته باشند .

آدرس - محمد طاهر متعلم صنف یازدهم لیسه حبیبیه .

در آغوش هماییای کهن

هند در صنعت حجاری بسیار پیش قدم و تاریخ چند هزارساله دارد در این صنعت سه تخیل زاده فکر هندو هاست سمادی یعنی مجنوبیت مذهبی بشکل بودای خلوت نشین، مجسم کردن حرکت لا ینقطع بشکل شنوای رقصنده و تخیل سوم عبارت از مجسم کردن تکلیفی بین سکون و حرکت - از اینرو صنعت مذکور در تمام نقاط هند دیده میشود و در هر خانه و معبدی نمونه ای آنرا میتوان یافت در حیدرآباد از صنعت بودائیان هند ۳۰ عدد غار بشکل منزل و معبد موجود است که نمونه قدرت دست بشر را نشان میدهد و حقیقتاً هندوبادین

صنعت ممتاز همانند علاوه بر آن دو هزارذراع بشکل چندین معبد که بزرگترین آنها گیلان نام دارد تنها در دکن تراشیده شده است ، همین معبد یکی از مجلل ترین بنا های یادگاری از صنعت بودایی در قاره آسیا است که میتوان ظرافت خاص حجاری را در آن یافت . هر محصل تاریخ اسلامی میدانند که مهاجمین مسلم در سرزمین های خارجی در رفتار و اعمال خود با دقت نگرسته و متوجه تحصیل فرهنگ و افراد آن ممالک بوده و سعی میکردند تا آنجاییکه مقدور است حس زیباپرستی آنها را کسب کنند بر علاوه آثار مهم اسلامی که از خود در آنجا

برپا ساختند مساجد بی شماری در هر گوشه و کنار این کشور معظم بنا کردند . مسجد فوت الاسلام نزدیک دهلی یکی از زیباترین بناهاست که مسلمین با کمک هند بنا کردند این مسجد بزرگ بروی خرابه های یک معبد ساخته شده است که در واقع همان نقشه معبد تعقیب گردیده و حیاطی در وسط و چهار ستون در چهار طرف آن قرار گرفته است که همه حجاری شده و از سنگ های مرمر عالی بنیافته اند . این مسجد آغاز خوبی برای ساختمان مساجد در هند است و ازین رومیتوان اسلوب و تکامل سبک هند و مسلم را درین سرزمین مشاهده نمود .

مسجد بیگم پوری در دهلی نمونه ای از آثار مساجد طفلق بوده و قابل توجه محصلین علوم معماری میباشد سیدها و لودیها که بعد ها بر هند فرمانروایی میکردند مخالف سبک طفلق بوده و عمارات خود را مانند زمان قبل از طفلق و مانند هندوها تزئین کردند .

دوره مغل از درخشان ترین دوره اسلامی هند بوده نه تنها از پیشرفت آثار گذشتہ استفاده شد بلکه مقادری از آثار جدید در سبک

معماری حادث گردید .

اکبر پادشاه همیشه تمایل به تمدن و سبک معمول در هند بوده و بهین جهت در مساجد و شبستانهای نماز او یک معماری جدید دیده میشود . از بزرگترین مساجدی که در زمان مغل در هند بنا شده با مسجد جامع دهلی را نام برد که در نزدیکی لعل قلعه دهلی قرار گرفته است . این مسجد در محل مرتفعی که تقریباً ده متر از سطح معمولی زمین بالاتر است بنا شده و مساحتی را در حدود ۱۴۰۰ متر مربع فرا گرفته است در هر نقطه دهلی که باشید سه گنبد مسجد جامع بنظر شما میرسد و نشانه عظمت بنا و دوست بنا کننده آن میباشد .

مسجد مروارید که از مرمر نازک است توسط اورنگ زیب بنا یافته است . مسجد طلایی چاندنی چونک دهلی که گنبد آن روزی از ورقه های طلای نایاب پوشیده شده بود . مسجد جامع احمدآباد، جمپایز، کمبات ، بیجاپور، پانندادو مسجد بسیار زیبای که توسط ملکه

سپیری سلطان احمد در احمد آباد بنا شده است زیبای ساخته شده است، مسجد بی بی کا مقبره شبیه دستهای ظریف شاهزاده راجپوت میباشد این گنبد ها، منار ها و طاقها تمام نشانه ای از روح زیباپرستی و عظمت و قدرت بنا کننده آن میباشد و به انسان یک وجد و نشاطی عطا میکند.

تاج محل در آگره از یادگارهای برجسته شاه جهان است که تربت زن محبوبه اش ممتاز محل میباشد و از عجایب هشت گانه جهان بشمار میرود تا حال پابرجاست که با لغات زیادی راجع باین محل شده است .

دهلی که «شاه جهان آباد» نیز یاد میشود از بناهای این سلطان است همچنین مسجد مروارید آگره، قلعه سرخ و مسجد جامع دهلی باغ شالامار لاهور و همچنین از آثار گرانبهای دیگر این سلطان تخت مرصع بنام «تخت طاووس» است که فعلاً در ایران موجود است .

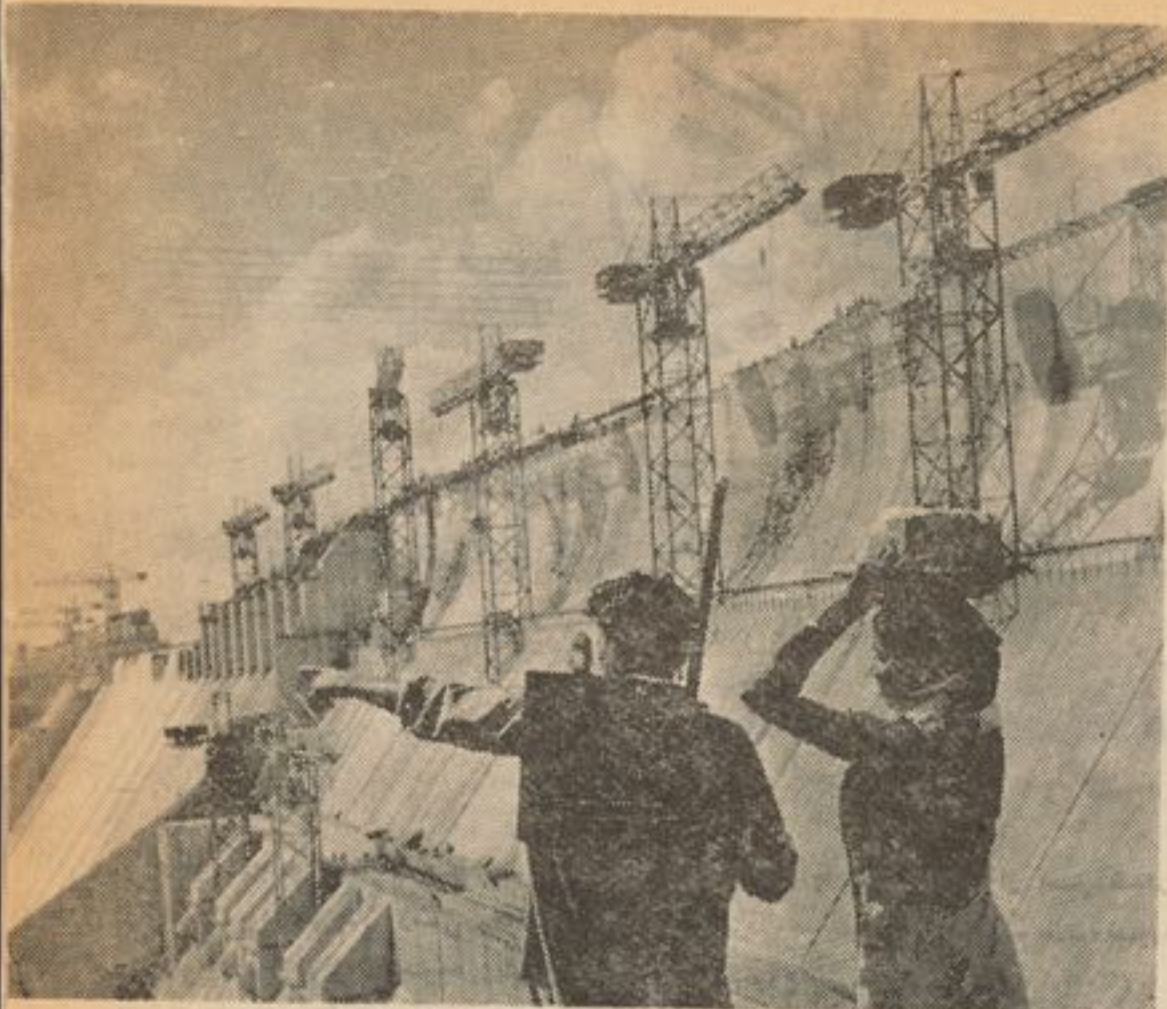
مینار قطب که از ساختمانهای قطب الدین معروف است بلندترین مینار های هند بشمار میرود بعضی حامی گویند که این یادگار اولین دست ساخته مسلمین دهلی است این مینار در چند کیلومتری شهر دهلی واقع و خیلی عالی ساختمان شده است .

جیور گنی ترین و پرجمعیت ترین شهر راجستان است بهر نقطه ای که درین شهر قدم بگذاریم چیزی جز رنگ گل سرشویی نخواهیم دید عمارات همه باین رنگ هستند و مردم این شهر مخصوصاً آنها بیکه بیشتر از دهسات میباشند نیز لباسهای بهمین رنگ می پوشند و یا قسمت های از لباس آنها بهمین رنگ است زیرا این رنگ بسیار مورد توجه مهاراجه بود .



نمونه از هنر معماری کلاسیک در هند.





تاسیسات مولد انرژی و آبیاری در اندر ا بردیش



نمونه استفاده از آب در مزارع

داشته و آواز خاصی دارند . وینا که میتوان گفت در موسیقی هند رتبه اول را داشته آله مخصوص جنوب هند است که دارای هفت سیم بوده چهار آن مخصوص نواختن و متبانی صرف برای انعکاس است .

ستاره که بیشتر در شمال این کشور معمول است مانند وینا دارای کاسه طویل میا نند ولی در نواختن آسان است . ستار هندی توسط امیر خسرو در قرن چهاردهم اختراع شده است . طبله از جمله آلات حزبی و متداول ترین حزب هندی بشمار رفته و جهت سر نمودن اکثر آلات موسیقی هند مورد استفاده قرار میگیرند .

رقص هندی مجموعه ای از بیان احساسات بشری غم و شادی خشم و مهربانی بیان داستانهای قدیمی دساتیر مذهبی که طبق اصول فنی از معابد اهل هند تا دربار شاهان مغول در کنار جلگه های دهاتی و در میان مزارع آنان اجرا میشده است .

هند انواع و اقسام مختلفی از رقص دارد که تعداد بیشتر از هزار نوع میباشد منجمله میتوان چهار رقص اصلی کلاسیک آنرا نام برد .

بهارت ناسیام: این رقص فقط توسط یک رقصه انجام میگردد این رقصه که در زمانه های قدیم معمولا زندگی خود را وقف معابد میکرد «دوداس» یعنی بنده خدا نام داده بودند رقصه ساری بزرگی بتن، سروروی خود را با جواهرات زینت میدهد و زنگوله هارابه پا می بندد و در صحن معابد و در سایه چراغهای روغنی که عطر صندل از آن بلند میشود باین رقص و هنر سه هزار ساله خود می پردازد که حرکات دست، سر و چشم هر یک در این رقص معنی خاصی دارد .

رقص کتماری که رقص دسته جمعی بوده و مخصوص ناحیه مالابار است در میدان بزرگی در میان تماشاچیان اجرا میگردد که بایک ردیف چراغهای تیلی محل شان از محل تماشاچیان جدا میگردد . رقصان به عوض جواهرات سرگردن خود را با گردن بندهای صدف مسی پوشانند و مردان درین رقص از کمر به بالا برهنه و لنگی بدون خویشت دارند که مانع سرعت و حرکت شان نشود و با شرح داستانهای باستانی قهرمانانی که با آواز خوانده میشود میرقصند .

رقص کتک که در عصر شاه جهان رنگی بخود گرفت مورد پسند مجالس جشن و سرور شد درین رقص یک رقصه پیش آهنگ با دسته ای از رقصه های که همه بالباس های زیبا و زیورات آراسته شده اند شرکت میکنند در این رقص ۱۲ قاص و رقصه که در زیبایی اندام که در که چالاک بی نظیر اند اشتراک می ورزند . در هند زنان و مردان هر جامعه یا بیروان هر مذهبی که باشند نوعی لباس مخصوص بخود دارند از آنجاییکه هند سرزمین متنوع است هزاران نوع لباس در تن ساکنین آن دیده میشود . طرز پوشیدن اغلب این لباس هاساده و راحت و در ضمن مطابق با مقتضیات آب و هوای این کشور است از قبیل عزارا، دوپاتا، ساری و غیره .

بانی شهر مذکور «نی سینگ» دوم بود که از طرف اورنگ زیب لقب ساوای را یافت . سال تاسیس این شهر ۱۷۲۸ است چون شهر جدید است لذا در طرز ساختمان و بناهای جاده های آن دقت فراوان شده تقریبا شهر بطور مربع میباشد . در گوشه شمالی غرب شهر قدیم واقعست که دور شهر دیواری کشیده که هنوز هم موجود است و در سراسر این دیوار دروازه بزرگ وجود دارد که بطرز زیبایی بروی آنها نقاشی شده و منظره جالبی به شهر میدهد .

در هند معمولا بهر شهری که بروید موزیم و باغ وحش یکی از چیزهاست که باید حتما دیده شود . درین شهر معابد و مساجد زیاده بنا یافته عمارات مدارس و سفارخانه ها نیز تماما با سلوب و سبک مخصوص معماری ساخته شده و به شهر زیبایی خاص میدهد .

کلکته یکی از شهر های صنعتی و مهم هند است بوده که انگلیس ها آنرا آباد کرده اند این شهر خیلی عالی و پر نفوس ترین شهر های هند بشمار میرود ولی آنقدر هوا گرم است که بنام «دوزخ هند» یاد میشود این شهر در حدود ۸ میلیون نفوس داشته که این ازدیاد نفوس و هوای گرم موجب بروز بیماری های ساری گردیده است .

در حدود یکصد سال پیش در نزدیکی شهر کلکته در کنار کلبه کوچکی درخت عظیمی روئیده بود . مرد سالخورده ای همه روزه از کلبه خود بیرون آمده و در زیر درخت مذکور می نشست و ساعتها به تفکر و عبادت می پرداخت این شخص دوندانات تاگو بود که او بانام «مبارش» یا استاد روحانی بزرگ نیز یاد میکنند .

امروز منظره آن عوض شده و آن درخت عظیم هنوز هم بر سر جای خود باقی است و اطراف آن باغ زیبایی پر از گل و سر سبز بوجود آمده است . فیلسوف و شاعر بزرگ هند را بندر انات تاگور فرزند استاد بزرگ دوندانات تاگور همان مرد سالخورده ای بود که در زیر درخت عظیم شانتی نیکتان به تفکر میپرداخت این محل امروز بنام شانتی نیکتان یا «جایگاه صلح» نامبرده میشود .

رابطندانات تاگور در حدود چهل سال پیش دانشگاه بین المللی را در شانتی نیکتان تاسیس نمود و منظور او این بود که کنفرانس را بر اساس تدریس و تعلیم هند باستان برپا سازد .

گرچه آغاز موسیقی هندوستان بزمان علاوالدین خلجی منسوب است ولی بطور کلی تحولات اصلی آن در زمان پادشاهان اکبر و توسط هری داس صورت گرفت بخصوص شاگرد هری داس بنام تان سین باین تر قی موسیقی کمک زیادی کرد . که آواز خوبی مانند تان سین طی هزار سال گذشته در هند دیده نشده است . سازها و آلات موسیقی هند بی اندازه متنوع بوده و به منظور آنکه در آراگستر استفاده شود ساخته نشده اند اگر کسی بخواهد به تمام سازهای معمول هند آشنایی پیدا کند باید به تمام نقاط هند مسافرت کند و شخصا آنها را مشاهده کند .

آلات موسیقی هند اکثرا تار های سیمی

در هند زیور و جواهرات رانه تنها بگردن و دست بلکه به پاهم می بندند زینت دادن بدن بالوازم آرایش حتی در نزد فقیر ترین زنان دهاتی هند مرسوم است . از اماکن دیدنی شهر دهلی چاندنی چوک «کوچه میناب» میباشد که جاده ای پرسر و صدا تر از این در دهلی نیست . هر کشوری از خود اعیاد و جشن های مذهبی دارد هند ازین نگاه غنی بوده منجمله عید هولی «جشن بهار» است ازین عید در افسانه های باستانی هند ذکری بهمان آمده و داستانهای جندی به آن نسبت داده شده است ولی هر چه باشد اهمیت هولی در آنست که نشانه موسم

اینجا کلمه مشکند

مترجم: ژرف بین

نوشته پال سومودی از هنگری

مرد خوش معامله

گریب درجاده از مقابلم میگشت. البته او مرادیده بود ولی چنان زستی بغود گرفت که گویا اصلا ندیده و متوجه ویتترین یکی از ادویه فروشی هاست. اهی عزیزم تو نمی توانی مرا بفریبی!

سلام، گریب! ترادد آسمان می پالیم در زمین یافتیم. چه خوش شانسی. بخانه آمدیم ترا نیافتیم در دفتر هم سرانگی از تو نبود شاید تو قصدا از من پنهان میشوی؟

گریب اعتراض کتان در حالیکه تبسمی از خستگی کتج لبانش معلوم می شد گفت:

- این دیگر چه حرفها نیست که می زنی!

- تو میدانی که چرا ترامی پالیم؟ که من فرستاد توام چند بود؟ گریب رنگ از رخسارش گریخت بیج و تابی خورد و گفت:

- نمی دانم، اصلا بخاطر ندارم که تو فرستاد من باشی وقتی بالای تو قرض داشتیم خیال می کنم تو بموقع آنرا ادا کردی. بکلی مطمئنم که اینکار را کرده ای.

نه، نه، حالا برایم هم می سازی، هیچ دینی رامن ادا نکرده ام. در ماه اپریل تو برایم دو هزار پونله قرض دادی، بیاد داری؟

گریب چشم هایش رامانند شتر پائین و بالا کرده گفت:

شاید بتو وعده داده باشم که مقداری پول برایت قرض میدهم؟ بسیار ببخش که اکنون عجله دارم... خدا حافظ... رفتیم...

من از روی جدیت به او گفتم: نه، نه، نغیر صبر کن، خواهش میکنم. واز دستش محکم چسبیدیم.

اینجا است که خواننده شانه هایش را به هم می نشرد وزیر لب میگوید: این چه حالت

است؟ در اینجا قرض دهنده از قرضدار می گریزد. چه باید بکنم مجبورم تمام قصه را از سر شروع کنم.

در آغاز سال من ده هزار پوند مد یون اندر اش بروش بودم. وقتی که میخواستیم از کنارش رد شوم، در دست مثل همین حادثه ای که گریب از پهلوی من میگذاشت بروش از کف آستین من گرفت و فریاد زد:

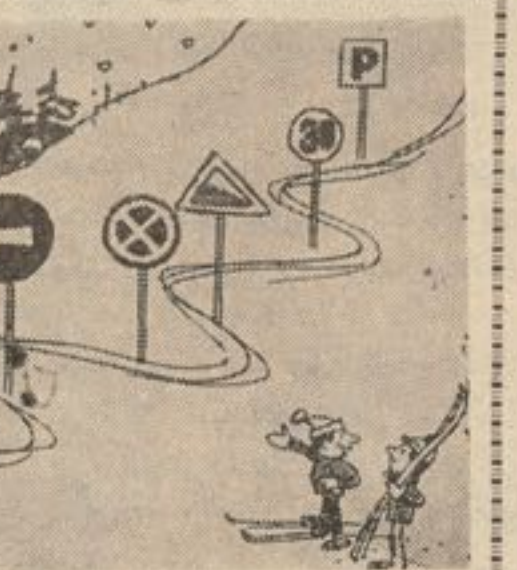
- بس است، مرا بکلی از معامله با خود بیزار ساختی این وعده و وعده بازی ها یست مراد یوانه کرد! من هم به پول احتیاج دارم. گفتیم:

- باشد، کتابی نوشته ام که همین اکنون آنرا بیایان رسانیده ام. آنرا میبرم به چاپخانه... بروش بازویم را محکم تر چسبید و جدی تر گفت:

- نغیر، من خودم آنرا به چاپخانه میبرم. این کار درستی خواهد بود. و تو برایم معرفی خطی می نویسی تا پول هایش در وجه من حواله شود.

میخواهم آنرا پاکتویس کنم و روی نقل بعدی لازم است قدری بیشتر کار کنم. همچنان باید نقل آخری را یک بار دیگر تایپ

دخالت بدهید و به کمک بخواهید.



در اینجا در یوران ما تمرین می کنند

سه روز گذشت که تلفون پی تین رسید و با عصبانیت بر من فریاد زد:

- بشنو! بعد از این نمی توانم که هر روزه ساعت شش صبح صدای قو لهسگ بروش رانحمل کنم!

زن اونمی خواهد سپیده دم از خواب بلند شود زیرا اوشبانه نوت های چتل نویس ترا دوباره ماشین می کند. من مجبورم ساعت چهار بعد از نیمه شب نزد خسر بروش که

مریض است به عیادت بروم و او را روی گراچی کک مانند اطفال شیر خوار گلابدم. ز سیرا بروش و خانمش قطعا وقت سرخاریدن ندارند و در غم کتاب تو غرق اند.

به پی تین گفتم: - متأسفم عزیزم. این وظیفه توست. پول پیدا کردن کار ساده ای نیست.

در همان وقت چهار هزار پوند دیگر از ریویس قرض گرفتم که پول هایش را بزودی به مصارف ضروریه ام رسانیدم. و بعد از آن تا امروز شب و روز در منزل اوشام، صبحانه و چاشت میخورم تا هر چه زودتر کتاب چاپ شده خود را یک بار دیگر شخصا زیر نظر ا و پاکتویس کنم و بچاپ رسانیده قرضش را ادا کنم.

...

و بدین ترتیب گریب را گفتم:

اگر تومی خواهی که قرضت را بد هم باید مرا کمک کنی و در غیر آن بیچو چی نمیتوانم درامی را که روی دست دارم بیایان برسانم. دیشب از شسر ما برادر زاده ام با فامیلش نزد من آمد...

گریب افزود:

عزیزم، جانم. تو فرستاد من نیستی حتی یک درهمی هم تو از من نگرفته ای اسلام! گریب مرا راها گردودت. من هم عقب او فریاد کشیدم:

- خجالت بکش! این هم دوست زمانه است! لااقل هم بقدر می دانستی که من در معاملاتم چقدر خوش معامله ام.

قصه‌ای از غصه‌ها



سخن چند با خواننده ها

میدانم که تو هم چون دیگران دردی داری ، بیا و این درد را با من قسمت کن و مرا شریک آن بساز...!
بدون ریا و تظاهر ، اندوهت را بنویس و برای من بفرست ، شاید بتوانم با کمک دیگران گره از مشکل تو باز کنم .
ولی قول بدهی که از واقعیت از آنچه که ترا در هم فشرده و آزار میدهد ، چشم‌پوشی !

اکنون از لابلای نامه هاییکه بطرف من سرازیر گردیده است این نامه را انتخاب کرده ام . میخواهم مانند صاحب این نامه روزی غم‌شریک توهم باشم میخواهم که روزی اندوه‌ترا با خود قسمت کنم و لی فراموش نکن که راستگو و واقع بین باشی ! م ، محبوب

شان ، نا آشنا و بیگانه جلوه میکردند بشناسم ، در زمانیکه با گروهی از دختران هم سالم از مکتب به خانه میرفتم به واقعیتی پی بردم ، واقعیتی که سخت برایم زجر دهنده و انکارنا پذیر بود .
روزها در خلوت خود رو برویم آینه را قرار میدادم و چهره زشتم را که واقعا زشت و ناخوش بود و آبله و چیچک آنرا پر کرده بود در آینه میدیدم . یکعالم یاس و ناامیدی بر من هجوم می آورد ، قلبم فشرده میشد . و غم هایم زیاد میگردد .
رویم را با دستانم می بستم و بر گور سرد آرزوهایم که در حال فرو ریختن و پاشان شدن بود می گریستم .

در آنروز طبق معمول و بر سبیل عادت در خط السیر بین مکتب و خانه بایک تعداد زیاد از هم صنفانم شوخی کنان بطرف منزل برمیکشتم ، هر کدام میخواستند به نوبه خود چیزی بگویند ناگهان یکی از آنها که از زیبایی بهره کافی برده بود خواست تا برای زیبایی و مقبولی معیاری قایل شود .

ناگهان رویش را بطرف من نمود و گفت :
فلان کس از همه بد رنگتر است . رویش پر از چیچک است ، پر از آبله است ، مردم شاید او را هرگز خوش نداشته باشند ... ناگهان بسان خوابزاده گان تکان خوردم ، حرفهایش چون تیری در مغزم فرو میرفت و بر آن لحظه عمیق و عمیق تر می نشستم .

تاکنون که به سن هژده سالگی رسیده ام این درد با منست این غم چون خوره و جودم را میخورد و روز بروز در دم را اضافه تر میکند .
و همین طور هر روز با نیشخندها و خنده های تمسخر آلود دیگران مواجه هستم نمی دانم چه کنم لطفا مرا بگویند و رهنمایی کنید چگونه گریبانم را از پنجال این غمها ورنجها نجات بدهم و خویشتن را از این مصیبت وارهانم . امضاء محفوظ

خواهر عزیز !

در همین روز بود که به واقعیتی بر خوردم و جثه کوچکم بارکش یک غم بزرگ گردید . غمی که شاید بالاتر و بی موقع تر از سن و سالم به سراغم آمده بود . از آنروز به بعد نگاه های ترحم آمیز دختران ، پسران و عابریں روی قلبم سنگینی میکرد . کلمات و جملات ناخراش و نا تراشی که روزها از طرف عابریں نصیب من میشد و در هر یکی از آنها موجی از تمسخر و استهزا بسویم پر تاب میگردد پرورش دهنده غمی بود که بعد ها عمیق تر و گسترده تر بزرگ و بزرگتر شد و چون هیولانی مرا احاطه کرد .
بعد ها همیشه با خود میگفتم :
از من بدبخت تر و بیقواره تر در دنیا کسی نیست !

نامه شما را نه یکبار ، بلکه چندین بار مطالعه کردم نامه ای بود پیام آور یاس و ناامیدیها در لابلای نامه شما به یکسلسله کلماتی مواجه شدم که بیان آن و قایل شدن ارزش به آن از شما دختری تحصیل کرده بعید به نظر می رسد تو صیه و مشوره ما این است که مبارزه کنید و خود را در میان این گونه اندوههای بی اساس و بوج غرق نسازید .
اگر از من میپرسید که چه کنم من میگویم :
خود را با حربه علم و دانش آراسته بسازید و به جنگ این نا ملایمات و غصه های موهوم که اساس و مایه واقعی ندارد بروید ...
به تمنای موفقیت شما

من هم در دی دارم ، در دی و بروی کاغذ بریزم .
از صد ها درد ، غمی و اندوهی دارم از لابلای غم های دیگران و اندوههای بی پایان .
دردیکه شاید بسیاری از نسل جوان به آن گرفتار باشند اما چاره آن را به جز سکوت و خاموش بودن در چیز دیگری سراغ نمی دانند .
ولی من میخواهم این سکوت تلخ و کشنده را ، بشکنم و دور بریزم ، و دورش کنم .
میخواهم این خاموشی تحمیلی را که سالیان دراز یست در تار و پود وجودم چون عنکبوت تار تنیده است . پاره سازم و از راه های دور از آنطرف کوه ها و دره ها صدایم را که از عمق وجود منبع میگردد و بیانگر درد بی پایان منست برای شما و خوانندگان برسانم میخواهم همه اندوهی را که تا ناپیدا ترین ذرات وجودم نفوذ کرده و ریشه دوانیده است به سطح بیاورم

اگر جمله ها باهم تسلسل ندارد اگر شیوه و تکنیک مخصوص نویسنده کی را بلد نیستم . گنا هم نیست چون من نویسنده نیستم ولی میتوانم بدون قید و شرط تا آن جایکه امکان دارد مشکلم را با شما در میان نهم .
نمی دانم از کجا شروع کنم و غمی را که سر آغا ز بد بختی و سیاه روزی منست چگونه بیرون بکشم و روی صفحه بریزم .

وقتی کوچک بودم ، وقتی که به جز در دنیای خود با همه نا آشنا و بیگانه بودم ، همین طور با همه غمها و با سرد و گرم روزگار نیز بیگانه بودم . حوادث و اتفاقاتی را که بدور و پیشم رخ میداد نمی توانستم تحلیل و تجزیه کنم ، نمی توانستم به عمق آن پی ببرم که بهترین دوران زندگی من همان سالهاست . ولی ... در آنایکه توانستم با اندیشه خود مردمانی را که برایم جز صورت



آخرین نوازش

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل در شماره گذشته خواندید :

خواندید :

از چندی به اینطرف مادر (پال) مریض است. دکتر مگوید که او بیش از چندماه دیگر زنده نخواهد ماند. البته علت عمدتاً مریضی او بخاطر پست که همسرش وی را ترک گفته و با زندگی بنام (ستیفانی) طرح دوستی ریخته است و نمیخواهد لحظه ای از کنار وی دور باشد. باوجود آن (پال) نزد پدرش میرود. پدر (پال) که مرد خود خواهی است ابتدا حرفهای پال را پشت گوش نموده اما بعد وعده میدهد که حتماً بخانه نزد زنش میاید. از جانب دیگر (ستیفانی) به پال قول میدهد که حتماً پدرش را بخانه بفرستد. (پال) آنجا را ترک داده بخانه میاید و از موضوع مادرش را مطلع میسازد. روز بعد پدر (پال) به خانه نزد زنش میاید و میگوید که زنش را دوست دارد و اینک بقیه داستان :



پال - رفتن است

چقدر او را دوست دارم!



در همین جا راه های ما از هم جدا میشود. خدا حافظ پال!

خدا حافظ ستیفانی



اگر کسی بیخون کرد، برای چه میگویم؟

بگو که برای چه روز جانی رفتی



مادر منزل. غذای کب آماده است

اشتباه منم. میروم چند قدم بیرون.



او دقیقه کوهک بود، بهنگونه در این شکر تریا به گردش میپرداخت

او بیرون میرود و به
موتورهای سوار میشود و
جانب ترکه های کهنه
شهر روانه میشود
بعد از نود و پنج دقیقه
کنار یک جاده کوچک
توقف داده و
بیاده میشود. او
بدرنگ با اطرافش
نگاه میکند.



هیچ چیز که
بسیار نکرده!



مادر، آمه (10) که برایت میگویم من خودم
آدمی دلم.

ولی مقابل یک خانم کهنه میروم
تو مرا میبینی؟ آمه (10) که برایت میگویم
روز من مشغول منراشته مالمی

تیمانی، بیچارگی و ناامیدی
مرا روزی تنها دور ساخت
انگیزه منی منقاصت میگردم
حق زندگی ام به نوع دیگر
بود...



اما دیگر ناوقت کرده - در میان منظمه ام
که او چنگم بپنهان باز نموده بود در میان
منطقه چنگم از جهان بستت

ناله‌های خانمی فریاد میزنه
احتیاط!

۲۴۸



مادر، حالا خوشنویس هستی؟
بله، شبیه، مثل سابق

در این سوئیس
بیروت کجاست؟



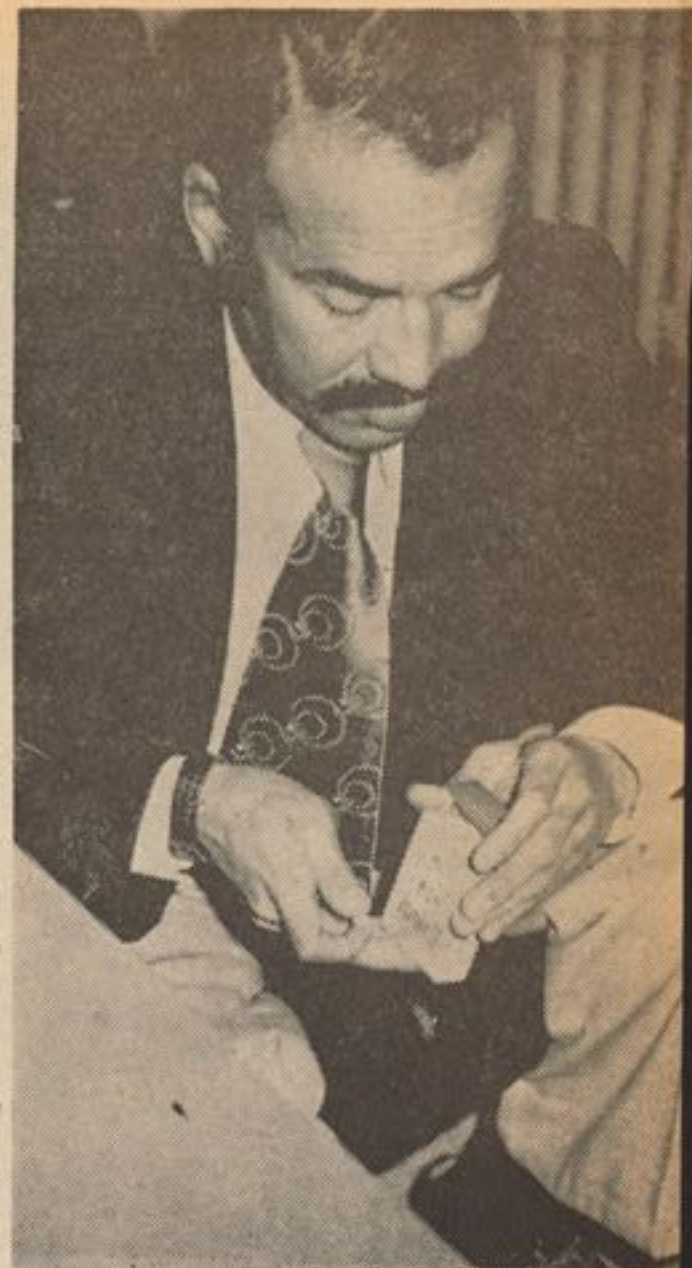
هفته آینده

در جوانی منسوب جویند دارد که
دشمنی چهره ای و انفرادی دید
"پال" چه کرده؟
۲۵۲
چینگ، مادر، پاپان
تمام من

مادری با برقیانی بود نگاه کرده
میگویم: تا سر معلوم میگوی؟
چیزی نیست، گمانند
خوردن (10)، مادر
خند!

یک بحث استثنایی خاص ژوندون

داستان نویسی و داستان نویسان ما



حالت چهره اش با آن خطوط درهم و میهم جای پای زمان را نشان میدهد.

... در همه جا برتری و بدتری وجود دارد، ازده و از شیر، و برهنه است که این رابطه را لمس کند، این کیفیت را بفهمد و برای دیگران بازگو نماید، تا خلا و فاصله ای را که بین گروهها وجود دارد، نابود سازد و یا حداقل ضیق تر نماید و دوری و بیگانگی و ناآشنایی را از میان بردارد...

قبل از اینکه به سراغ قصه های خود بروم و آدمهای قصه هایم، از قصه تعریفی بدهم، داستان از نظر تو چیست همین ویس؟

داستان بیان زندگی است، یاد در حقیقت میشود گفت نمایش دو باره زندگی است، زندگی بی یکبار، لحظه و ساعت و روزی داشته یا هفته و ماه و سالی داشته حالا نویسنده می خواهد این ساعت و روز و هفته را بیان کند با آدمهایش و با هر چه که برای این آدمها گذشته است، همانطوریکه قبلا گذشته، از درد و غم از خوشبختی و خوشحالی یا شاید از بی اهمیتی و بی چی...

میکشند، این آدمها با بی تفاوتی لحظات زندگی شان را مانند سم فرو میکشند و با آرامی می میرند زندگی در کلیت خود و در چشم انداز آنها پوچ است میان خالی است و گاه هم در حد یک اشتغال به لجن کشیده شده کشیف و پراز نمف و تو همیشه گوشه های تاریک زندگی این آدمها را روشن میسازی، زندگی شان می بخشی و می کنی شان منظور چیست، چرا این طور است، زندگی که نمیتواند همه اش زشت باشد و...؟

کدام قصه هارا میگوئی، از هر کدامش اسم ببر تا ببینم چطور میتوانم بر حرفی هایت را پاسخ گویم؟

از قصه های کوتاه شروع میکنم، در طرز (آشنای بیگانه) آنجا که مرد قصه، تابوت زنیش را بگورستان حمل میکند، با چهره های بیگانه ای روبرو میگردد که صمیمانه تسلیمش میکنند و همش واندو هش را با خود تقسیم میکنند و مرد از اینکه می بیند میتواند غصه بزرگش را با دیگران با آدمهای دیگری که او نمیشناسد و آنها دوستش دارند قسمت نماید، خوش میشود، بار غمش سبک میگردد ولی این یک دروغ است و او این دروغ را این پندار غیر واقعی را و این سراب زندگی را در آخر می فهمد و بی تفاوت با آن روبرو میگردد، آنجا که میداند این آدمهای دلسوز مرده خوارانی بیش نیستند و در تمامی لحظاتی که او را همراهی نموده اند، به مقدار استقامتی می اندیشیده برایشان بردازد، در دگوره راهه زن و مردی هستند سرگردان و بی هدف در یک کوره راه در کویری سوزان و آنجا که زنی شیر پسر و سله اش را به آنها میدهد و از مرگشان نجات میدهد، مرد از یک لحظه دوری زن استفاده میکند و پولی را که باید صرف خرید دوا و تداوی پسرش گردد، میدهد و بعد نیز این زن و مرد در کویر بی انتها بی هدف یکی روی دیگری می افتند و بی میزند همانطوریکه بی هدف زندگی کرده اند.

و در بیشتر قصه های کوتاه تو خواص آن قصه های که تو روی آنها حساب میکنی وضع همین است، همان آدمها و همان قصه ها و حتی در قصه بزرگتر تو «پنجره» نیز که با دیسدی شخص فلسفی نوشته شده است نیز همینطور است، آدمهایی تفاوت و بی هدف در کنار هم میولند در اسارت خواسته هایشان زندگی میکنند و در مجموع لحظاتی که با این زندگی را بدوش

دارند و بیچی، میان خالی بودن و کثافت و ابتذال زندگی را در یک کل نمایش میکنند و آنجا هم که «ش» شناخت و شناختن را هدف خود قرار میدهد به آخرین بن و بست میرسد بن زستی پیچیده تر، خوفناکتر و ناشناخته تر از همه آنچه که قبلا با آن برخورد داشته است، با چنین درکی از قصه های تست که من خواهان توضیح تو هستم؟

با اجازه ات از پنجره شروع میکنم، طرح کتاب پنجره یک طرح عادی نیست، هر چند من از طرز اندک او باید نوشته آن راضی نیستم ولی از طرح استخوان بندی قصه دفاع میکنم.

این کتاب بیانگر یک دید خاص فلسفی است، دیدی که انسان را در کلیت انسان از یک چشم انداز خاص به نمایش میگذارد، انسانی که بخواهد و نخواهد با واقعیت زندگی روبرو است و این واقعیت جبر بزرگ زندگی است و واقعیت دوم هم اینکه انسان با آنکه موجودی اجتماعی است در ادراک خود و در گرفت تاثیرات خود، پاتنه های دست بگریبان است، خودش را تنها احساس میکند و از همین جاست که فاجعه ذهن کجی را آغاز میکند، زندگی پوچ میگردد و میان خالی و حتی در بعضی موارد نفرت انگیز انسان میکوشد در تماس خود با لحظه هایی که زندگی اش را میسازند باین بی معنایی و معنایی قایل شود و به زندگی که انجام آن نیز مانند دوام مثل رقت انگیز است هدفی بدهد و تلاش ها و کوشش ها باز آورد همین احساس است، هدف را در بی هدفی جستن و برای بی معنایی معنایی یافتن انسانها در همین تلاش رقت انگیز خود حتی اگر دوستی می گزینند، این تنها به خاطر جنبه عاطفی موضوع نیست، بلکه این یا بنده با آن کاوش و یافتن خود می خواهد نیاز و ضرورتش را بر آورد، نیاز برای کسی که در کش کند، بفهمدش و هر وقت که این ضرورت بر آورده گشت دیگر انسان نیازی بدوست یا بی احساس نمیکند، و باز هم خستگی است، خستگی از دوستی که حرفش را می فهمد و نپادش رانه.

در پنجره نیز همین طور است (ش) مردمک شده زندگی است همه چیز برای او خسته کن است و بیزار کننده و تلاش او اینکه باین بی معنایی و بی هدفی و خستگی یا هدف و معنایی بیاید و یا پایانش دهد در مورد قصه های دیگری نیز که شما اشاره گر آن بودید همین

طور است، آنها برش هایی هستند از زندگی از واقعیت زندگی و از واقعیت هستی و بر خورد آدمها با این لحظه ها که هر کدام در شرایطی خاص وزیر ضابطه های خاص رنگ می گیرند و تا این شرایط و ضابطه ها باشد این آدمها هستند، من در قصه هایم کوشیده ام گوشه های از زندگی را به خواننده نشان دهم که عام باشد و در عین حال کمتر با آن پرداخته شده باشد.

آقای باختری اجازه بدهید قبل از اینکه از بحث شخصیت عاطفی آدمهای قصه های شما خارج شوم پرسش دیگری در همین زمینه پاسخ طلبم؟

خواهش میکنم، بفرمائید!

در این شکی نیست که نیم شخصیت عاطفی هر هنر مند در اثر هنری ای که ارائه میدهد مدغم است و این دلیلی واضح دارد، تفکر، طرز تلقی و برداشت و چگونگی مواجه شدن هنرمند ناشی از گرفت های عاطفی و تاثیراتی است که او به ارتباط با زندگی با انسانهای دیگر و با حوادثی که با آن روبرو بوده آنرا کمایی نموده است و این تاثیرات و بافت های خاص عاطفی که نمودی همگانی هم میتواند داشته باشد در مجموع خود کتر عاطفی هنرمند را می سازند و وقتی نموده اندیشه و یا تلقی و برداشتی از گوشه و پسرش از زندگی ارائه می گردد، هنر مند نا آگاهانه ها نیم خودش را، نیم بافت های عاطفی و گره های روانی اش را در طرح خودش می ریزد، با این مقدمه می خواهم بگویم معنی پوچ انگاشتن زندگی توسط آدمهای قصه های شما این معنی را دارد که شما خود زندگی را پوچ یافته اید نویس بخواهد و یا بخواهد عوامل خاص خانوادگی اجتماعی و اقتصادی همه بعدهایش و ارتباط میان خالی و بی معنایی تلقی نموده اید، میتواند بگوید چنین دیدی مو لود چه حوادث خصوصی و عامومی در زندگی شماست و شما بابر خورد با چه رخداد های بوده است که چنین مفهومی را برای زندگی دریافته اید؟

هنر مند که کار هنری ای را ارائه میکند بدون شك مایه کار هنری اش متأثر است از شرایط خاص خانوادگی و در مجموع اجتماعی و انسانی هم که به نمایش گذاشته میشود، نمیتواند که انسانی مجرد باشد، او انسانی است همگانی و اجتماعی و نمونه و مدلسی از انسانهای دیگر و به همین جهت هنرمند قصه نویس خواهد دید و خواهد عوامل خاص خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی با همه بعد هایش در اثر او منعکس میگردد.

به عنوان مثال گاهی ممکن است نویسنده تلاشش بر این باشد که دور از عوامل خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی که بعدهای شخصیت عاطفی او را ساخته اند، اثری بوجود آورد، می بینم که چنین اثری خالی از صمیمیت است و تصنع و ساختگی بودن آن، کاملاً محسوس می باشد.

خنده فریبی



بدون شرح

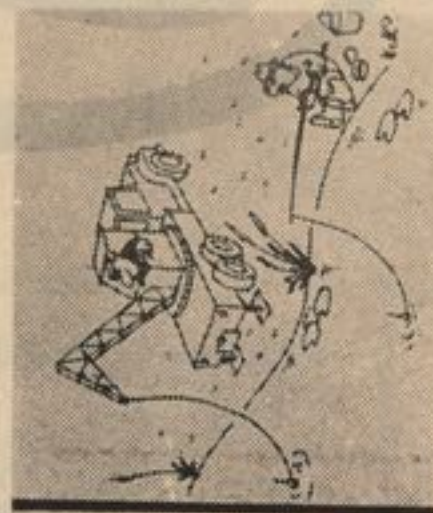
آداب غذا خوردن

هنگام صرف غذا دخترک میخواست به مادرش چیزی بگوید ولی مادر به طرف او چشم میگرداند و میگوید:

نگفته بودم که هنگام غذا خوردن نباید کپ زد و همینکه غذا تمام شد و از سر میز غذا برخاستند مادرش به دخترک خود گفت:

بگو ببینم چه میخواستی بگویی.

هیچ. میخواستم بگویم که تو را همانطور بدون اینکه ساکتش رابکشی بالای پتلون پدرم گداشته نی...



بدون شرح

مادر آل

پدر برای فرزندش توضیح میدهد.

تو حالا به اندازه کاسی بزرگ شده نی که بدانی اصلا بابا نوتلی وجود ندارد. آنچه را دیده بودی من بودم...

میدانم، میدانم مادر آل هم توهستی.

فیر فگ

برای تماشا چنان در باغ وحش یکی از فیس‌ها را نشان می دهند که حرکت و بره هر دو در عالم صلح و صفا زندگی دارند.

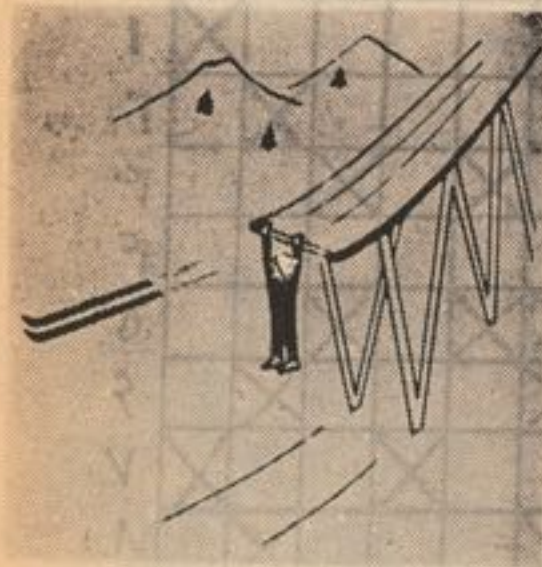
یکی از تماشا چنان بی اندازه متعجب شده می پرسید: عجب است، شما چگونه توانستید اینکار را بکنید؟

بسیار ساده ماهر روز سه راس بره را یکی دنبال دیگر درین فیس رها می کنیم.

شوهر بی استعداد

یکی از سکا تلندی هائی که در زندگی همه حوادث را پیش بین بود حیثیت را به قیمت گزافی بیعه گرد و چندی بعد در دریا غرق شد و مرد خانم یکی از همسایه هایش روبه طرف زن آن مرد اسکا تلندی که بیوه شده بود کرده و گفت:

چه خوش شانسی که شوهر تو اینقدر مرد هشیار و دور بین بود، با وجودیکه اصلا نه نوشتن، نه خواندن را یاد داشت. بیوه به جواب او گفت: (واز فضل خداوند نه آب بازی را).



پیشمان شد.



کار روانی های سر کس

رمز خوشبختی

بمن گفته اند که قبل از اینکه خوان گفتگو و جنگ را با شوهرم هموار کنم باید از یک تاده را به آواز بلند بشمارم، و میگویند که واقعا این بهترین وسیله ایست که نابسامانی های زن و شوهر را از میان بر میدارد. البته که همینطور است ولی همسایه ها فکر خواهند کرد که تمام روز ما با اطفال خود درس حساب می دهیم و دیگر کاری نداریم.



امتحان چشم بابا نوتل

سرگرمی

سرگرمی

پاسخ پرسشها

ذیلا پاسخ پرسشها بی که در شماره ۴۳ ژوندون نشر شده بود، تقدیم میشود.

یک مساله قدیمی:

تعداد آلوها سی دانه بود، نصف آن باضافه یک، شانزده میشود و نصف باقیمانده باضافه یک هشت میشود و نصف باقیمانده دو م باضافه سه شش میشود.

جوره‌ها:

تصویر شماره یک با هفتم، شماره دو با هشتم، شماره سه با پنجم و شماره چهار با ششم مربوط است.

پنج مثنوی:

شاعر و ناظم این پنج مثنوی امیر خسرو بلخی است.

و نام مثنویها از بالا به پایین:

۱- آینه اسکندری.

۲- شیرین و خسرو

۳- مطلع الانوار

۴- هشت بهشت

۵- مجنون و لیلی

شعر در هم ریخته:

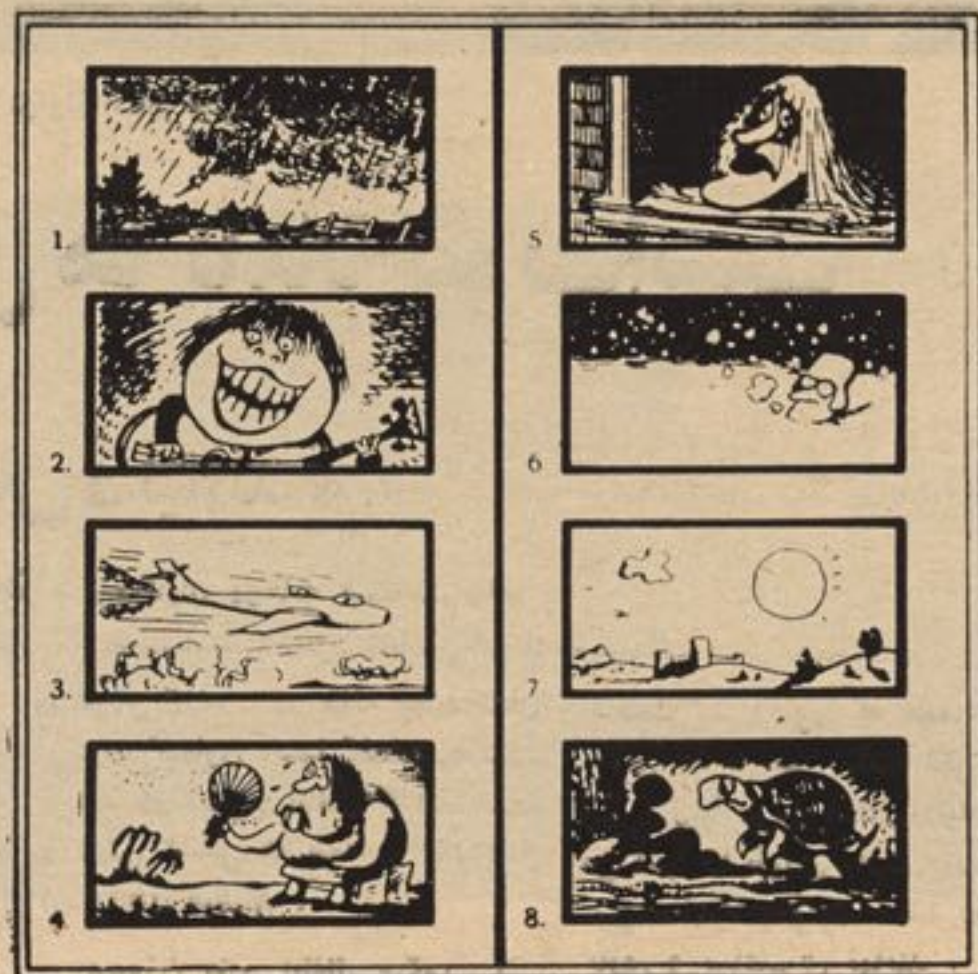
چو غنچه گر چه فرو بستگی است کار جهان

تو همچو باد بهاری گره گشامی باش

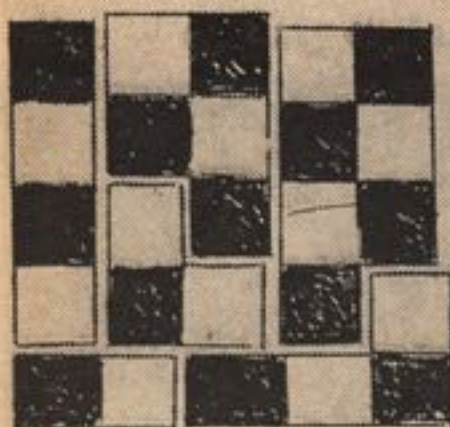
بیست و پنج خانه:

اضداد

در هفته گذشته، هشت شکل که دو بدو با یکدیگر جور و مربوط بودند، چاپ شد درین هفته هشت شکل که هر دو تایی آن با یکدیگر ضد و نامربوط می باشند، از نظر شما میگذرد تا وقت و توجه کنید و اضداد را از یکدیگر تشخیص دهید.



به این کلیشه توجه فرمایید.



آیامی توانید

عدد چهار با اعداد از یک تا ۹ بطور جمع یا تفریق یا ضرب یا تقسیم نمایش دهید؟

با این تفاوت که چون عدد سه در داخل عدد ۹ موجود است از ضرب عدد سه صرف نظر شده و چون عدد چهار در داخل عدد هشت موجود است و از طرفی اگر چهار در ده ضرب شود بخود عدد هشت را در بر دارد، از ضرب عدد هشت نیز صرف نظر میشود.

و نیز اگر تعداد روزهای ماه را در روزهای هفته و حاصل را در تعداد ماهها ضرب کنیم عدد ۲۵۲۰ بدست می آید.

۲۵۲۰

بدست آمده است.

و می توان گفت از حاصل ضرب اعدادی که در زبان دری دارای حرف می باشند بدست آمده است (ه) می باشد یعنی ۷ و ۹ و ۱۰ در یکدیگر (ع) اعدادی که در زبان عربی دارای حرف (ع) می باشد یعنی ۷ و ۹ و ۱۰ در یکدیگر

عدد ۲۵۲۰ گو چکترین عددیست که بر اعداد یک تا ده قابل قسمت می باشد.

این عدد از حاصل ضرب اعدادی که در زبان عربی دارای حرف (ع) می باشد یعنی ۷ و ۹ و ۱۰ در یکدیگر

معمای منظوم

این معمای زیبا که اثر طبع شاعر بزرگ وطن ما جامی است بنام (نوح) ساخته شده، کمی دقت کنید طرز استخراج نام مذکور به آسانی پیدا خواهد شد.

ماه لیلی صفتم تا به سفر بیرون شد

سوخت از غم دل مجروح من و همچون شد



سیوزن: (من اطفالم) راز دور از آواز شان میشنا سم ..

ترجمه: ق، «صیقل»

وضع صحیح نشش گانگی ها کاملاً خوب است

سیوزن ، مادر اطفال میگوید :

«اکنون نشش گانگی هاز یباترین اطفال دنیا اند»

«من مجبور خواهم بود تا برای اطفالم ، پرستاری در خانه استخدام نمایم ..»

نداشت ... اکنون که همه این نشش گانگی ها به سن یکسا لگی رسیده اند ، زیبا ترین اطفال دنیا اند . من آنها را طوری عادت داده ام که در عین ساعت بخوابند ، غذا بخورند و بازی و ساعتیری نمایند . با وجود آن ، من مجبور خواهم بود که پرستاری را در خانه استخدام نمایم ، تا بدون وقفه و همیشه مرا کمک نماید .

را عوض کنند . در خانه جدید شان در حومه کیتاون ، تنها گذاشته شده کاملاً در اختیار اطفال گذاشته شده و نشش گانگی ها همه در یک اتاق استراحت میکنند .
سیوزن مادر اطفال میگوید :
وقتی که تولدی این نشش گانگی ها را بخاطر میاورم ، (نیکولت) ضعیف ترین طفلم بیش از یک کیلو وزن

جهان را محکم نمود ، چه این نخستین باریست که در جهان نشش گانگی ها به سن یکسا لگی رسیده اند . همسر «سیوزن» ، کولین نام داشته و فروشنده منسوجات در افریقا ی جنوبی میا شد . این زن و شو هر بعد از تولد شدن نشش گانگی ها مجبور شدند که به سراغ یک منزل بزرگ تر بر آمده و خانه اولی شان

«سیوزن» ۲۶ ساله خانمیست که یکسال قبل نشش گانگی ها را دنیا آورد . وی قبل از تولد شدن نشش گانگی ها ، یک دختر هشت ساله بنام «سامانتا» و یک پسر هفت ساله بنام «رنتونی» داشت و با تولد شدن نشش گانگی ها تعداد اطفالش به هشت رسید . و با یبترتیب خانم مذکور ، با این نشش طفل ریکارد





اصفی بالبخندی حاکی از آرزو مندی هایش قرار داد تووید فلم را باوحدت هنرمندان ایرانی امضاء میکند .



پشتو نستان میدان «آثر اصفی»

آصفی هنرمند بود و هنرمندان به پدر و دحیات گفت

هزار الفسوس که او را دیر شنا ختم و زود ازدست دادم هنر مندی بود پرکار و بی ادعا سازه‌ای بود باصفا و بی ریا پنج روز پیش از آنکه راه ابدیت را در پیش گیرد . نخست از راه گوش باوی آشنا شدم . برای تهیه برنامه پذیرائی هنر مندی که قرار بود چندی روزی مهبان مشترک ما شود باهم به گفتگو پرداختیم . صد ایش گوشنواز و دلنشین بود . سخنانش پخته و شعرده ادا میشد . روز پنجشنبه ۲۶ جدی برای او کین پارچسمان مشتاقم باچهره شاد و خندانش آشنا شد صفا و صداقت درچهره اش موج میزد نخستین دیدار ما به دراز کشید رفتار و گفتارش نشان می داد که هنر و هنرمندان رانا سرحد پرستش دوست می دارد به زادگاهش افغانستان و مردم زاد گاهش با تمام وجود عشق می ورزید . هنر مندن جوان افغانی و دست پرورده های دکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور را چون فرزند خویش می نواخت و هنر جوان وی را پدر وار حرمت می نهادند .

صحبتش برای من چو عمر گل کوتاه بود . برآثر مهربانیهای بی دریغش به خود وعده برای پیشرفت فرهنگ و هنر مشرک افغانستان و راهنمایی دکتر حسین دودی خواهیم توانست . دادم که به باری اوو دوستد ارانش و ایران خدمتی صادقانه انجام دهم خدمتی که معاصران هردو کشور را شادمان سازد و آیندگان را به ستایش وادارد . بیش از پنج روز از عمر آشنایی مانگشته بود که آصفی به افتخار شکرانه رینه داشتن این دوستی بزمی برشکوه برپا ساخت در این بزم گروهی از هنر دوستان افغانی و ایرانی گرد هم آمدند و برادر وار به عیش نشستند این میزبان گرامی با همسر شایسته و فرزندش بیروانه وارد گرد آن بزم برشکوه می گشتند تا به کسی بدنگردد . سر انجام پذیرائی بکمال رسید و مهبانان از غذای جسم به حد کافی بر خور دار شدند آنگاه نوبت ساز و سرود رسید و ظاهر هویدا ترانه خوان گردید .

با آغاز سومین ترانه این هنر مند آصفی ناگهان به وجود آمد و با کاروان جاودانگی همراه شد .

اهسته پشت برخاک نهاد و دیده بر افلاک دوخت آنگاه در حالی که لبخندی سیاسی آمیز برآب داشت برای خراب ابدی دیده برهم نهاد و دیگر صدائی از وی بر نفاست .

شمع وجود آصفی هنگامی دران بزم و در جمع دوستانش فرو مرد که کسی باور نمی داشت اوبه این زودی راهی جهان دیگر شده باشد آخر او جوان بود ، به تازگی چهله سن بهارزندگی بر ثمر خود راپشت سر گذاشته بود .

هنوز چهل و یکمین سیوی عمر در قدح وجودش خالی نشده بود که این بیت طالب ملی وصف حالش گردید .

به دور لاله و گل خواستم که می نوشم ز شیشه تابه قدح ریختم بهار گذشت روانش شاد که بر ثمر زیست و خوش فرجام به جاود انگان پیوست با د آصفی برای هنرمندان افغانستان و ایران همیشه گرامی خواهد بود و صا جبدلان آریا بی به خدمات صادقانه اش ارج می نهند

خدو بوجم



رستوران سیوزمی ، فرقه ، نه رنده ذوق هنری اصفی



خزاتکا در بغمان . عکاسی اصفی

قال حافظ

۱- به من سجاده رنگین گرت بپر سفان گوید
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها
۲- نبود نقشه د و عالم که رنگ الفت بود
زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت
۳- چه کند کز بی دوران فرود چون بر کار

۱- همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی؟
دریغ آن ما به همت که برنا اهل افکندی
۲- در راه عشق و سوسه اهر من بسی است
پیش آی و گدوش دل به پیام سروش کن
۳- ماقی بیسا که از بند بخت کار ساز

۱- طمع خسام بین کسه قصه فاش
از رقیبمان نهفتیم هوس است
۲- تنش درست و دلش شاد باد و خاطر خوش
که دست دادش و یاری نتوانی داد
۳- به شکر آنکه شکفتی به کام دل ای گل

۱- بیا به میکند حافظ که بر تو عرضه کنم
هزار صدف زده های مستجاب زده
۲- در شان من به درد کشی ظن بد میر
کا لود و گشت جا مه ولی پا کد اسنم
۳- پا رسایی و سلامت هوسم بود ولی

۱- گریه شام و سحر شکر که ضایع نکشت
قطره باران ما گوهر یکدانه شد
۲- کنون که چشمه قنات لعل نو شینت
سخن بگویی و ز طوطی شکر در ریغ مدار
۳- بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت

۱- هست امیدم که علی ز غم عدو روز جزا
فیض عفو ش نهد با رگنه برد و شسم
۲- ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
کز سر صدق میکند شب همه شب دعای تو
۳- تا کی غم دنیا ی دنی ای دل دانا

۱- ماقیا عسرت امر و ز به فر دامنمکن
یاز دیوان قضا خط اما فی به من آر
۲- گر رود از پی خوبان دل من معذور است
درد دادر چه کند کز بی درمان فرود
۳- شرح شکن زلف خم اندر خم جانان

هر که در دایره گردش ایام افتاد
۱- نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ
۲- دریا و کوه در ره و سن خسته و ضعیف

کامی که خواستم ز خدای شد میسر
۱- بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
با سخن دانسته گوی سرد عاقل یا خموش
۲- دلامباش چنین هر زه گرد و هر جایی

تسکیم وصل ز سرخ سحر هر ریغ سدا ر
۱- در ریغ و در که تا این زمان ندانستم
که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق
۲- بر بوی کنار تو شد مست و اسید است

شیوه ای میکند آن رخسار فتان که میر من
۱- گفتم ز مهر و رزان هم وفا با موز
گفتا ز ما هر و یان این کار کمتر آید
۲- سی خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست

که در مقام رخسارش و ز قضا سکر بیز
۱- خواهی که بخت و مست جهان بر تو بگذرد
بگذر ز عهدست و سخنها ی سخت خویش
۲- طره شاهد دنیا همه بند است و فریب

حیف است ز خوبی که شود عاشق ز شتی
۱- بپر بیا نه کش من که روانش خوش باد
گفت: پر هیز کن از صحبت پیمان شکنان
۲- در عاشقی گریز نباشد ز سوز و ساز

کوتاه نتوان کرد که این قصه دراز است
۱- چه نسبت است به رندی صلاح و تقوا را
سماع و عطف کجا، نعمت و باب کجا؟
۲- حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

ای خضر بی خجسته مدد کن به دستم
۱- کمتر از ذره نه ای هست مشوره بوز
تا به خلونگه خورشید رسیم چرخ زنان
۲- بر آستانه میخا نه گرسری بینی
مزن بیای که معلوم نیست ایت او

که هیچ کار ز پشت بدین عمر نرود
۱- حاشا که من از جو رو و جفای تو بنالم
بپداد لطیفان همه لطف است و کرامت
۲- آسا پیش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مر و ت با دشمنان مدارا

از موج سر شکم که رساند به کنارم
۱- غم دل چند تو ان خورد که ایام نماند
گو نه دل باش و نه ایام، چه خواهد بود ن؟
۲- تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی
یک نکته ات بگویم: خود را بسین که رستی

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت
۱- حدیثا ز سطر و می گوی و راز دهر کمتر جوی
که کس نگنود و دو نگشاید به حکمت این معمار
۲- قد رجوعه کل مرغ سحر داند و پس
که زهر کو و رقی خود اندر سغانی دانست

عارفان بر سر این رشته نجو بند نزاع
۱- در خلوص منت ار هستش کی تجربه کن
کس عیار زر خالص نشنا بد چو محک
۲- چو یار بر سر صلاح است و عذر می طلبد
توان گذشت ز جو ر رفیب در همه حال

استاده ام چو شمع مترسان زانستم
۱- دلر بایی همه آن نیست که عاشق بکشند
خواجه آنست که باشد غم خد متکارش
۲- ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل
که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

باندگی نزع و محاکمه حاجت است؟
۱- هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید
در ره گذار باد نگهبان لاله بود
۲- دارم از لطف ازل اجنت فردوس طمع
گر چه در بانی میخا نه فراوان کردم

سال بین المللی زن

که یکبار دیگر تأیید کننده نقش زن در وجود آوردن تاریخ کشور ماو جهان است. که اینک با گفتن چند نام به نقش زن در چهار هزار سال اخیر اشاره میکنم.

رکسانایا روخانه رابعه و ملالی وهزازان دیگر شاعره هاوانام آوردان وغیره مثل آن دختری از آنر که با اسکندر مقابل شد واورا برعلاوه که شکست داد زخم زد.

یا مثل مادر قربان هزاره که به خاطر رهائی جان پارتیزانهای دیگر پسر خود را بدست خود کشت ونگذاشت انگلیسان در ۱۸۴۲ عیسوی بر آنها فایق آید.

یا مثل آن ۴۱ نفرزنی که در جنگهای کابل در جنگ دوم افغان وانگلیس در حین نان و آب بردن برای مردان جنگ آور خود برداشته های گوه شیر دروازه واسمانی شپید شدند.

یا مثل آن زنیکه با افسر انگلیسی، میکزنی که در حال فرار با او در یکی از کوچه های کابل روبه روشد. زن کودک یکساله خود را بر زمین گذاشت و با شدت راه میکزنی، را سد کرد. میکزنی اورا باخسجر زخم زد

از خاطرات لیدی سیل انگلیسی، اگر بخواهیم تعداد این چنین زنان وطنپرست وتاریخ ساز را برشمریم تعداد شان به هزارها میرسد. میرمن نور جهان در مورد سپهگیری بیشتر زنان در انکشاف کشور چنین گفت:

زنان از طریق وضع پلانهای اصلاحی عهومی دولت میتوانند در امر انکشاف کشور بیشتر سهم بگیرند. و این پلانهاست که نقش زنان رادر راه انکشاف معین می سازد وانوقت است که زنان میتوانند در امر انکشاف سهم گردند.

های مختلف نشوونمای دانه را متوجه شود. پس زن کاشف زراعت است. کام بزرگی که بشر رافرنها به پیش راند وحتی امروز بر علاوه بنیاد وتهداب بودن دوره های تاریخی عدمه ترین مرجع تمدن بشر را تشکیل میدهد. درست پس از کشف زراعت است که انسان به خوراکی های نباتی روی می آورد و در نتیجه تکامل تیپ بیولوژیکی خود را تسریع می بخشد.

زن مادر تمدن واولین گروه مسکون بشری است. ازین روانسان امروزی وتکامل جسمانی اش مرهون احسان زن است زنده می یکجسا نشینی ایجاب میکند تا قبا یل مسکون دارای سر پناهی باشند ازین روزن، نخستین معماران تاریخ بشری را تشکیل میدهند پس خانه سازی هم محصول اندیشه های زنان است

ایجاد زندگی فامیلی به وسایل زندگی مثل دیگ وکاسه و آبخوره وغیره ضرورت دارد پس زن دست به سفالگری یا کلالی میزند وکلالی رادر تاریخ بشر ایجاد مینماید که تا هم اکنون در بسیاری از نقاط جهان مردحق ندارد داخل کارگاه کلالی شود ودرست یک چنین نقش زن بود که جامعه مادر سالاری را که زیاد تر از بنیاد هزار سال عمر کرد بوجود آورد.

در کشور عزیز ما بعد از نظام طایفه ای اولیه دوره تاریخی آغاز میشود. دوره تاریخی آردین ها با چهار کتاب «وید» «ساودا» آغاز میگردد کتابهای ودا وقدمترین آن، ریگ ویدا که نقطه آغاز دوره تاریخی سر زمین مردم ماست با کمک زنان بوجود میآید. آثار وسرودهای گوناگونی از شهبزاده، خانم گوجیه، لویاسرودره، ماماته، ابدائی و اسمائی وریشودره، وجود دارد

تر از بنیاد هزار سال عمر کرد بوجود آورد. در کشور عزیز ما بعد از نظام طایفه ای اولیه دوره تاریخی آغاز میشود. دوره تاریخی آردین ها با چهار کتاب «وید» «ساودا» آغاز میگردد کتابهای ودا وقدمترین آن، ریگ ویدا که نقطه آغاز دوره تاریخی سر زمین مردم ماست با کمک زنان بوجود میآید. آثار وسرودهای گوناگونی از شهبزاده، خانم گوجیه، لویاسرودره، ماماته، ابدائی و اسمائی وریشودره، وجود دارد

تر از بنیاد هزار سال عمر کرد بوجود آورد. در کشور عزیز ما بعد از نظام طایفه ای اولیه دوره تاریخی آغاز میشود. دوره تاریخی آردین ها با چهار کتاب «وید» «ساودا» آغاز میگردد کتابهای ودا وقدمترین آن، ریگ ویدا که نقطه آغاز دوره تاریخی سر زمین مردم ماست با کمک زنان بوجود میآید. آثار وسرودهای گوناگونی از شهبزاده، خانم گوجیه، لویاسرودره، ماماته، ابدائی و اسمائی وریشودره، وجود دارد

تر از بنیاد هزار سال عمر کرد بوجود آورد. در کشور عزیز ما بعد از نظام طایفه ای اولیه دوره تاریخی آغاز میشود. دوره تاریخی آردین ها با چهار کتاب «وید» «ساودا» آغاز میگردد کتابهای ودا وقدمترین آن، ریگ ویدا که نقطه آغاز دوره تاریخی سر زمین مردم ماست با کمک زنان بوجود میآید. آثار وسرودهای گوناگونی از شهبزاده، خانم گوجیه، لویاسرودره، ماماته، ابدائی و اسمائی وریشودره، وجود دارد

بقیه خبرها

هوایی اسرائیل بر مناطق جنوبی آنکشور از آن کاربگیرد.

۳ دلو :

در حالیکه قرار است انور السادات رئیس جمهور مصر عازم فرانسه شود، مقامات فرانسوی امکان عقد هرگونه قرار داد نظامی بین دو کشور رادر نتیجه ایمن سفر ر د کردند.

۵ دلو :

مصر وسو ریه واردن بقرار گفته ناظران مطلع عربی علی الرغم بنجصد ملین دالر که پادشاه عربستان سعودی اخیرا به آنها وعده کرد که کم بسیار قلیل از کشور های تر وتمند دولت نفت برای تسلیح نظامی و رفع ضروریات اقتصادی خود در یافت کرده اند.

قانون اساسی جدید چین در آن کشور منتشر گردید ، این دو مین قانون اساسی بعد از ۱۹۵۴ میباشد .

۳ دلو :

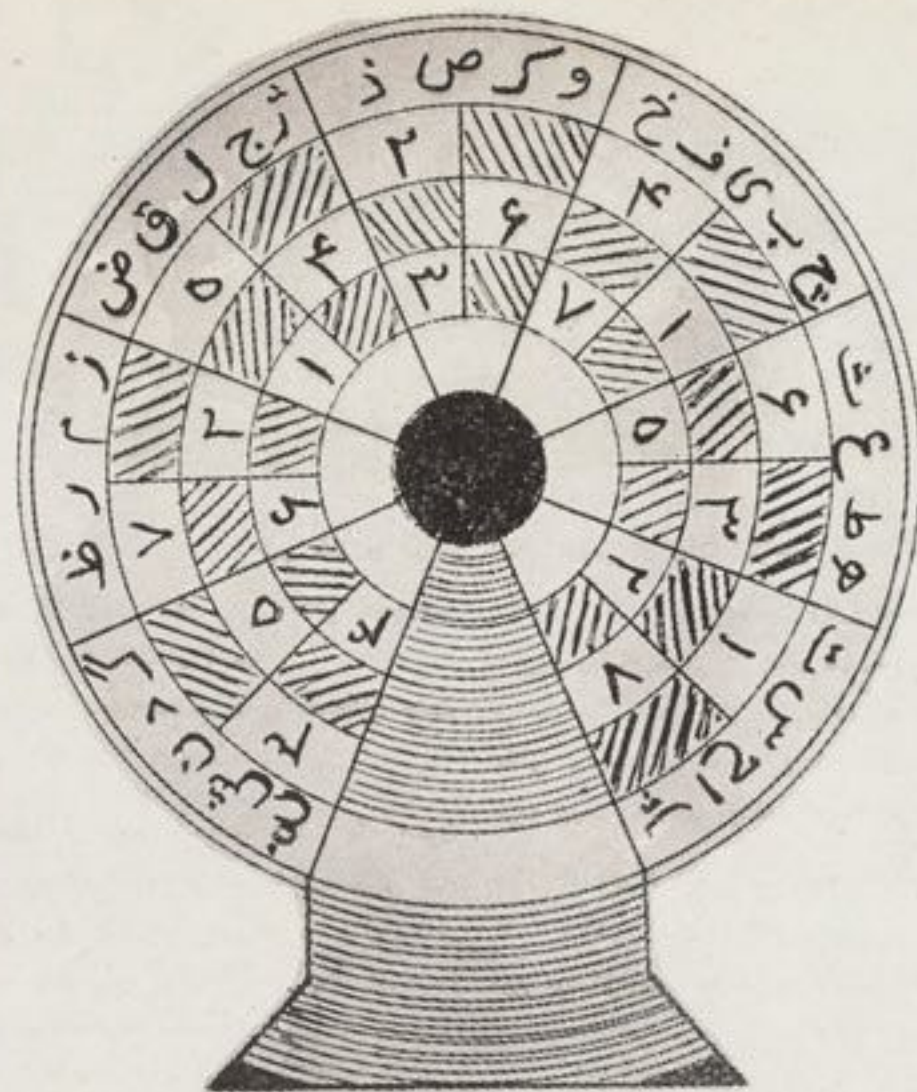
درین سال کانگرس اول حزب کمونسیت چین قانون اساسی آنکشور را تدوین نمود .

۲ دلو :

طیاره بوئنگ ایرفرانس که سه کماندو مسلح عربی را حمل می نماید در میدان هوایی بغداد مر کز عراق فرود آمده و پس از گرفتن تیل دوباره از آنجا او ج گرفت ولی دوباره به همین میدان برگشته و کماندو ها خود را به مقامات عراقی تسلیم نمودند.

۲ دلو :

اتحاد شوروی در سال سه نوع مختلف سیستم های راکت رابه حکومت لبنان وعده کرده تا در مقابل هر تجاوز دیگر



ترتیب و تپه از: ص، بنام

خویشندان گرامی !

قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شما است انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شریسن سخن دریافت نمایید. مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم نام خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر اوس دیده میشود عدد ۷ را اختیار نموده اید جواب شماره هفتم مربوط به روز یکشنبه این بیت است : آسایش دوگیتی ...

ازین هفته به بعد، در هر شماره ، فائده ای که با استفاده از یک روش فنی تهیه شده است. بنظر شما میرسد، امید است که رضایت خاطر شما را تأمین نماید.

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید، به این گردونه توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید. و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. فرق نمیکند که حرف اول باشد یا دوم یا مثلاً پنجم. در زیر همان حرف مثلثی

مرگت یکت از دکتوران مشهور کشور

مرحوم دکتور همایون که تحصیلات عالی طبی رادر دارالفنون اید نسیره (انگلستان) بپایان رسانده بود بیش از سی سال در موسسات مختلف طبی کشور خدمت نمود.

یکتن از وابستگان مرحوم دکتور همایون علت مرگ نامشاهی او را لغزیدن بروی یخ وانمود ساخته گفت با اثر این تصادف، وی به خونریزی دهانی مبتلا گردید و به کوما رفت بتا ر یخ تمام چارشنبه ۲ دلو در شفا خانه وفات یافت.

مرحوم دکتور همایون از سال ۱۳۳۶ باینطرف به حیث مدیر امور صحی داریانا افغان هوایی شرکت کار میکرد.



مرحوم بناغلی دکتور همایون

کمیته انسجام

کمپ میزند ناگهان صدایش در سالون پیچیده و بلند تر گردید و چنین گفت :

(درود بر آن شخصی که برای زن حسق زندگی قایل شدو مسیر سر نوشت اورا از تیره روزی و تیره بختی بسوی سعادت و روشنایی تغییر داد داد و به زن آزادی فکری و بیان داد و حریت روح بخشید سلام بر آن که این راه را دنبال کردو در جامعه ما زن را از گمگامی و انزوایجات بخشید من افتخار دارم که ببحث یکی از زنان ولایت ننگرهار ریاست این کمیته را که اکنون تهادیش نهاده شد به عهده بگیرم .

جای بسا مسرت است نه تنها زنان مرکز بلکه زنان دور ترین نقاط افغانستان توانسته اند در سهم گیری به فعالیت های اجتماعی، عرفانی و محیطی ابراز رای کنند و سخن پردازی نمایند .

بعدا دریافتیم که اسم این زن شفیقه حسان می باشد زنی جدی و خوش مشرب به نظرمی

رسید ، او در تجلیل از این سال چنین گفت :
(هسته گزاری این کمیته مارا یکبار دیگر متوجه مسولیت های که به دوش ما نهاده شده می نماید .

تجلیل این سال که بر سه شعار عمده مساوات ، انکشاف و صلح بنا نهاده شده سال نیکو خواهد بود بشریت برای این سه اصل عمده ضرورت مبرمی جهت بر قراری صلح ، تساوی حقوق بین زن و مرد و پیشرفت و انکشاف احساس می نماید .

وقتی سخنان شفیقه حسان به پایان رسید یکی دیگر از اهالی ننگرهار بای میکروفون ایستاد صدایش آهسته آهسته بلند و بلند تر گردید در خلال گفتارش در لابلای کلماتش لرزشی خفیفی احساس میشد گویی او از دیر زمان به آرزوی چنین روزی بوده است .

این دختر خود را نجیبه هاشم نوری معرفی کرد و در شروع سخنانش گفت :

(درست یکسال و هشت ماه از تجلی نظام جمهوری جوان کشور ما گذشت جمهوری که برای ویرانه های غم انگیز وطن ما و برای



خبر نگار ما در حین گفتگو بایکی از زنان ننگرهار

دلپای پاک و آرزو مند ترقی و تعالی کشور ما امید زندگی ارمان آن است .
بعدا در پایان پیغله منوره با سخنان چند گفتارش را چنین آغاز کرد .
(درود بر مردم باشهامت و دلیر یکه چون قلل کوه های شامخ و بلند پایه استوار اند یکبار دیگر سال جهانی زن را که با بیانیة بناغلی معهد داؤد رئیس دولت و رهبر بزرگ مادمدرکتشوز

این بار اول است که دوستی میان اعراب شرقیانه و اروپایی های غربی بشکل دوستی دوجانبه مساوی در تاریخ قوام میگردد . اروپایی هادر عصر آلمانی امپریالیسم و استعمار تقریبا سرتاسر شمال افریقا و غرب آسیا در حلقه تسلط داشتند و از منابع نفت آن بدرجات مختلف استثمار میکردند زمانی ایمن منابع را بحساب و بی پرداخت میبردند وقتی هم عربها در ارتفاع شریک گردند و فرصتی هم قیمت پرداختند قیمتی که خود معین میکردند یا ارتجاعت عرضه و تقاضا تعیین مینمود .

ولی اکنون اروپایی های غربی که در چوکات بازار مشترک کم و بیش اتحاد کرده اند و عربها که با انگیزش نیرومند ناسیو نالیزم اعم از محافظه کاران و رادیکال ها همدست شده اند ، اینک میتوان سفر رهبری چون سادات را به کشوری چون فرانسه سفر نمایند و عرب به کشور نمونه اروپا یادروازه اروپا دانست . این دوستی بین دو اتحاد اساس مساوی خواهد داشت و روی معاملات و تعاملات مساوی استوار خواهد بود . اروپا بخصوصا با موفقی که دارد در حل مساله شرقیانه نقش حساسی بازی کرده میتواند .

اروپایی هادرین راه تلاش دارند زیرا میدانند که اگر بار دیگر آبهای ساحل بحیره آرام و دیترا نه طوفانی شد مسلما طرفین خود را متاثر خواهد ساخت اروپا ازین جبر جغرافیا فرار کرده نمیتواند و اعراب با سر نوشت خود در آمیخته است . چه بهتر که در حل مشکلات همکار شوند .

فرانسه ، آلمان غرب ، انگلستان ، ایتالیا و دانمارک و غیره به نفت شرقیانه که نزدیکتر ین منبع برای آنهاست احتیاج حیاتی دارد و همینطور است ضرورت اعراب به دانش تکنالوژیک اروپا حال دیرین عصر که هر کس مسئول سیاست و اقتصاد خود است و قدرتی و ابلاکی نمیتوانند در شرایط موجود برهم پیمانی دست نوازش بکشند و یا بردشمنش مشت تویخ بکوبند بنابراین ابتکارات سیاسی از هر گوشه اروپا برای ازاله آخرین علایم سردی و تشنج از سر راه یکی از ضروری ترین مناسبات بین دوجهان همجوار « جهان عرب - دنیای یورپ » بالاست .

گرفت غذا خورد ، در روز چهارم بعد از عملیات از بستر برخاست و چهار هفته بعد از شفا خانه مرخص شد .

مریضان میگویند که در موقع اجرای اولین شق در جلد احساسی مشابه با کش کردن یک سوزن بروی جلد سینه شان به آنها دست میدهد ، درائتای عملیات جراحی آنها تنها خود را کرخت ، افسرده و متورم حس میکنند .

در مراحل ابتدایی انستیزی با سوزن مریضان دروقفه های کوچکی هوش خود را از دست میدادند و حالت تشنج بر آنها طاری میشد ، متخصصین مربوط بمطالعه پرابلم عیار کردن فشار خون مریض پرداختند تا حجم جریان خون را به مغز زیاد سازند . مریضان با هوش بادکنسوران موظف در حصه فهمیدن تغییرات و طایف فیزیولوژیک بدن در وقتیکه ماشین و طایف شش و قلب آنها را انجام میداد همکاری میکردند ، به

ختم کننده گان دشمنی

سفر سادات تنها سفر رئیس یک مملکت به کشور دیگر نبوده است او قبل از حرکت گفت : « فرانسه برای اعراب دروازه اروپای غربی است . » اینک ازین دروازه خودش وارد شد .
عصر جنگ سرد که طی آن بلاک غرب موجه های اول ناسیو نالیزم عرب دوبا کهونیزم استیبا کرد هرگز فرصت را مهیا نساخت تا کشور های شرقیانه و اروپا از نظر اقتصادی و سیاسی متمم هم باشند .

ممالک صنعتی اروپای غربی از جمله

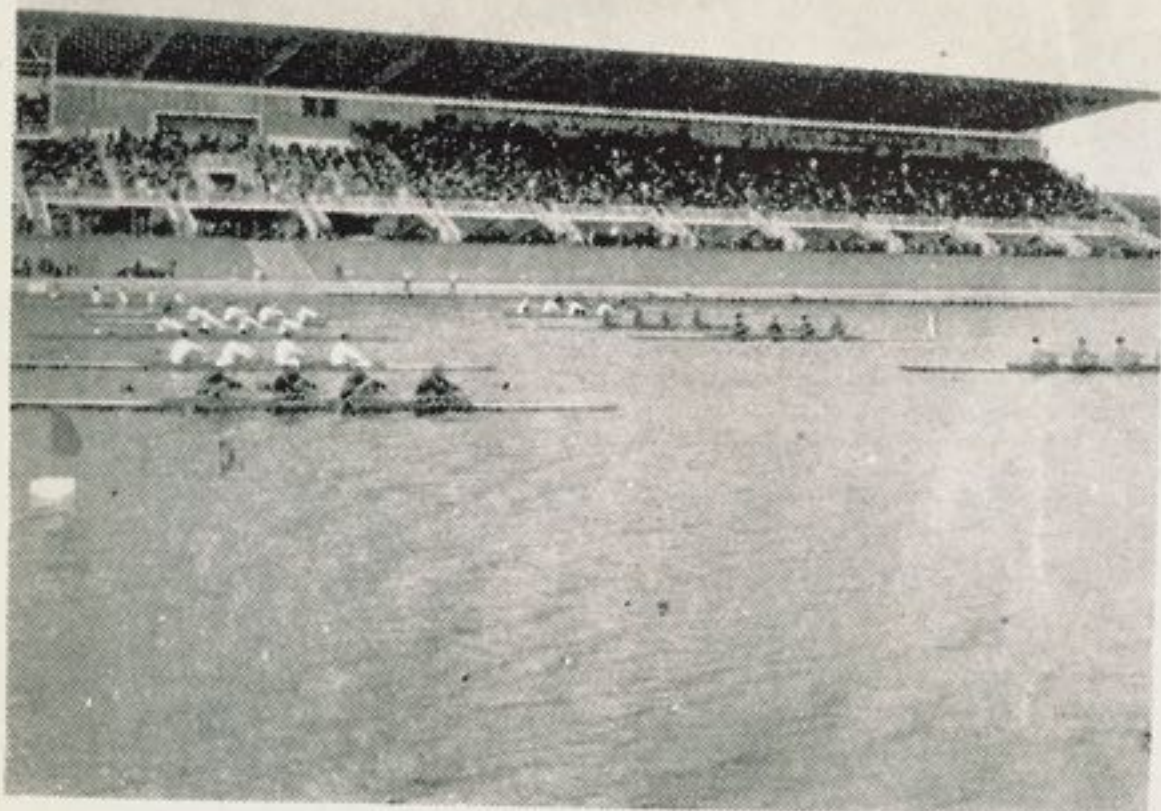
اقتصادی مصر سهم مفیدی بگیرد . همین حالا یک دستگاه برق حرارتی به صرف ۷۹ ملیون دالرا از طرف فرانسه در مصر در دست اعمار است . فرانسه شبکه قطار آهن زری زمین قاهره را آباد خواهد کرد و فابریکات بسته کاری موتور استیشن های تیلی کامینکیشن تاسیس مینماید .
فعلا فرانسه پنجمین تهیه کننده بزرگ مواد مورد ضرورت مصر و سیزدهمین کشور عمده مشتری تولیدات مصر است .

دروزیو چراغها ..



متخصصین جراحی در حال کار بسالای مریض که احساس درد نمیکند ، دکتور جراح مشغول قطع کردن استخوان قفس صدری وی است که با سوزن انستیزی شده

سپورت عامل صلح وصفای جهانی



کانال برای ورزشی آب بازی در استودیوم سکولیک ما سکو

میتواند مسابقات ورزشی را انجام بدهند. تا افتتاح بیست و دو میهن اولمپیا در ما سکو کدام چیزها ساخته میشود. از همه او لتر قصبه او لمپیا اعمار می گردد که دارای پانزده هکتار مساحت خواهد بود.

این قصبه دارای عمارت چندین منزله و قشنگ خواهد بود. درینجا میتوانده هزار نفر زندگی کند تا سال ۱۹۸۰ در مسکو پنج ساحه سپورتی که در هر کدام چندین عمارت شامل میباشند اعمار خواهد گردید. فعلا در ما سکو ستودیوم های بزرگ سر پوشیده ورزشی موجود نیست. مگر در سالهای نزدیک در آنجا ستودیومهای زیادی اعمار خواهد گردید. بزرگترین آنها عبارت از ستودیوم سر پوشیده برای چهل و پنج هزار نفر است.

جمع آوری نتایج مسابقات، تهیه آنها به اقسام مختلف معلومات در مسابقات اولمپیک به شکل عادی صورت نکرفته بلکه برای حل این پرابلم از ماشینهای محاسبه الکترونی استفاده خواهد گردید. یک عده متخصصین الکترونیک در اتو ما تیکی ساختن سیستم اداره اولمپیا فعلا کار می نمایند.

های انگلستان در مسابقات اولمپیک ۱۹۲۴ بود درین کانگرس اشتراک کرده بود. نظر به تجارب خود او میداند که سپورت با حرب متناقض میباشد زیرا در دوره مسابقات ورزشی در استودیوم باید آرامی حکمفرما باشد.

طوریکه معلومات در رید شهر مسکو بحیث شهر مسابقات زمستانی اولمپیک ۱۹۸۰ انتخاب گردیده است. در جریان پنج سال آینده اعمار چنین ساختمان بزرگ ورزشی در مسکو در نظر است. فعلا در پایتخت اتحاد شوروی ۶۹ ستودیوم، ۲۳۰ سالون جمنا ستیک ۲۳ حوض آب بازی، یکصد و یازده میدان فوتبال و شش ساختمان ورزشی موجود است. فعلا در ما سکو دریک زمان پانزده هزار ورزشکار

به هیچیک از نمایندگان ملت اصلی (سیاه پوستان) که قسمت اعظم سر نشینان این جمهوری را تشکیل میدهند حق اشتراک داده نمی شود. همچنان تیوری که « ناقص بودن سپورت» افریقائیان را تأیید می کرد میان آمده بود. مگر این تیوری برای مدتی هم ثابت نداشت زیرا پهلوانان افریقائی در مسابقات اولمپیا حقیقت نداشتن این مفکوره ها را با ثبات رساندند.

اگر شور و هیجان کانگرس مفکوره صلح، دوستی، همکاری و مبارزه در مقابل تبعیض نژادی در سپورت را بوجود می آورد، پس اشتراک سابقه دار ترین سپورتمینها درینجا بی فائده نمی باشد. بمقصد ما درینجا عبارت از اشتراک رئیس شورای تربیه بدنی و سپورت بین المللی و برنده جایزه نوبل آقای فلیپ نوتل بیسک میباشد ورزشکار مشهور وقت خود آقای نوتل بیکر که در سه مسابقات اولمپیک در دیدن ۱۵۰۰ متری اشتراک ورزیده و برنده بیرق تیم

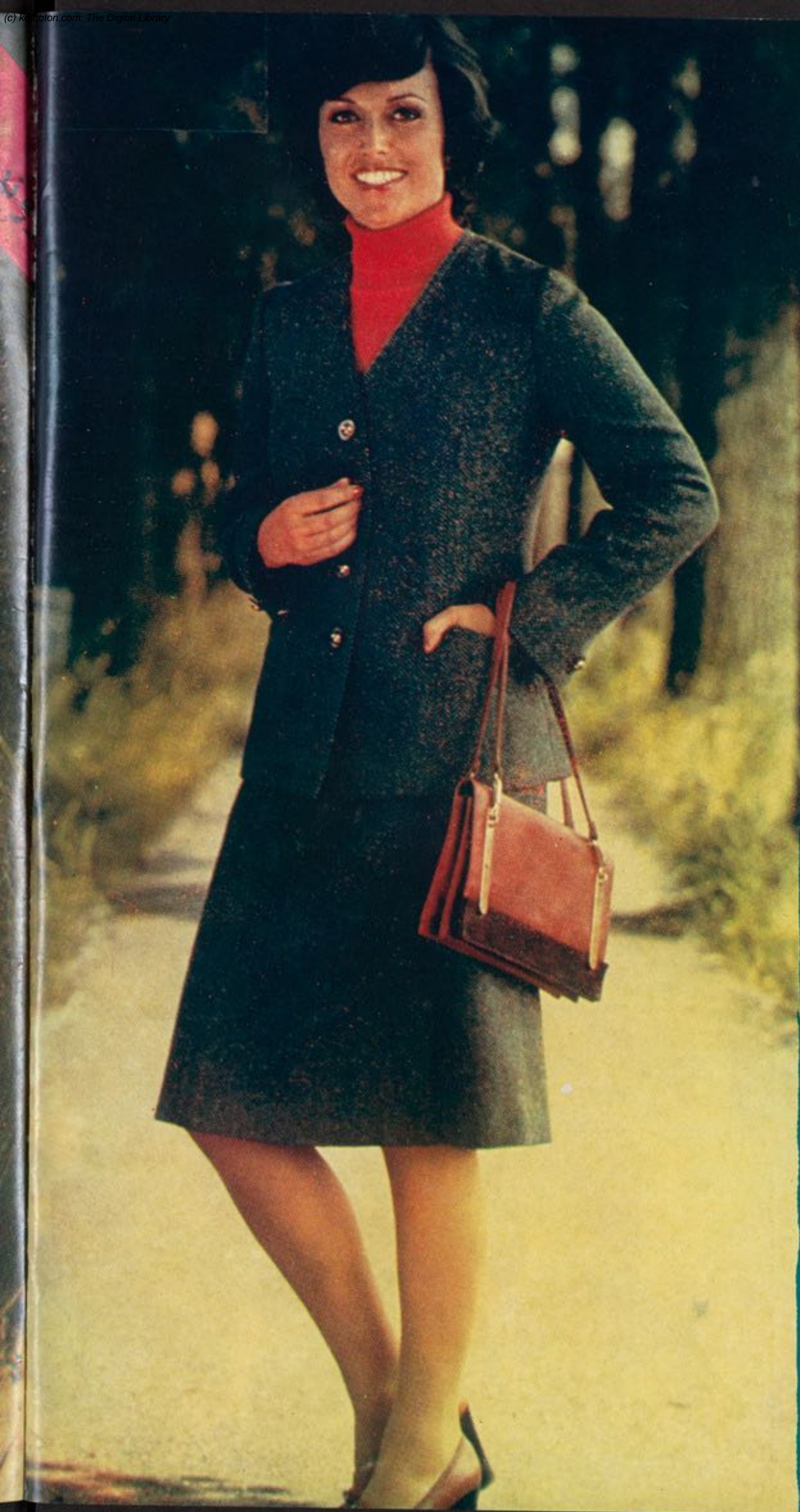
بین آمده است که نمایندگان جمهوری افریقای جنوبی کوشش می کردند که عایق بین المللی را دریده و تیم های سفید پوست خود را در مسابقات اولمپیا شامل بسازند هنوز در سال ۱۹۶۳ کمیته بین المللی مسابقات اولمپیک حق اشتراک تبعیض پرستان افریقای جنوبی را سلب کردند. کمیته اجازه نداد که این تبعیض پرستان در مسابقات جهانی تحت سمبول پنج دائره اشتراک نمایند. زیر سیاست تبعیض نژادی با تقاضای «مشور او لمپیا» که هیچ قسم تبعیض را در مقابل کشورهای جهان و یا کدام شخص نظر به نژاد اصلیت و یا سیاست اجازه نمی دهد موافق نیست.

در جمهوری افریقای جنوبی سپورتمین های سفید پوست و سیاه پوست هیچ وقت در مسابقات سپورتی در مقابل همدیگر قرار نمیگیرند. در هیچ یکی از تیم های ورزشی جمهوری افریقای جنوبی که بخارج از کشور از سال می شوند



گوشه از مسابقات هاکسی روی یخ تیم اتحاد شوروی از سیزده سال به اینطرف قهرمان جهان می باشند

دولتی مطبعه



مودهای جدید



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**